



پسر بسیجی دختر تیگزاسی

نویسنده : نویسنده:نازی m

سایت : <https://novelcafe.ir/>

انجمن : <https://forum.novelcafe.ir/>

کانال : [https://t.me/Novelcafe\\_ir](https://t.me/Novelcafe_ir)

این رمان در انجمن ناول کافه فایل شده است. برای دانلود رمان های بیشتر به سایت و کانال ناول کافه مراجعه کنید.

وبه تو سجده ميكنم دري به كعبه باز نيست  
بس كه طواف كردمت مرا به حج نياز نيست  
به هر طرف نظر كنم نماز من نماز نيست  
مرا به بند مي كشي از اين رهاترم كني  
زخم نميزني به من كه مبتلا ترم كني  
از همه توبه ميكنم بلكه توباوهرم كني  
قلب من از صدای تو چه عاشقانه كوك شد  
تمام پرسه های من كنار تو سلوك شد  
عذاب مي كشم ولي عذاب من گناه نيست  
وقتي شكنجه گرتويي شكنجه اشتباه نيست  
قلب من از صدای تو چه عاشقانه كوك شد  
تمام پرسه های من كناره تو سلوك شد

ساعته رميزي باب اسفنجيم گوشمو كر كرد بود باچشماي نيمه باز بالشو به سمته ساعت پرت كردم اي توروحت اخه كي  
توي مزاحمو اختراع كرد فايده نداره با اين كه بابالشتم اونو زدم روزمين داره ول ميچرخه ديگه اعصابم خورد شده بود  
مجبور شدم از خوابه نازم بلند شم و صدای اين ساعتو خفه كردم وقتي صداشو خفه كردن ي نفسه راحتی كشيديم اخيش  
دوباره به خوابه نازم برگشتم هنوز سرم به بالش نرسیده كه نوبته موبايلم شد گریم گرفت خدا چقد بدبختم صفحه ي  
گوشي رو نگاه كردم اسمم مريم توش بود گوشيرو ورداشتم الوو..

مريم. الو كوفت الو درد الو مرض هنوز خوابي ميدوني ساعت چنده ميدوني چند شنبس ميدوني باكدوم استادي امروز  
كلاس داريم

من. ممنون كه حاله بنده رو پرسیدی دومن اين كه امروز باكدوم خري كلاس داريم كه دوسته موادمو پريشون كرده

مریم - ده اخمق نمیدونی که اگه میدونستی که راحت نمیخوایدی بااستاد سمای کلاس داریم زود باش آماده شو پیام دنبالت تاخودم بجای استاد از کل دانشگاه اخراجت نکردم دارم میام معظم نکنی ها بای

---

من. وقتی گفت بااستاد سمای کلاس داریم تمامه ستونه بدنم به لرزه افتادبود زودی ازتختم پریدم پایین به سمته دستشوری رفتم چقد کم حافظه شده بودم چطور کلاسه امروزو فراموش کرده بودم ازدستشوری امدم بیرون شروع کردم به لباس پوشیدن ی مانتوی قرمز کوتاه تنگ تنم کردم باشلواره سفیده لوله ای مقنعه ی جیگری پوشیدم شروع کردم به کرم زدن خودم سفید بودم ها ولی کرم بیشتر صورتمو تمیز تر نشون میداد وچشمای سبزم که خودشون خدای انگار سرمه بهشون کشیدن لبامم قتیچه ای بینیمم انگار عملی بود خلاصه خوشکل بودم موهای رنگ شده امو کج کردم کوله پشتیمو پوشیدم ازخونه مجردیم زدم بیرون بزارین خودمو معرفی کنم اسمه من ایداهست ساکنه شیرازم ?? سالمه تک فرزندم بابام کارخونه داره مامانم تاجره دبی هست خلاصه وضعمون توپ هست امروزو بای استاده روانی کلاس داریم ازاون استادها وقتی دیر میرفتیم سره کلاسش خودمو به فقیری میزنم خدا کنه امروز دیر نکنیم بلخره این مریم دیونه امد وای مریم چرا لاک پشتی رانندگی میکنی گاز بده دختر ای توروحت استاد تومسییر نزدیک بود تصادف کنیم باغر زدنا ی من بلخره رسیدیم اما ازبدشانسیمون استاد سره کلاس بود..

---

مریم.همش تقصیره توی ایدا الان چه خاکی به سرمون بزیم.

---

من. خودمم نمیدونستم باید چکار کنیم ی نقشه ی کشیدم توکیفمو گشتم بله پیداش کردم ی لبخند رولیم امد..

به مریم نگاه کردم گفتم مریم خوب به حرفم گوش بده چی میگم..

---

مریم . باز چه نقشه ای داری شیطون امد سراغت??

---

من . من خودم شیطونم نیازی به کمکه شیطون ندارم الان شیطونه ازدستم هنگ میکنه خنده ای کردم بانده توی کیفمو دراوردم ودوره دستم پیچیدم مشغوله پیچیدن باندم شدم که مریم زد توسرم ای ول شیطون داشتم ریز میخندیدم خب کارم تموم شد دره کلاسو زدم وبازش کردم سلام استاد میتونم پیام تو

---

نخیر چندبار دیرمیای خانمه رادمنش

---

- من . صورتمو مچاله کردم مثلا درد دارم ای استاد من خیلی زود امدم ولی بخاطره تصادف کردن باعث شد دیر بیایم دکتر گفته بود باید یک هفته خونه نشین شم ولی من بااین حالمتونستم از درس دادنه شما دل بکنم اخه میدونین استاد شما خیلی خوب درس میدین باشه استاد ما میریم معذرت میخوایم که مزاحمه درستون شدیم میخواستم برم که صدام کرد..

---

استاد . دخترم خوشحالم به درسم احترام میزاری وباین حالت امدی تادرسه منو گوش بدی میتونین بشینین

---

..من . اخ جون نقشم گرفت با بچه های کلاس نگاه کردم همه ریز ریز میخندیدن همه منو میشناسن ممنون استاد بیا بریم بشینیم مریم جان مریمو باید میدیدین زیر بغله منو گرفته باتعجب به کارام نگاه میکنه دمه گوشش گفتم فیلم بازیو داشتی اونم امد گفت عجب بازیگره مارمولکی بودی ته کلاس نشستیم که بچه ها برام خطو نشون میکشیدن با حرفای استاد میزد گوش نمیکردم همش درحاله چرت بودم که شنیدم گفت خسته نباشین سریع بخودم امدم یعنی من به درسش گوش میدادم منم گفتم استاد واقعا خسته نباشین درس دادنتون عالی بود خودم از پاچه خواری بدم میومد ولی باید مخ استادو زد که باخنده گفت ممنون دخترم از کلاس زد بیرون همه بچه ها هجوم کردن به من منو میزدن یکی میگفت عجب بلای هستی یکی میگفت دسته شیطونو ازپشت بستی خلاصه منو وادار به غلط کردن کردن این پسره علی رو دیدم بسیجی بود ازش میترسیدم نمیدونم چرا ولی بچه ها لقبشو انتن صدا میزدن البته این اسمو خودم روش گذاشتم بچه هاهم ازم گرفتنش لقبشو گذاشتن انتن اگه بدونه لقبش اینه ها خودشو دار میزداز کلاس بیرون رفت ولش کنین بچه ها خندم گرفته بودوقتی رفت همه پسر دخترانفسه راحتی کشیدن منم گشتم من میرم ی چیزی کوفت کنم داشتم از کلاس میرفتم که همه کلاس دنبالم امدن وا چرا میاین دنباله من ازاونور فاطمه گفت تو کلاس حوصلمون سر میره باتو بیایم حوصلمون سر نمیره دیونه ها مگه من دلقکم که پیام براتو شکلک دربیارم اونور سامی میگفت نه ریسه شیاطینی همه زدن زیره خنده با کیفم زدم توسرش بادو فرار کردم همه دنبالم بودن داشتم زبونمو براشون درمیوردم که سرمو چرخوندم با چیزه سفت برخورد کردم.....

خوردم به دیوار ازاونور روزمین مثله سفره پهن شدم اخ اخ ای دستم به میری ایدا دیدی راستی راستی دستت شکست چشمم ازدرد بسته بودم که صدای این انتنه رو شنیدم ببخشین چیزیتون شده چشممو باز کردم این کجا رو نگاه میکنه پاشونگاه میکنه که داره باکفشاش حرف میزنه دوباره تکرار کرد ببخشین حالتون خوبه ای بابا من نکار شدم این سرش به سینش چسبیده ای درد داشتم باعصابایت گفتم عمو من اینجام کجارو نگاه میکنی اونا کفشته هالا بلند گفتم که درست بشنوه بچه ها بمن رسیده بودن داشتن به حرفای من توجه میکردن ای بابا این پسر هنوز داره کفشاشو نگاه میکنه عمو کوری مگه میگم بمن نگاه کنی ببینی چیزیم شده یانه نیمیری جوابم فقط ببخشید بود برام عجیب بود حتی ی نگاهم بمن نمیکرد شرط میبندم ازنگاه کردن به من فکرمیکنه به اتش دورزخ می افته دیگه عصبی شدم بین عمو من با انگشتم برات بشکن میزنم توبهش گوش بده تا ببینی من کجام بااین حرفم همه بچه هازدن زیره خنده منم بشکن میزدم که سرشو به اون سمت چرخوند چشماشم بسته بود نه این ادم بشو نبود بلندشدم ولی با درد باسنم اخی گفتم نزدیکش شدم که دیدم قفسه های سینش بالا پایین میره خواستم اذیتش کنم بهش نزدیک شده بودم که بایک ببخشیدی فلنگو بست ازمون دور شد این باعث شد همه بچه ها ازخنده روده بور بشن منم خندم گرفت این دیگه کی بود ازترسه نگاه کردن به من فرار کرده بودمانتومو تکوندم خیلی خاکی شده بود یکم پاره شده بود حسرتشو خوردم بیشعور تو صده راهم ایستاده بود خب روانی انتن اینجوری راه میری باهزار ادم تصادف میکنی حتما روزی صدمبار بادیواره اتاقتش برخورد میکنه ازاین حرفم خندم گرفت ای پام نای رفتن نداشتم روی صندلی حیاط دانشگاه نشستم که فاطمه برام کیکو قهوه آورد منم عینه ندیدبدیدا بهشون حمله کردم.....

وای فاطمه دستت درد بکنه امم یعنی نکنه الان یکم جون

گرفتم اون انتن بی عرضه ی خسیس خیره به پاش حتی

خسارتم نداد بابا این روزاهمه قاطی کردن اون از بچه

های کلاس منو به کتک گرفتن مثلا بمن ابرازه محبت

میکنن اینم ازاین انتنه حتی ی نگاهم بمن نکرد بگه

عزیزیم طوریت شده بیا ببرمت بیمارستان شانس نداریم ها ولی حالشو میگیرم..

-----

.. فاطمه .وای ایدا نفس بگیر کاش برات کیک نمیگرفتم

ها الان جون گرفتی مخه منه بدبخت سوراخ کردی چقد

حرف میزنی بینم توحلقت رادیون گذاشتن بلند شو بریم  
کلاس داره شروع میشه الان استاد رحیمی بیاد اینبار چه  
نقشه ای داری پاشون که این بار چیزی نداری بگی....

---

..من . نترس من برای امدن تو کلاس هر کاری میکنم شده  
باو پلچرم پیام فقط غایبی برام نزنن این ترممو حذفم نکنن  
خودش کلیه بلند شدم وای ننه بترکی انتنه خیره به کفش  
همش تقصیره تویه بزار خوب شم ی کاری میکنم که بگی  
غلط کردم به شما نگاه نکردم به جای صورته ماهت  
کفشارو نگاه کردم هه عجب اعتماد به نفسی دارم فکرکنم  
تو کهکشانا رفته از فکر بیرون امدم وارده کلاس شدم ی  
نگاه بهش کردم ولی اون سر بزیر چشماشو بسته ی تسبیح  
دستش بچه ها داشتن نگام میکردم دره کلاسو زد  
باصدای بلندی گفتم یاالله منو امدم دوستان چادر سرتون  
کنین ی لحظه فقط ی لحظه دیدم نگام کرد به ثانیه باید  
شمارد نگاهشو میگم دیدم دوباره سر بزیر شد لبش  
میخندید ولی نه اونقدر که بگی وای لبخند بزرگی زد سریع  
خودشو جمعجور کرد از اونورم سامی بلند گفت حاج اقا  
بیاین تو چادرو سر کردیم اینبار کلاس ازخنده منفجر شد  
منم خندم گرفت اخه نمیدونین خیلی باحال ادای زنارو  
درارورد . وای نمیری سامی ازخنده به نفس نفس افتاده

بودم صورتم کبود شده بود نفسم گرفته بود اه الان همه  
میفهمن اسم دارم مجبور شدم به کیفم اشاره کنم بچه ها  
دورم جمع شده بودن از این ماجرا فقط مریم خبرداشت  
سریع شیشه اسمو زاشت تودهنم دوتا نفس ازش گرفت  
داشتم به خفه میشدم اما الان هوا برام باز شده بود راحت  
شدم وای وقتی زیادی میخندم ابروم میره مریمو دیدم  
داشت گریه میکرد بچه هارو دیدم داشتن از نگرانی پس می  
افتادن لبخندی زدم گفتم حالتونو گرفتم خرامامو نمیخورین  
بلند خندیدم که خیالشون راحت شد منم سر جام نشستم  
ولی هنوز داشتن نگاهم میکردن چتونه اینجوری به من زول زدین..

---

فاطمه. ایدا چرا نگفتی آسم داری.

---

..من . چیزه مهمی نیست عزیزان بیخیالش باوروده استاد همه ساکت شدن...

وای حوصلم سررفته چقد استاد حرف میزنه خدا مخمو بامته سوراخ کرد اه بلند شدم صدامو یکم نازک کردم استاد خسته  
شدیم میشه ادامشو بعدا بگین با جمله ی من همه گفتن راست میگه استاد همه اعتراض کردن تا استاد رضایت داد تموم  
کنه وکلاسو تعطیل کنه وای الان راحت شدم استاد رفت منم وسایلمو جمع کردم دیدم بچه ها حواسشون به من نیست  
لبخنده شیطانی زدم یواش یواش به دره کلاس داشتم میرسیدم که این انگله جامعه گفت کجا سامی رومیگم به پشتم نگاه  
کردم دیدم همه اقوام شیطان دست به سینه دارن به من نگاه میکنند لبخندی زدم که فاطمه گفت حالا براما تک خوری  
میکنی منم گفتم نه من عمرا بدونه ارواح خبیس چیزی بخورم اممم یعنی بدونه دوستای نازی چون شماها بانگشتم همشونو  
نشون دادم دیدم همه دارن باخشم اژدها نگام میکنند موندنو جایز ندونستم خواستم فرار کنم ولی این سامی درو بست ای  
بخوشکی شانس بهشون بالتماس نگاه کردم بدبخت شدم همه منو میشناسن این فیلما دیگه خریدار نداره مجبور شدم دوره  
کلاس بدوم ولی کسی دستش بمن نمیرسید چون من کلاسه ژیبلاستیک وتکواندو کلا کلاسای پرشی میرفتم از این میز به

اون میز میپیریدم فاطمه از اونوره کلاس داد میزد ایدا شکله میمونا شدی همه باحرفش میخندیدن دیگه داشتم خسته میشدم گفتم تسلیم همه توکافه به حساب من دعوتن تا اینو گفتم ها همه هو کشیدن ایولا گفتم .بمیرین مفت خورا حالا این همه بچه دنباله من داشتیم میرفتیم کافیشاپ به حساب جیبه بدبختم به این یتیمای غذا بدم همه دوره میزه بزرگی جمع شده بودیم داشتیم کیک میخوردیم که سامی گفت.

---

سامی .بچه ها نظر تو چیه بریم گردشی زیارتی کوهی بابا پوکیدیم اینقد اینجا درس خونیدیم

---

من .کجا بریم کی حوصله داره بره سفر من که حوصلشو ندارم باحرفه من بچه ها اههههه گفتن فاطمه بهم میگفت موجه منفی نده اخه ی روزی زبونه این فاطمه روقیچی میکنم مجبورم کردن قبول کنم مجبوراً بمن بود این هفته رو میخواییدم مریم که زودی بهونه آورد که خواهرش میاد خونشون از این حرفا بچه هاهم قبول کردن چطوره منم بگم مامانم از دبی آمده لبخندی زدم وقته نقشم بود کسی حواسش به من نبود گوشیمو از جیبم دراوردم زیر میز باهش وررفتم اهنگو زاشتم خودمو به اون راه زدم مثلا نمیدونستم کی بگوشیم زنگ میزنه به صفحه نگاه کردم گفتم بچه ها مامانه ساکت همه داشتن نگام میکردن وقته نقشه ی فیلم بعدیمه دکمه ی گوشيرو زدم مثلان دارم بامامانم حرف میزنم الو مامان سلام چطوری چی جدی این هفته میخوای بیای اخه مامان من بابچه ها

قراره بریم مسافرت باشه بخاطره شما نمیروم بچه هاهم ماته حرفام بودن تودلم بهشون میخندیدم که یهو.....

از شانسه بدم موبایلم تو گوشم زنگ خورد وای بدبخت شدم چکارکنم میدونم زیره دسته اینا میمیرم چشماشونو ریز کردن من هنوز ماته این صورتای که بالا سرشون علامت تعجب بود بودم از این ور گوشیم خفه نمیشد دندونام به نمایش گذاشتم اممم چیزه من دوتا سیم کارت دارم شاید این پشت خطیمه بازم صورتاشون تغییری نکرد میدونستم دارم چرت پرت میگم ی نگاه به همشون ی نگاه به گوشه کردم چی این که شماره سامی هست بدبخت شدی ازکجا فهمید گوشیشو آورد بالا..

..

سامی . که مادر آمده وتو بامانمییای دیگه اره فکردی از دسته ما میتونی فرار کنی اینبار مردی ایدا.

من . بدبخت وقتی جمله اخرشو شنیدم به غلط کردن

افتادم اما دیگه دیر شده چنددور دوره میزای کافی شاپ



چرخیدم همه میخندیدن منم جیغ جیغ میکردم اینوراونور

میرفتم که باز بادیوار برخورد کردم ولی اینبار برخورد قوی

نبود فقط صدای شکستنه لیوانی چیزی روشنیدم چشمم بسته بود ولی دستم روقفسه سینه ی ینفر بود ازاونجا

فهمیدم این ادمه وای سینهش فکر کنم عضلاتیه چون دقیق حسش میکردم چشممو باز کردم ی هیینی

کردم که این پسر انتنه یکم عقب رفت این اینجا چکار میکنه اخ یادم رفت اینجا کار میکنه .. احم احم شرمنده

حاج اقا یاالله ببخشید که به شما خوردم توبه توبه خودم امشب ازخدا طلبه بخشش میکنم وبهش میگم که تقصیره من بوده که به شما خوردم اصلا نمیدونستم چی

میگفتم ازاونور میدیدم بچه ها از کبودی روبه موت هستن ای بابا ایناهم الکی واسه خودشون میخندن باز روکردم به

این انتنه خیره به میز این به همچی خیره میشه جز من اخه روانی دختر به این خوشکلی جلوته تو به مورچه

ومیزو اینا خیرای از فکر بیرون ادمم گفتم ببخشید خودم جمعشون میکنم سریعی خواستم جمع کنم که دستم بریده شد ای خاک برسرت ایدا که دست پا چلفتی هستی

حق دارم خو دختری که تونازو نعمت بزرگ شده یعنی همین اخ مامان ازاول صبحی تا الان بدشانسی .. صداشو شنیدم که گفت دست نزنین ازتعجب شاخ دراوردم الان این دستمو دید خدا روشکر دستمو دید ولی فکر کنم امشب تاصبح ازخدا طلبه بخشش کنه ی دستمالی از جیبش دراورد به من داد نه بابا امیدوار شدم دست بخیر شد ولی زودی رفت فکر کنم دنباله جارو بود سامی امد جلو دستمو کشید گفت همین براهمین اخ میگردی خاک برسرت دختر خاله ی ماروباش بیابریم بشینیم ...منو کشید رومیز نشستم تو فکر رفتم که صدای فاطمه امد هوی باز چی توسرته ...بهشون نگاه کردم ی لبخنده خبیث رولبم امد اخ بمیری مریم چرا میزنی .....؟؟؟-؟؟؟ مریم برای این که این لبخنده جنی تو میشناسم زود بگو اکیوسان چی توسرته

...

- من .افرین به همتون خوب منو شناختین من باشماها به سفر میام اما به یک شرط..همه منتظره شرطم بودن

--

- سامی. خب بنال دیگه حرصمون میدی

---

- من. خیلی خب شرطم اینکه انتنو باخودمون ببریم شمال باصدای چی همشون گوشمو گرفتم.....

هوویی چتونه گوشم کر شد روانیا صبر کنین بقیشو بگم میخوام این پسره انتنو مثل تیپ تو انگشتمو به سمته سامی نشون دادم که همه بادهنه باز نگام میکردن باز مثله منگولابه من نگاه میکنین که...

---

سامی . بیخیال ایدا این پسره شره ولش کن....

—

فاطمه .. سامی راست میگه این انتنه ولش کن بزار خودمون تنها خوش بگذرونیم

---

— مریم. من که باشما نمیام ولی بچه ها راست میگن ایدا تیپ این پسره رو نگاه کن اصلا به ما میخوره....

—

علی . بابا بیخیال اینو کجا ببریم اینو ببریم که توراها باید تسییح بدست استغفرالله استغفرالله بگیم

..

.ارزو .. خاک توسرت ایدا باین پیشنهادت

.....

..محمد...ولی نا؟ س عجب هیکلی داره حیفه این هیکلش نیست بااون لباسای سادش بجانه خودم کلی وقت میبره تا مثله هیکلش بشم هی

---

.. من . حرفاتون تموم شد خوبه خوتون میگین هیکلش تواون لباسا گمشده خب چرا خودمون اونو وادار به انداختنه اون لباسا نکنیم وبجاش یک رضای جدید درست کنیم چطوره هوم همه بانامیدی به من زول زده بودن ای بابا شماها کاریتون نباشه فقط مخشو بزنین بامایباد شمال این کار کاره شما پسر اس یالا برین مخشو بزنین ..

—

- سامی . ای نمیری دختره باین شرط گذاشتنت حالا چجوری مخه این بسیجی روبزنیم هوف پاشین پسرا بینیم چطور میشه مخه این پسره رو زد خدا کنه قاطی نکنه.....

----

من. چیشد قبول کرد یانه

---

محمد. بابا این دیگه کی بود همش میگفت کارای زیادی دارم از این و در درس دارم نمیتونم باشما پیام براتون ارزوی سلامتی میکنم ببخشین اگه پیشنهادتونو رد میکنم به شما خوش بگذره هرچی در توانمون بود انجام دادیم پس نیاید بیخیالش راحت شدیم فکری کیه هه

-----

- من. یعنی هیچ کدومتون عرضه نداشت مخه ی بسیجی رو بزنی نچ نچ نچ ناامیدم کردین..

.....

سامی. عرضه داری خودت برو مخشو بزنی بینم تو بهتری یاما..

---

من. معلومه که مخشو میزنم فقط ببینو یاد بگیرین چطوری اونو وادار میکنم تاباما بیاد...

---

محمد.. فقط مواظب باش بالگد پرتت نکنه خخخخ

-----

..من. هه لگد نه عمو من میزارم خودش با پای خودش بیادلازم نیست زیادی زحمت بکشم بگین کی بشما نگفتم خودش

باما میاد حالا میبینی نیومده اسمی میخوانی رومن بزارین.....

-----

فاطمه. ایول زود برو که با اسم جدید صدات کنیم...

-----

من. هه ی کاسه بخوراش به همین خیال باش بلند شدم به سمت انتنه همون بسیجی خودمون رفتم پشتش به من بود احم

احم صدامو نازوک کردم از صدام برای مخ زدنش استفاد کردم صداش کردم اقارضا.....

اقا رضا وای وقتی اسمہ کوچیکشو صدا زدم نمیدونی چه حالی شد قیافش خنده دار بود باورش نمیشد ی دختر به اسمہ کوچیکش صداسش کنه یک لحظه به بچه ها که یکم ازم دورن نگاه کردم بدبختا از دور برام خطو نشون میکشین دوباره به رضا نگاه کردم سربزیر اخی چه معصوم خجالت نمیکشی ایدا باخودم حرف میزدم به خودم گفتم ساکت ادامه نقشتو برو اقرارضا بچه ها دلشون میخواد شما باما بیان گفتن شما راضی نشودین الانم خیلی ناراحتن بهم گفتن من از شما خواهش کنم برگردین شماکه خواهش منو رد نمیکنین درسته تودلم قه قهه میزدم افرین ایدا داری خوب پیش میری صدامو نازکتر کردم میای دیگه رضایی فکر کنم الان پس می افته صداسو شنیدم صداسش میلرزید بدبخت وای اب قند باید بهش داد خدا اگه مرد تقصیره من نیست خودش بی جنبس ها....

رضا. داشتتم دوره قهوه درست کنو تمیز میکردم که صدای نازه یک دختر و شنیدم که اسمہ کوچیکمو صدا میزد برگشتم دیدم خانمہ رادمنشہ باز نفسم بند آمد این دختره شیطون باید ازش ترسید نمیدونم چی توسرشہ کہ اینقد صداسو نازک کرده خدایا خودت بدادم برس سرم زیر بود کہ شروع کرد بہ حرف زدن ازم خواهش کرد باهاشون برم شمال باحرفش منو رودرواسی گذاشت راستش خودمم خسته شده بودم خیلی وقته سفر نرفتم ولی اینا مشکوکن چرا همشون پیله کردن بہ من نکنه نقشہ ای برام کشیدن من این دختره میشناسم دستہ شیطانو ازپشت بستہ ولی دختره خوبہ اگہ ی روز کلاس نیاد کلاسمون سوتکوره الان چکار کنم خدا نمیخوام غرورشو بشکنم نفسی بیرون دادم چه میشہ کرد توکل بہ خدا باشہ باشما میام فقط کی میریم سرم زیر بود نمیتونستم توی صورتش نگاه کنم ولی با حرفش هنگ کردم..

..من. وای چقد فکر میکنہ قبول کن دیگہ پای ابروم درمیونہ بلخرہ صداسو شنیدم باشہ کی میریم خدایا شکر ت یعنی واقعا شکر ت نجاتم دادی دستہ خودم نبود یعنی ہمہ رو دوست میبینم محرم نامحرم برام مہم نیست. سرعتی گفتم دمتہ گرم رضای عشقی ازش دور شدم تا اینارو مسخرہ کنم پیروز مردانہ سرجام نشستم ہمہ ماتہ من بودن

فاطمہ . اخجون راضی نشود خب خب وقته اسمہ جدیدتہ ..

....

من. دستمو بہ علامتہ سکوت بالا اوردم فردا ہمہ ساعت شش حرکت میکنیم مشغولہ خوردنہ ادامہ کیک شدم کہ بازم مثله منگولا بمن نگاه میکنن چتو نہ خب بہتون گفتم راضیش میکنم بامایاد.....

—

سامی. چطورری راضیش کردی دختر واقعا راضی شد چی بهش گفتمی که باعث بشه قبول کنه..

.....

مریم. سامی راست میگه چجوری راضی شد. ایدا

.....

من. ای بابا چیزی نگفتم فقط گفتم بچه ها دوست داشتن شما باما بیای شما قبول نکردین ناراحت شدن الانم امدم به شما بگم من به عنوانه نمایندشون امدم دوباره درخواست کنم که باما بیای همین زود قبول کرد.

.....

سامی. عجب مارمولکی هستی ایدا.

..

من. ما اینیم دیگه حالازودباشین برین خونه هاتون وسایله فردارو جمعجور کنین باحرفه من همه بلند شدن منم بلندشدم به سمته.....

به سمته این پسره رفتم وا این که هنوز مثله مجسمه ها سرچاش ایستاده بهش نزدیک شدم دوباره احم احم ببخشین اقرارضا صدامو ازعمد کشیدم که بخودش بیاد ایول ی نگاه ثانیه ای کرد دوبار رفت توکاره شمردن مورچه ها ای بابا اعصابمو خراب کرد گفتم انتن اخ بمیری ایدااین چه وضعه سیاست خرج دادنه وقتی گفتم انتن ها بااین که سرش زیر بود اما ابروهاش خیلی بالا رفتن چجوری گندکاریامو ماس مالی کنم دندونمو به نمایش گذاشتم اممم چیزه کفشاتون انتی ویروس نداره نگران نباشین دوباره دیدم ابرو بالا انداخت بمیری دختر مثلالدرستش کردی ای بابا وجدان ی دقیقه خفه شو چقد حرف میزنی باخودم درگیر بودمااا ولش فیلمتو ادامه بده اقا رضا من صبح ساعت شیش باید دنباله شما پیام براهمین شمارتونو لازم دارم تاباشما هماهنگ کنم یا امام زاده بیژن رحم کن منو نکشه خدای شیش تا بستنی برای خودم نظر میکنم بزار قبول کنه منتظرش بودم بنال دیگه زهر ترک شدم اگه میزنی ناکارمون میکنی بزن ولی اینقد معطل نکن دیگه وای لباس تکون خورد وا نکنه کر شدم چیزی نمیشنوم نکنه جنی شده استغفرالله بسم الله خدا بدادم رحم کن الان این انتنه داره ازمن به تو شکایت میکنه به جانه جفت بچه های نداشتم شمارشو فقط براهماهنگی میخواستم همین جور تودلم حرف میزدم که گفت.....

.....

رضا. خدایا این دختر ازمن چی میخواد استغفرالله شماره به نامحرم بدم خدا بزار استخاره کنم خدارو شکر استخاره خیره خب خانمه رادمنش شماری بنده رو یاداش بفرماید اخ گوشم کر شد.....

.....

...من. نمیدونم برا شماره دادن این چرا ذوق میکنم با جیغ گفتنم دمت گرم خیلی سالاری شمارشو گرفتم خب دیگه باین  
انتنه کاری ندارم خیلی خب اقا رضا صبح منتظره تاسم

باشین خدافظ شما ازش دور شدم اخیش شمارشو گرفتم راحت شدم ها این دیگه کی بود هوف خودشو برا شماره دادن  
میگیره وای ایدا فکر کنم تاصبح به عبادت به پردازه خیلی بانامحرم یعنی خودم حرف زد خندم گرفت به بچه ها رسیدم  
بچه ها فردا همه باماشین خودشون میان همه ماشیناتون جفت جفت باشه یعنی هرکی بادوست دخترش خواهرش حالا  
هرچی گرفتین.....

.....

...سامی. اونوقت میتونم بپرسم این کارا واسه چیه.

.....

...من. شماها کاری که گفتمو انجام بدین خودتون فردا میفهمین...

.....

— فاطمه..بیخیال سامی این فامیلت کمبود داره خخخخخخ

\_\_\_\_\_

..من. بمیری فاطی زود باشین منو تاخونه برسونین که خیلی خستم سواره ماشینه سامی شدم با کلی شادیو دیونه بازی به  
خونه رسیدم دستمو به طرفه سی دی بردم گفتم اینو به من قرض بده بعدن برات میارمش....

.....

سامی. اینو دیگه واسه چی میخوای لابد میخوای بسیجیه به اهنگه بت بول گوش کنه ...؟؟؟؟

\_\_\_\_\_

..من. چراکه نه سریعی ازماشین پیاده شدم اگه میموندم باید تاصبح به سوالاتی اینا جواب بدم.....

دره خونه رو باز کردم داشتم ازخستگی هلاک میشدم همینجور کیفمو انداختم مستقیم به اتاقم رفتم باهمون لباسا به اغوشه  
تختم رفتم نمیدونم چقد گذشت که بیدار شدم وای خیلی گشمنه من که هیچی بلد نیستم بپزم براهمین به رستوران زنگ  
زدم ی پیتزا سفارش دادم گوشه رو قطع کردم تا پیتزا بیاد رفتم لباسامو دراوردم با ی تنیک شلوار عوضشون کردم و به  
سمته دستشوری رفتم صورتمو شستم که صدای زنگه در امد رفتم دروباز کردم پیتزارو تحویل گرفتم وای خیلی گشمنه  
فورا رومیز گذاشتمش درشو باز کردم امممم عجب بوی دیگه تحمله گشنگی رو نداشتم مثله ندید بدیدا افتادم به جونه

این پیتزا دوره اطرافه دهنم سوسی بود کلا صورتم داشت پیتزا میخورد نه دهنم اخیش راحت شدم سیر شدم خدایا شکر ت اضافه هارو تو یخچال گذاشتم دوباره به سمت دستشوری رفتم خودمو تو اینه دیدم کلی بخودم خندیدم دماغم سوسی بود دوره لبم همین طور باشسته صورتم ادم بیرون کیفمو که کناره در بود و داشتم گوشیمو دراوردم چندتا مسکال دیدم مهم نبودن چون همش تبلیغ بود بیخیالش شدم رفت سراغ TV اه چیزی نداره همه شبکه هارو زیرو کردم ها چیزی توش نبود همش یا اخوند بود یا از این خانمای چادری که فقط دماغشون یک چشمشون پیدا بود و نشون میداد اه ایناهم مارو کشتن چقد نصیحت میکنن از عصبانیت TV رو خاموش کردم ی فکره شیطانی به سرم زد ساعتو دیدم ساعت هشت بود بیکاریو هزار دردسر چکار کنم دیگه مزاحمی هم یجور کاره گوشیرو گرفتم شماره ی این انتنه رو گشتم اهان پیداش کردم رولبم خنده ی شیطانی بود بهش اس دادم عزیزم عشقم فدات امشب من مهمونی نمیتونم پیام ببخش فردا مسافرتم .. خخخخخخخ اینو ببینه وای قیافش باحال میشه ادامه تو بدونه من برو عزیزم بووووووس رولبت خخخخ دکمه ارسال هوف نیم ساعت منتظره جوابش بودما نکنه سخته کرده ای بابا نیم ساعته به موبایلم خیره شده بودم... بیخیالش شدم رفتم تو اتاقم ساکمو دراوردم هرچی نیاز بودو توش گذاشتم خب دیگه چی باید بزارم همه چیرو گذاشتم خب ساکمو بزور بستم هوف خیلی سنگین شد رو زمین نشستم یخورده روزمین لم دادم به سقف نگاه کردم باید نقشه درست حسابی بکشم به این فکرا بودم که صدای اس ام اس امد زودی پریدم بینم این انتنه اس داده یانه .... بله خوده انتنه بود فوری اسشو باز کردم نوشته ببخشین خانم رادمنش اس شما اشتباهی برای من امده خندم گرفت ....نوشتم وای اقا رضا شماین ببخشید فکردم ساسانه بهش اس دادم. دکمه ی ارسال خخخخ بمیری ایدا ساسان کیه دیگه بیخیال وجدان بزار این بسیجیا مزاحم داشته باشن ..... ی اس دیگه داد خواهش خانمه رادمنش اشکالی نداره....

اخی ایدا گناه داره اذیتش نکن وجدان فقط همین ی اس.

ممنون رضای عشقی تافردا بوس بوس ارسال خخخخخ.....

وای مردم از خنده حالا فردارو داشته باش گوشی رو گذاشتم رو میز به نقشه ی فردا فکر کردم فردا چه شود اخجون رضای راه فراری نداری خودم ادمت میکنم خخخخ.....

.....

- رضا . از حموم بیرون ادمم که صدای اس شنیدم گوشیرو چک کردم استغفرالله این دختر اشتباهی به من اس داده جوابشو دادم باز برام اس داد دوباره جوابشو دادم که بااس دیگش داشتم سخته میکردم خدا این دختر بازم از شیطونباش برنیداره خدا امروز خیلی گناه کردم نتونستم دیگه جواب اسشو بدم چون هنگ کردم بلد نیستم چه جوابی بهش بدم براهمین بیخیالش شدم امروز خیلی کار کردم خیلیم خسته هستم باید وسایلمو جمع کنم بعد برم بخوابم خب چی بردارم باکلی فکروانتخاب کردن بلخره ساکم پر شد سریع روتخت دراز کشیدم دیگه نفهمیدم چی شد.....

.....

...من. ساعت پنج باصدای ساعتم بیدار شدم ای توروحت ای بمیری ای ..خدا بابدبختی بلند شدم رفتم حموم تا این خوابالودگی از سرم پیره ربع ساعت حموم کردم امدم بیرون به سمته گوشیم رفتم به این پسره زنگ زدم بوق دوبوق سومی ورداشت الوو.....

.....

..رضا. باچشمای بسته جواب دادم الوو باشنیدن صداس تو جام سیخ شدم باشه ممنون بله بیدار شدم بعد گوشيرو قطع کردم سریع به سمته حموم رفتم دوشه ده دقیقه ای کردم ازحموم امدم بیرون ی لیوان چای خوردم بانون پنیر خوبه برم آماده شم.....

—

..من. بابچه ها هماهنگ کردم خودشون جلوتر از ما حرکت کنن البته بزور راضیشون کردمااا چون دوست داشتن این پسره توماشینم بااین سی دی تودستم قیافش چجوری میشه ..خیلی خب بابوق زدنام بلخره امدازماشین پیاده شدم تا کمکش کنم ساکشو توصندوق عقب ماشینم بزاره زیر چشمی نگام میکرد اخی تو پیشونیش امد خندم گرفت حق داشت من بامانتوی سیاه کوتا تاباسم بایک ساپرت که کوتاه بود یعنی ساق پاهامو نشون میداد بارایش جیغ شالی که هیچ چیزی ازموهامو نگرفته یعنی انگار شال نپوشیدم همه موهام معلوم بودوای خدا اخره خنده بود سواره ماشین شدیم ماشینو روشن کردم یکم که گذشت دیدم حرف نمیزنه انگار نفس نمیکشه تودلم گفتم حالا وقتشه دستم روسیستم رفت حالا صداشو بردم بالا باندای ماشینم داشتن میترکیدن منم بدتر از اونا توماشینم قر میدادم این بشرو بلکل یادم رفته بود ی نگاه بهش کردم دهنش باز بود منو کامل نگاه میکرد من هنگ نگاهش بودم واقعا داره منو نگاه میکنه ...؟؟ نه جدی دیگه سربزیر نیست خندم گرفت نقشم عالی بود دوباره به جلو نگاه کردم که تصادف نکنیم .خداروشکر خلوت بود سرمو چرخوندم سمته این بسیجیه وا این تو همون حالت هنوزداشت نگام میکرد چشم شده ..بسم الله.....

قیافش وحشتناک بود ازترسم زدم روترمز خدایا بلخره فهمیدم به دسته کی کشته میشم خدایا بهم رحم کن دستمو روضبط ماشینم بردم بلکل خفش کردم یواش یواش رومو به سمته این انتنه الان انتن نبود که خشم اژده ها بود امم لبخندی زدم که تمامه دندونامو به نمایش گذاشته شد یهو طوفانی شد باعث شد به چسبم به دره ماشین چشمامو بستم ازترس داشتم سخته میکردم .فقط سکوت کرده بودم دستام میلرزید....

.....

..رضا. اول که دیدمش ازتپیش بدم امد الان اگه یکی ازدوستام منو بااین میدید چی میگفت زودی سواره ماشینش شدم که ای کاش نشودم اولش سکوت بود منم توحاله خودم بودم که صدای بانده ماشین قلبمو انگار ازجا میکند هنوز توهنگه صدابودم که دیدم استغفرالله این دختره داره جلو من میرقصه حواصم نبود ازتعجب خیرشدم بهش اونم خیره شد به من



تازه فهمیدم چه گناهی مرتکب شدم چشمام ازخشم خونین شده بود این دختره دید من عصبانی شدم زدروترمز یواش یواش دستشو به سمت من برد خاموشش کرد منم از کنترل خارج شدم سرش داد کشیدم این چه وضعیه خانم رادمنش نه از تیپتون نه از رقصیدنتون خجالت نمیکشی جلومن میرقصی فکر کردی من از اون دوست پسرای دیوتتم دسته خودم نبود بی فکر سرش داد میزدم یکم اروم شدم ولی این دختره به دره ماشین چسبیده هق هقشم سکوت ماشینو شکسته بود تازه فهمیدم چکار کردم حالا من چکار کنم این دختره و چجوری ساکتش کنم خدایا منو ببخش همش تقصیره منه نباید باهاش به شمال میومدم حق داره اخلاقه منو که نمیشناسه اون اینجوری بزرگ شده از فکر بیرون امدم به جاده خیره شدم نفسمو بیرون دادم با صدای که بزور اروم شدم گفتم ببخشین خانم رادمنش یک لحظه کنتروله اعصابم بهم ریخت... صدای گریه هاش بیشتر شد ای بابا خدا چجوری نازه دختره میکشن این دختره و چجوری اروم کنم چشمامو بستم تا یکم فکر کنم چجوری این جوو درست کنم....

من.. تو جام مچاله شدم توفکر رفتم من قبلا این لحظه رو پیش بینی کرده بودم اما بدتر شو پیش بینی میکردم فکر کن ایدا فکر کن تو این لحظه پسر سره دختره داد بزنی چی میشه خب معلوم دختره میزنه زیره گریه اره خودش حالا وقته نقشته خانم بازیگر شروع کردم به گریه کردن صورتم اونور بود زیاد دیده نمیشد دارم گریه میکنم یامیخندم کلی انرژی مصرف کردم بزور گریه میکردم دراصل از خنده داشتم میمردم الحق که پسره بسیجیه بلد نیست نازه دختره بکشه وای داشتم از خنده میترکیدم خدا کنه نفهمه این گریه نیست بلکه خندس ولی نمیذاشتم بفهمه چون الکی صدای هق هقو بالا میبرد داشت سگته میکرد ولی حقشه خخخخخخ.....

وای دارم از خنده میمیرم ماما کجای خخخخ بچه ها کجاین که این فیلم هندیرو از دست دادین خب خب داره ی چیزای میگه....

رضا. نمیدونم چجوری بگم ولی سعی میکنم احم احم خدا خودت کمکم کن خانم رادمنش گریه نکنین ببخشین دیگه وای خیلی سخته نازه دختره بکشی ولی مجبورم خانم رادمنش میشه بس کنین بخدا نمیخواستم سرتون داد بزنی یابه شما اهانت کنم اصلا غلط کردم راضی شدین....

من.. تودلم گفتم نه بیشتر ناز بکش این کمه خخخ گریه مصنوعی شما شما چطور تونستین اینجوری تحقیرم کنین هق هقو بیشتر کردم وای خدا منو ببخش ولی میخوام یادش بدم نباید سره ی دختر داد بزنی ادمه دادم اصلا میدونین تا حالا کسی سرم داد نزنه از ماشین پیاده شدم شالمو جلو اوردم تا خنده هامو نبینه چند قدم از ماشین دور شدم که خودشم از

ماشین پیاده شد سعی کردم ی ماشین بگیریم الکی هاا عمرا ماشینه خوشکلمو اینجا ول کنم دستمو به سمت ماشینا کردم  
اوه اوه داره نزدیک میشه مثلا دارم اشکامو پاک میکنم.....

.....

..رضا از ماشین پیاده شدم این دختر داره چکار میکنه فوری به سمتش رفتم داشت ماشین میگرفت نمیتونستم بزارم  
باگریه به خورش برگرده خانمه رادمنش منکه معذرت خواهی کردم چقد دختره لجبازی بود ی پسر از این سوسولا ایستاد

....

—

—مزاحم. خانم خوشکله بیا سوارشو فداد اینو ول کن بهت قول میدم بامن خوش بگذرونی قوربونه اون چشای سبزت....  
...من. ای بابا این دیگه کدوم خریه ولی اینم تونقشه بیارمش بدنیست بینم این انتنه چکار میکنه اروم باگریه داشتم به  
سمتش میرفتم که صداشو شنیدم.....

.....

..رضا. داره کجا میره باین پسره باین حالش بره که بلای سرش میاره دسته خودم نبودصداش زدم کجا بهم توجه نمیکرد  
خانم رادمنش کجا میری دیگه داشتم عصبی میشدم باشمام میگم کجا میری صبر کن میگم ای بابا بحرفم گوش نمیده دره  
ماشینه پسره مزاحمو باز کرد مجبور شدم به اسمه کوچیکش صداش بزدم نروایدا خطر ناکه بیا برگرد تو ماشین دیگه قاطی  
کردم کاره خودشو میکرد دره ماشینه پسره رو بستم بروتوماشین ایدا ماته صورتتم بود منم تاحالا اونو اینقد نزدیکه خودم  
ندیدم اصلا نمیدونستم چشماش سبزه به این همه زیبایش توجه نکرده بودم.....

.....

—من. به اسمه کوچیک صدام کردولی من توجه نکردم حالشو باید گرفت دوباره دستم به دسته ی دره ماشینه این پسره  
خورد که دیدم انتنه خیلی نزدیکم شده باورم نمیشد داره التماس میکنه برم توماشینم بشینم از نزدیک دیدمش تمامه  
صورتشو انالیزم کردم تاحالا چشمای سبزه پرنگشو ندیده بودم چشمای من سبزه ولی کمرنگه چشمای رضا واقعا خوشکل  
بودن باصدای این مزاحم هر دو مون به سمتش برگشتیم.....

مزاحم . خانمی پیر بریم دیه.....

....

رضا ..صداش خیلی رواعصابم بود .صدامو بردم بالا برو گمشو تا نکشتمت....

...

...مزاحم چي گفتي تومنو ميکشي هه...

....

من. وای این مزاحمه آزمایشینش پیاده شد الان ی دعوی حسابی میکنن ایدا بدو برو تخمه بیار که فیلم اکشنی داره شروع میشه. خاک برسرت ایدا این دعواها بخاطره توی اگه یکی ناکار بشه تو باید جواب گوش باشی وای راست میگی وجدا حالا باید چکار کنم خدا خدا ی راهی بهم نشون بده ای بابا مخم قفل کرده الان چه وقته هنگ کردنه الان اینا هر دو همو میکشن سریع دسته رضا رو گرفتم اون حواسش نبود خیلی عصبی بود هی دستشو میکشیدم وای خسته شدم خودمو کشتم دریغ ازیکم تکون خوردن ازجاش زورم کجا بود اخه اینا هم یقه به یقه شدن وضع خیلی خراب شده بود رضا داشت این پسره رو میکشت منم بازوی رضارو میکشیدم جیغ جیغ میکردم از دماغش خون می امد وای بدبخت شدم الان هر دوشون میمیرن بیشتر نگرانه این مزاحمه هستم چون زیر دست رضا داره کتک میخوره تمامه توانه وجودمو جمع کردم جیغ زدم بس کنین این بار واقعا گریم گرفته بود به هق هق افتاده بودم رضا منو دید دست از سره پسره برداشت گوشه ی مانتومو گرفت باخودش برد هولم داد توماشین خودش سوار شد وماشینو روشن کرد من هنوز به هق هقام ادامه میدادم دقیق نمیدونستم الان هق هقام واسه چیه نمیدونم تاکجا رفتیم که دیگه اروم شده بودم ی نگاه به رضا کردم لبش پاره شده یکم خونیه دماغش خون خوشک توش دیده میشد ی دستمال کاغذی دراوردم دستاموبه سمت لب پارش بردم توافکاره خودش غرق بود دستمال کاغذی رو روی خون کشیدم که باعث شد یکم چشماشو از درد بنده ولی زود بخودش امد ی نگاه بمن کرد دستمالو ازم گرفت روشو اونور کرد ینفسی بیرون داد به جلو خیره شد منم خودمو سرجام درست کردم سکوتی بدی تو ماشین بود صدام بزوردرآمد اینقد دادزده بودم که صدام گرفته بود ولی بااین حال گفتم بخاطره اشتباهم منو ببخش هیچی نگفت ای بمیری دارم ازت عذر خواهی میکنم ی حرکتی ی حرفی ی چیزی بگو از فکرم امدم بیرون فکر کنم نشنید دوباره گفتم رضا منو بخشیدی درست دیدم چجوری جاخورداین چراوقتی اسمشو صدایمیزنم جامیخوره ای بابا کمبودداره ایدا بیخیالش برو تونقشت. چکار کنم ازبیکاری داشتم میمردم رضای تا اینو گفتم نفسشو بیرون داد خندم گرفت رواسمش فکر کنم حساسه دوباره گفتم رضای میشه ضبطو روشن کنم همچین باخشم نگاهم کرد نزدیک بود سکنه رو بزمن شروع کردم باناز حرف زدن رضای بجان خودم اینبار ی سی دی پاپ میزارم حوصلم سررفت آقای بسیجی.....

اممم یعنی پسره خوب پسره پسره دندونامو به نمایش گذاشتم مثلا دارم میخندم ولی کو خنده دارم از ترس زهره ترک میشم پسر خوشتیپ باورکنین تواون لحظه فکرم بکار نمی افتاد همش چرتوپرت میگفتم این انتنه هم همش بابروهاش حرف میزنه همش بالا پایین میشن خب معلومه از تعجب دیگه هر جمله ی که میگم این ابروهاشو بالا میندازه دیگه داشتم کلافه میشدم بهش گفتم توکه حرف نمیزنی حداقل بزار این ضبط یکم برامون بخونه حالشو ببریم وای داره دنباله چی میگرده خدا منو نجات بده اقا سرور غلط کردم دنباله چی میگردی من که چاقوماقو تو ماشین ندارم چرامیخواهی منو بکشی حیف من نیست من هنوز جونم باکلی ارزو اصلا دیگه اهنگ نمیخوام صداشو شنیدم.....

....

رضا، ی نفسی بیرون دادم دلم براین ایدا سوخت گفتم خودم دنباله سی دی بگردم اگه به دسته این خانم باشه که از این عجب و جق میزاره داشتم میگشتم که این دختره شروع کرد به التماس کردن چاقو ندارم منو نکش از این حرفا مخم سوت کشید این داره چی میگه تندتند حرف میزد وای سرم رفت داد زدم چی میگگی خانم رادمنش چاقو چیه کشتن چیه دارم دنباله ی سی دی خوب مناسب میگردم خواهش میکنم یکم فکر کنین الان تودسته من چی میبینی وای خدا تاشمال این منو سکنه داده....

من . راست میگه تودستش فقط ی سی دیه تقصیر خودشه جور میگشت که فکر کردم میخواد منو بکشه منم از ترسم فکرم کجا بود دوباره گند زدم اممم چیزه اممم بازم ببخشین این سی دی روبرارین فقط موسیقی آرامش بخشه هیچ محرم نامحرمی توش نیست فقط موسیقی باور کنین خیالم راحت شد سی دی رو گذاشت وای مامان چه آرامش بخشه این موسیقی ادم خوابش میگیره حواسم به کارای که میکنم نبود توحاله خودم بودم دستاموبالا اوردم خیلی خوابم می امد بعدش دستامو باز کردم که محکم خورد به چیزی وای خدا مرگم بده زدم صورتشو ناکار کردم دیگه راه فراری نیست الان منو میکشه زد روترمز چشمشو گرفته بود زول زدم بهش داشت ماساژش میداد من هنگ بودم باچشمای باز شدم حرکاتشو زیره نظر داشتم که اگه اوضاع خرابشه زودی فلنگو ببندم وای دست از ماساژه چشمش برداشت دستگیره درو گرفته بودم که اگه به من حمله کرد زود فرار کنم وای خدا روشو کرد به من از ترسم دسته درو باز کردم این باعث شد سریع بهم نگاه کنه منم درو کامل باز کردم از ماشین پیاده شدم فرار کردم کسی نبود من چند قدم فقط فرار کردم بهش نگاه میکردم هیچ عکسول عملی نشون نمیداد فقط ماته حرکت من بود بمن نگاه میکرد وای این مگه عصبی نیست نکنه دوباره گند زدم.....

وای خدا گند زدم رفت حالا چجوری برگردم ارم ارم برگشتم تو ماشین نشستم دره ماشینو بستم خب حالا چی بگم چکار کنم از خجالت داشتم اب میشدم الان تو اون مغزه انتنش منو دیونه میبینه چشممو بستم رومو کردم بهش میترسیدم نگاهش کنم باچشمای بستم گفتم میدونم دیونم نیازی نیست ازم مخفیش کنی ببخشید حواسم نبود صورتتو ناکار کردم همین جور بی فکر داشتم فک میزدم حرفی نمیزد اروم یک چشمموباز کردم دیدم پسره مردم قرمز شده از ترسه این که خفشه اون یکی چشممو باز کردم وای این چراداره خفه میشه تنشم میلرزه گفتم چته خفه شدی یهو از خنده ترکید یعنی تا حالا صدای خنده شو نشنیده بودم منو میبینین به دره ماشین چسبیده بودم بعده که خنده هاشو کرد روکرد به من.....

رضا . اخ چشممو ناکار کرد چقد دختره دستپا چلفتیه اخ اخ داشتم چشممو میمالیدم که یهودرباز شد این دختر فرار کرد ماته حرکتش شدم دقیقا الان چیشد چرا فرار کرد خیره شدم به جلو دیدم منتظره چیزی هست همش به من نگاه میکنه که اهسته امدو سوار ماشین شد من هنوز هنگ بودم که شروع کرد به حرف زدن من بزور داشتم جلو خندمو میگردم دیگه نمیتونستم تحمل کنم زدم زیره خنده به دره ماشین چسبید باعث شد خنده هام بیشتر شه ای خدا این دختره چقد

بامزس هوف خنده هام تموم شده بودصدامو صاف کردم احم احم ببخشید خانم رادمنش اگه خسته هستین برین پشت بخوابین....

....من. نه خواب از سرم پرید میخوام بیدار باشم ارم گفتم تاییشتر از این گند نزنم دوباره ماشین به حرکت افتاد واقعا جو ماله خواب بود این انتنه هم نمیزاره ی سی دی درست حسابی بزاریم که خواب از سرمون پیره ای بابا پوکیدم دلم میخواد برقصم با این اهنگ ارم میشه رقصید ولی میترسم این دوباره پاچمو بگیره خدا بدادم برس اینو چجوری درست کنم بیخیال افکارم شدم بعدا ی نقشه توپ میکشم ...به پشتم نگاه کردم دستمو بردم اون پشت میوه های شسته شده رو اوردم جلو پلاستیکو باز کردم ی پرتقال پوست کندم نصفش کردم ی قاچ ازش خوردم به این انتنه نگاه کردم دیدم زشته فقط من بخورم ی قاچ دیگه برداشتمو به این پسره نگاه کردم چجوری بهش بدم بخوره کاری نداره بزار تودهنش قاچو مستقیم جلو صورتش گرفتم متوجه شد ی نگاه بهش کرد ی لقمه خوردش ماشاالله همش تودهنش جاشد من اینو به سه قسمت میکنم تاخوردن شه بعد این همه میوه که توحلقش چپوندم ازش دست کشیدم داشت غروب میشود ما هنوز نرسیدیم به خاطره اتفاقای که برامون افتاد داریم دیر به شمال میرسیم نمیدونم چقد گذشت که ماشین پنچر شد وای چیشد.....

وای چیشد..

..رضا. فکر کنم ماشین پنچر شده برم بینم چیشده از ماشین پیاده شدم تاریک بود چیزی دیده نمیشد براهمین گوشیمو از جیبم دراوردم چراغ قوه موبایلمو روشن کردم به طرفه چرخا نشون گرفتم هوف اره پنچره برگشتم توماشین متاسفانه ماشین پنچره نمیتونیم ادامه بدیم بینم چرخ زاپاس توماشین دارین؟؟....

..من. اره دارم فقط چجوری توتاریکی میخوای درستش کنی تواین بیابون خطرناکه یوقت دیدین ماری عقربی شمارو نیش بزنه بخیالش فردا درستش میکنیم باحرفم قانعش کردم حالا مادوتا اینجا تنها توی بیابون وای خیلی ترسناکه از این انتنه نمیترسم ها فقط از تنهای توی بیابون میترسم اچه میگن بیابون جن داره بسم الله خدا یا رحم کن به این رضا نگاهی کردم چقدر ریلکسه ها چشماشو بسته ای خاک بر سرم که شانس ندارم الا اگه بایکی مثل سامی ومحمد کنارم بود نازمو میکشید که نترسم منم برایش ناز میکشیدم تو بقلش جابخوش میکردم هی خدا بازم شکر ت حداقل تنها نیستم .واواین داره چکار میکنه خدا تازه شکر ت میکردم ها این میخواد تنهام بزاره از ترس بازوشو گرفتم کجا منو اینجا ول نکن نامرد بی وجدان همینجور چرتوپرت پشت سره هم میگفتم اینم چشماشو بسته ی دستشو به دسته دره ماشینه باز گذاشت دیدم داره نفساش تند ترمیشه منم بازوشو رها کردم فکر کنم به دستو بازوهم حساسه اره دیگه حالش مثله اینی بود که وقتی اسمه کوچیکشو صدامیزدم احم احم خودمو سر جام درست کردم که صداش امد.....

..رضا.. میخواستم برم نماز بخونم که این دختر به بازوم چنگ انداخت شروع کرد به حرف زدن بازاین دختر رادیو شد وای چشمامو بستم حرارته دستاش تو قلبم نفوذ میکرد نمیدونم چرا یکم که گذشت سر جاش برگشت منم بخودم امدم گفتم من جای نمیرم اونقدر اهرم نامرد نیستم ی دختره تنهارو اینجا رها کنم فقط یادم افتاد نماز نخوندم برم نمازمو بخونم برم میگردد نگران نباشین زود برم میگردد از ماشین پیاده شدم وجای برای نماز انتخاب کردم فوری تیمم کردم اخه یک بطری اب داشتیم معلوم نبود تاکی اینجایم سر جام ایستادم شروع کردم به نماز خوندن.....

..من.. وای این پسر توتاریکی نماز میخونه منه بدبختم دارم از ترس زهر ترک میشم اینجوری همیشه تنهای سخته میکنم تصمیم گرفتم از ماشین پیاده شم وقتی از ماشین پیاده شدم صدای گرگ شنیدم وای دیگه بدتر به سخته کردن چند مین فاصله نداشتم بادقت به دور اطرافم نگاه کردم همه جا تاریک بود ای توروحت الان وقته نماز خوندنت بابا خدا الان محتاجه نمازت نیست من الان محتاجه توام چند قدمی توتاریکی رفتم الان این کجا نماز میخونه چرانمی بینمش یکم دیگه رفتم که صدای کنارم شنیدم.....

چشمامو بستم جیغ کشیدم که یکی جلو دهنمو گرفت دیگه بدتر شدم داشتم از حال میرفتم اشکام سرازیر شده بود هیچی تو ذهنم نبود فقط داشتم به مرزه سخته میرفتم که نفسه گرمش کناره گوشم شنیدم گفت ساکت باش دوره برمون پره گرگه ای بمیری که مثل ادمیزاد نیستی نکنه جنه وای خدا جنه دوباره جیغ زدم که گفت چته جانانه مادرت ساکت شو اینجا پره گرگه نه این خودش بود اره خودش جنه نیست چسی گرگ کجاس گرگ دور برمونه مامان کجای که زنده زنده خورده شدم اشکام جلو دیدمو گرفته بود بزور جلو دهنمو گرفته بودم تا صدای ازم در نیاد همجا انگار چراغای کوچیک بودن به ما خیره بودن منم داشتم از ترس میلرزیدم بازوی این رضا دیونه ی روانی رو گرفته بودم همش تقصیر این بود الان وقته نمازش بود اخه حرکاتم دسته خودم نبود اینم همش استغفرالله میگفت یعنی تو این شرایط دوست داشتم به سمته گرگا هولش بدم اخه روانی الان مگه ما کاره بدی انجام میدیم که استغفرالله یاخدا یا حسین میگی اینارو تودلم میگفتم اگه میشنید خودش منو دودستی به این گرگا تقدیم میکرد چقدم از ماشین دوریم خدا مگه دیونه بودی دوراز ماشین نماز میخوندی هی خدا از افکارم بیرون امدم اینم که همش نفساش نامنظمه صداشو شنیدم گفت.....

...رضا.. اینجوری همیشه هر دقیقه به من دست بزنی ی صیغه میخونم تا دست زدناات به من گناه نباشه....

..من. ای بمیری کجابهت دست زدم چاره ای نداشتم زودی قبول کردم نمیدونم چی گفت که دستمو گرفت عجب ادمه ای  
ها بعد میگه من بهش دست میزنم دمه گوشش گفتم خیلی روداری تودستمو گرفتی بعد میگی من بتو دست میزنم؟؟...

.....

..رضا. یکم اروم باش قبلا محرم نبودیم اما الان محرمیم یعنی الان تو زنه صیغه ای منی فهمیدی...؟؟؟

---

-من. وای عجب غلطی کردم الان من زنه ی بسیجیم نه بدبخت شدم حالا چکار کنیم

---

- رضا. استغفرالله خانم چی رو چکار کنیم....

...

—من. ای خدا بگم چکارت کنه چقد منحرفی خواستم چندتا چیز بارش کنم که صدای گرگ شنیدم باجیغ رفتم تو اغوش  
گرمه این انتنه اونم بغلم کرد صدای قلبش توگوشم بود قفسه سینش بالا پایین میشدمنم تو عالم خیالم سیر میکردم که  
دمه گوشم گفت با شمارشه من فقط بدو ای خدا داشتم حال میکردما با سرتکون دنام بهش باشی گفتم با یک دو سه دستمو  
کشید اینقد تند میدوید که نزدیک بود چندباربخورم زمین حق داشتم باکفش چند سانتی داشتم مسابقه دومیدادم اونم  
باکی یموشت گرگ خلاصه هر جور شد به ماشین رسیدیم داخل شدیم درای ماشینو بستیم وای خدا دارن ازپشته پنجره ی  
ماشین مارومیخورم واقعا ازپشته شیشه وحشتناکن هنوز ترس تووجودم بود گریم گرفت به هق هق افتادم.....

این پسره انتنه هم مثلا شوهره صیغه ایمه ولی بی عرضه تراز این حرفاست که نازمو بکشه والا من نمیدونم چرا شانس  
ندارم حتما باید ازاین دخترای بسیجی باشم تااین منو بغل کنه گریم بیشتر شد اینم کنارم نشست چشماشو بسته لبشو گاز  
گرفته دستاشم رو پاشه دیگه داشتم کفری میشدم اعصابم خورد شد زدم به سیمه اخر صدامو بردم بالا اخی دیونه روانی  
اینا همش بخاطره توی این گرگارو میبینی خودت اینجا کشوندیشون مگه مرض داشتی چندمین اونورتر نمازتو بخونی الان  
بزمن ناکارت کنم انگار داشتم بادیوار حرف میزدم اخی این چرا ریلکسه شیطونه میگه دروباز کنم بندازمش بیرون که  
خوراک گرگا بشه حرصم گرفته بود خواستم بزمنش که متوجه پای خونیش شدم ازتعجب دهنم بازموند این چرا اینجوری  
شده چرا از زانوش خون میاد صدام بلرزش افتاد چرا اینجوری شدی؟؟؟

.....

...رضا. وای این دختر چقد غر میزنه سرم رفت اخ خیلی درد دارم لعنت این گرگا پامو گاز گرفتن میترسم به این دختر نشون بدم غش کنه براهمین صیغش کردم تا اگه تورا غش کرد بتونم بلندش کنم ولی بدشانسی این که این دختر زخمه منو دید.. چیزی نیست خوب میشه نگران نباش.....

.....

...من. چی پیرو نگران نباش اگه بمیری جنازت دسته من میوفته اونوقت می افتم زندان...

...

...رضا. از این حرفش خندم گرفت گفتم فعلا که شما داری جنازم میکنی تا شمال به دسته شما جنازه میشم....

.....

...من. بیشعور خودت ی پا جنازه ای البته تودلم گفتم ها دست به پاش زدم که دیدم روویبره رفت وا بهش نگاه کردم مثل این که ماباهم محرم شدیم ها بزار پاتو بینم هیچی نمیگفت ای بمیری ازدستت راحت شم سریع شلوارشو بالا کشیدم پاهاش یکم زخم بود میخواستم زخمشو بینم ولی چیزی تودستو بالم نبود مجبور شدم شالمو ازسرم وردارم وبه پاش بینم حسرت شاله نازنینمو خوردم حیفه تونیست بری روپای این پسره خیره به پاش هوف نگاش کردم که روشو اونور کرده بهش گفتم حداقل ی تشکری ی چیزی توهمون حال ی مرسی گفت کلی تودلم فوشش دادم لیاقت نداره برگشتم سرجام نشستم موبایلمو دراوردم اه لعنتی انتن نمیده چندتا مس کال امده بود ازسامیو بچه ها ولی بدبختی تمامه خرجم تموم شده بود همشم تقصیره این پیامکای تبلیغ بود اینقد پیامک تبلیغ امده برام گوشیم مرکزہ تبلیغ شده بود اخ که چقد خوابم میاد نمیدونم ساعت چند بود بیدار شدم دیدم روبازوی این پسره خوابیده بودم چشمامو میمالیدم ازپشته شیشه ماشینم دیدم هنوز تاریکه ی نگاه به این پسره کردم خوابیده بود ی نقشه ای بسرم زد.....

خدایا ببخش ولی فعلا محرمیم پس کارای که میکنم گناه نیست دیگه دوباره به صورتش نگاه کردم گفتم ببخش ولی بدنیست ادمت کنم بعدا خودت ازم تشکر میکنی لبخندی زدم اروم اروم خودمو بهش چسبوندم دیدم یکم تکون خورد چشمامو بستم مثلا خوابمو هیچی ازکارامو نمیفهمم تودلم میخندیدم میخواستم بینم چکار میکنه اگه منو توبغش ببینه چه حالی میشه خندم گرفت ولی زود جمعش کردم صدامو نازک کردم بیشتر خودمو توبغش انداختم چشمام بسته مامانی منو بغل کن من میترسم خخخخ اخجون نفسش بند امد ادامه مامانی صورتشو بوس کردم وای دیگه فکرکنم به مرزه جنون بره.....

.....

...رضا. تو خواب حس کردم یکی منو گرفته بیشتر فشارم میداد چشمامو باز کردم دیدم این دخترس منو بغل کرده از این همه نزدیکی نفسم بنده امده بود این دخترم تو خواب حرف میزد همش مامانی میکرد وای خدا چجوری بهش بفهمونم من



مادرش نیستم تو این فکر بودم که صورتمو بوسید دیگه هنگ کردم انگار زمان واسه من ایستاده بود نمیدونستم چکار کنم این دخترم حلقه دستشو دوره کمرم بیشتر میکرد خدایا رحم کن این دختر تو خوابم شیطونه وای اگه بیدار شه خودشو اینجوری ببینه منو میکشه چون فکر میکنه من اینو بغلش کردم نباید بزارم بیدار شه اروم دستشو داشتم باز میکردم که دوباره دور کمرم حلقه کرد ای بابا خوابم سنگینه باید فکر کنم رضا فکر کن بدبختی چیزی به مغزم نمیرسه درست اونو انالیزم کردم واقعا باموهای باز خواستنی تر بود انگار ی فرشته پیشم خوابیده ناخوداگاه دستم به سمت موهای که روضورتش افتاده بود رفت موهاشو پشته گوشش فرستادم همین جور بهش خیره شدم.....

.....

...من. ای بابا هیچ کاری نمیکنه بزار چشمامو باز کنم ولی نه دستاش روضورت امد موهامو پشته گوشم فرستاد هنگه کارش بودم! ازش این کارا بعید بود بزور جلوی خودمو گرفته بودم تا ی وقت نخندم باز از کارش دست کشید بزار دوباره اذیتش کنم بیوسمش خخخخ ایدا گناه داره نصفه شبی سخته کنه چه غلطی میخوای بکنی اه این وجدانم برانم بسیجی شده خلاصه باخودم درگیر بودم دوباره کارمو تکرار کردم مامانی بازم بوسش کردم وای داشتم ازخنده میمردم داره میلرزه وای خدا ابرومونبر جلوش ازخنده منفجر بشم سرمو پایین انداختم تا لبامو ازخند جمع کنم نمیخوام بفهمه همه کارام از عمده خخخخ....

....

— رضا. این دختره باکاراش به تنم لرزه ایجاد کرد نمیدونم چرا دارم میلرزم خدا منو از این وضع نجات بده.....

ای بابا سرش چرا پایین امد این دختر چقد تکون میخوره سرشو اروم بالا اوردم اینجور میمون گردنش ورم میکرد یواش یواش سرشو بالا اوردم که چشماش تکون خورد هول شدم وای اگه میدید سرشو گرفتم حتما جیغ میکشه فکر میکنه میخوام استغفرالله...

...

— من. وای مامان دلدرد گرفتم خداکنه نفهمیده باشه بهتر چشمامو باز کنم تو این وضع خودمو ببینم یکمم بترسونمش بیشتر بخندم چشمامو اروم اروم باز کردم دیدم چشماش از ترس بیشتر باز شده داره بمن نگاه میکنه خواستم پخی بزمن زیره خنده اخه قیافش باحال شده بود ولی الکی اخمامو توهم کردم بهش گفتم داری چه غلطی میکنی ها! بدبخت زهره ترک شده بود به ت پ ت افتاده بود منم خودمو گرفتم گفتم نامرد چکار میخواستی بکنی میخواستی وقتی خوابم از من سو استفاده کنی اقا چشمتون بد نبینه این انتنه چشاش داشت نم میگرفت منم بی رحم صدامو بردم بالا خیلی نامردی ی دختره ضیفه تنهارو گیر آوردی که هرکاری خواستی باهاش بکنی موهامو روضورت پرت کردم سرمو پایین ازخنده داشتم منفجر میشدم تمامه تنم داشت ازخنده میلرزید ولی اون فکر میکرد دارم گریه میکنم فقط ی جاهای که به خودم اجازه ی نفس

کشیدنو میدم صدامو میبردم بالا یعنی دارم هق هق میکردم این بدبختم صداسه میلرزید اخ مامان جون بیا منو ازاین جا ببر که دارم ازخنده روده بر میشم باصدای که میلرزید گفت.....

...

— رضا. عجب بدبختی کردم ها ازهمین میترسیدم حالا چه خاکی به سرم بزنم داره ازشدتت گریه میلرزه خدا کمکم کن صدام داشت میلرزیدولی بااین حال باید بهش بفهمونم داره اشتباه میکنه براهمین گفتم خانم رادمش شما دارین اشتباه میکنین بخدا من کاری باشما ندارم گردنتون داشت میشکست منم گفتم خدای نکرده اینجوری اذیت نشین براهمین یکم سرتونو بالا اوردم بخدا تمام واقعیت همین بود نمیخواستم شمارو به گریه بندازم خانم رادمش حرفامو باور میکنین دیگه؟؟.....

.....

..من.. نفسی گرفتم یکم صدامو صاف کردم مثل کسی که بغض داره گفتم امیدوارم حرفاتو حقیقت داشته باشه دماغمو بالا کشیدم خخخ عجب فیلمی بازی کردم دستامو به صورتم بردم مثلا اشکای جاریمو دارم پاک میکنم البته واقعا اشک ریختم اینقد که خندیدم اشکام درآمده بود هنوز سرم زیر بود سرمو بالا اوردم به شیشه ماشینم خیره شدم هنوز هوا تاریک بود گوشیمو نگاه کردم ساعت سه صبح بود ولی لبام هنوز میخندیدن زودی جمعشون کردم به رضا نگاه کردم دستاشو روچشماش گذاشته بود دلم برای سادگیش سوخت ولی چه میشه کرد کرم داشتم.....

بهش نگاه میکردم دلم سوخت خودمو فوش دادم اخه چرا نداشتی بخوابه باخودم حرف میزدم از فکر بیرون امدم بهش گفتم حرفتو باور میکنم رضای ای بابا بازم جاخورد بهم نگاه کرد منم بهش نگاه کردم لبخندی زد که تمام دندونای مرتبموبه نمایش میگذاشت اون ماته من بود گفتم ممنون که به فکره گردن دردم بودی حرفتو باور میکنم وقتی اینو گفتم چشماشو بست نفسشو بیرون داد حالا این وقت ساعت یککار چکار کنیم ماته حرفام بود ای بابا ایقده منحرف فکر نکن خوب حوصلم سر رفته خوابم نمیاد تو خوابت میاد؟؟؟...

....

— رضا. تودلم گفتم مگه تو برام خواب زاشتی. از فکر بیرون امدم دیدم منتظره جواب منه گفتم نه من خوابم نمیاد منم حوصلم سر رفته.....

—

..من.. چطوره سی دی رو بزاریم برقصیم..

.....

رضا. این دختر چقد دوست داره برقصه کسی اینجا نبود منم محرمشم بودم باتاخیر قبول کردم البته ته دلم راضی نبودم ولی چه میشه کرد نمیخواستم باز به گریه بندازمش...

....

من. وای باورم نمیشه قبول کرد دستامو بهم زدم پریدم بغلش بوسش کردم کارام دسته خودم نبود خل بودم ضبط ماشینو روشن کردم هواداشت یکم ابی میشد از پشت پنجره نگاه کردم بینم هنوزم گرگ هست یانه خداروشکر گرگی نبود اروم از ماشینم زدم بیرون هواعالی بودصدای اهنگو بردم بالا این پسرم هنگه کارام بود توجاده رقصیدم وای چه کیفی میدادسریع برگشتم دسته این انتنه رو گرفتم کشیدمش بیرو بدبخت هنگ بود همینجور مثله مجسمه ها نه ایست بیابرقصیم خندم بیشترشدهنوزتوهمو حالت ایستاده بود امدم جلوش دستشو بالا بردم رها کردم که دستاش افتادایستاده بود هیچ حرکتیم نیکرد ای بابا تورقصم بی عرضه ای بلند گفتم تابشونه ولی اون ماته رقصیدنم بود از صدقه سری مامان کلاسه رقصم رفته بودم به گفته مامان نمیخوام دخترم رقص بلدنباشه بیخیال این رضاه شدم باهنگ غر میدادم خیلی حال میداد منو بچه ها توراه سفرامون ی جامی ایستادیم اهنگو بلند میکردیم میرقصیدیم براهمین این حرکات برام عادی بود.....

-----

رضا. ماته رقصیدنش بودم چندبار دستامو برد بالا تاباهش برقصم ولی من توانه حرکت کردن نداشتم هنگه این دختری که باموهای بازداره جلوم میرقصه بودم خیلی ناز می رقصید دوباره امد دستمو کشید ولی نتونست منو وادار به رقصیدن بکنه.....

.....

من. هوف بابا اگه سامی بود الان پایه بود شاید بلدنیست بااین اهنگ شاد برقصه تو ماشین برگشتم دنباله سی دی که دونفر میرقصن گشتم اخجون پیداش کردم.....

اخجون پیداش کردم سریع اونو زاشتم اره خودش از ماشین پیاده شدم دسته این جنازه متحرکو گرفتم بابای تکونه بخودت بده ببین سی دی رو عوض کردم دونفره عاشقونه رمانسی گذاشتم اینو بلدی دیگه منتظر موندم بگه اره بلام....

...

...رضا. این دختر یه دفعه چشم شد رفت توماشین اهان اهنگو عوض کرد وای چرا به دستام چسبیده سوال پرسید که مخم سوت کشید گفتم من عاشقونه بلد نیستم برقصم....

-----

- من. بابا تازه تکی گذاشتم مثل جسد مومیای شده به من خیره بودی باین حرفم ابروهاشو برد بالا ادامه دادم کاری نداره تو دستاتو دوره کمرم حلقه کن اینو که دیگه بلدی نگو بلد نیستم که ی حرکت جکی جانی میزمنت دسته خودم نبود حرصی شدم

.....  
رضای این دیگه کیه بابا بگم نه که منو میکشه براهمین گفتم اینو بلدم....

.....  
من. خب خدارو شکر منم دستامو روشونه هات میزارم اهسته بامن حرکت میکنی گرفتی توچشماش زول زدم سریع بهش چسبیدم تادیگه نه نیاره خیلی اهسته بهش یاد دادم نه بابا زود یاد میگیری راه افتادی بدبخت نفسشم بزور میکشه ولی خوبه برازنه ایندش خوبه تجربه کنه اینجوری جلوش شرمنده نمیشه صورتمو بالا گرفتم چون قدش ازمن بلند بود باعث میشد صورتمو بالا بگیرم تا ببینمش احم احم بین ی روزی واسه این رقصی که بهت یاد دادم ازم تشکر میکنی اینو یادت باشه لبخندی زدم اما اون به چشمام خیره شده بود گفت....

.....  
رضای. حتما یادم میمونه تودلم گفتم این سفر برام خاطرات بدبختیمو یادم میاره ی لبخند زدم که ازصدتا زهرم بدتره چند دور رقصیدیم اگه دوستام منو اینجوری میدیدن دربارم چی میگفتن خدا منو ببخش هوف بلخره این دختر خسته شد رفت توماشین نشست هواداشت روشن میشد منم صندوق عقب ماشینو باز کردم چرخ زاپاسو دراوردم داشتم مهره های چرخارو باز میکردم که دیدم این دختره چند قدم ازم دور شد همینجور داشتم پیچ مهر هارو باز میکردم ولی حواسم به ایدا بود چشماشو بسته بود دستاشم باز کرده داره دوره خودش میچرخه ای بابا بازخل بازباش گل کرده حواسم نبود اچار ازدستم دررفت به شسته دستم خورد که احم بالا رفت که باعث شد ایدا نزدیکم بیاد دستمو ماساژ میداد باین که درد داشتم ولی نمیدونم چطوری دردمو فراموش کردم به حرکات ونگرانی ایدا نگاه میکردم.....

.....  
- من. هوا خیلی خیلی عالی بود به سرم زد براخودم شعر بگم کمی ازماشینم دورشدم دستامو باز کردم چشممام بستم دوره خودم دور میزدم توحاله خودم بودم که صدای اخ این روانی روشنیدم ترسیدم عقربی چیزی نیشش زده باشه سریع خودمو بهش رسوندم دیدم ازاین اهنا نمیدونم بهش چی میگن اهان اچار فکرکنم بود سریع دستشو ماساژ دادم تازودتر چرخ این ماشینو درست کنه خیلی خب فکرکنم خوب شدی بکارت برس بلندشدم رفتم عقب....

رفتم عقب تا مزاحم کارش نباشم گوشیمو دراوردم زنگ زدم به سامی اه اینم انتن نمیده به رضا نگاه کردم گفتم تموم نشود منتظر حرفش بودم گفت....

.....

..رضا. چرا تموم شد بزارین این وسایلو جمع کنم بعد بریم وسایلو تو صندوق عقب زاشتم ولی دستام کثیف بود مجبور شدم به پیرهنم بکشمشون باعث شد پیرهنم سیاه شه اشکال نداره بزار فقط از این دختره راحت شم ماته حرکاتم بود که بهش گفتم سوارشو دیر شد اونم باتعجب سواره ماشین شد منم پشت فرمول رانندگی میکنم نمیدونم چقد گذشت حس کردم حرف نمیزنه ی نگاه بهش کردم خداروشکر خوابیده یعنی واقعا خدایا شکر از دسته وراجیاج یکم راحت شدم خیلی خسته بودم نه دیشب خوابیدم نه چیزی مگه این دختر میزاشت خواب به چشمم بیاد نگاه کن تورو خدا چجوری راحت خوابیده هوف خدا تا آخر عمرم دیگه بادختر جماعت مسافرت نمیرم بلخره به جاده چالوس رسیدیم اینقد رانندگی کردم کمرم خشک شد باز نگاهمو به ایدا کردم چقد میخوابه دوباره حواسم به رانندگی مشغول کردم بلخره رسیدیم شمال حالا ویلاشون کجاست روکردم به ایدا خانم رادمنش خانم رادمنش.....

.....

...من. ای بابا بزار بخوابم فاطمه چقد حرف میزنی خانم رادمنشو کوفت...

.....

..رضا. هنگ کردم الان صدام شبیه دختراس مگه ای بابا خانم رادمنش منم رضا بیدار شین رسیدیم.....

.....

.....من. ای توروحت بدرک که رسیدیم بزار بخوابم. ی لحظه بخودم امدم چی گفت گفت رضاس وای بدبخت شدم حالا چکار کنم ای خدا بازم گند زدم دوباره صدام کرد سعی کردم عادی باشم چشمامو اروم باز کردم خیره شدم تو صورتش داشتم صورتشو انالیزم میکردم بینم عصبانیه یانه خداروشکر هیچی تو صورتش نبود نه خنده نه عصبانیت ریلکس بود خودمو توجام درست کردم سلام خسته نباشی ببخش که خوابم برد..

...

..رضا. علیک سلام خواهش راحت باشین تودلم گفتم چه عجب خانم موادب شدن.....

.....

...من.خب بیزحمت الان سمتہ چپ برین تابه ویلای سامیو بچه ها برسیم هنوزم خوابم میومد ولی بزور جلوی خودمو گرفته بودم یکم خانمانه رفتار کردم تو عمرم اینقد خانمانه حرف نزدم ولی چه میشه کرد جلواین انتنه نباید کم آورد وای رسیدیم آزمایشین پیاده شدم دادوبیداد کردم اسمہ سامیو محمدو فاطمه بقیه بیخیالشون فعلا من بابینا صمیمی ترم جلودر سامی امد.....

.....

...سامی. کجاین شماها چرادیر کردین؟؟

.....

...من. رفتم توبغله سامی گفتم فعلا چیزی نگو بعدن براهمتون توضیح میدم باهمه روبوسی کردم اصلا این انتنو یادم رفته بود برام عادی بود پس رودختر و بغل کنم وقتی همه روبغل کردم ی نگاه به انتنه که همون رضاس کردم دیدم اخم کرده انگاری خیلی عصبانیه و این چرا اینجوریه.....

وا این چرا اینجوریه انگار میخواد به من حمله کنه از چشماش شراره اتش میبارید ی لحظه ترسیدم اب دهنمو بزور قورت دادم هنوز داشت نگام میکرد یهونگاهش به دستم رفت رده نگاهشو گرفتم چیزی تودستم نبود که ماله خودش باشه فقط دستم تودسته سامی بود هرچی فکر کردم نفهمیدم چرا اینجوری شده بود یعنی رودستام که تودسته سامی بود حساسه و چه معنی داره نه فکر نکنم مگه نمیدونه سامی پسر خالمه باخودم درگیر بودم یهوسامی دمه گوشم گفتم...

...

..سامی. ایدا بیا کارت دارم..

.....

..من.ها چی میخوای؟؟

...

..سامی.زود بگو چی بینتون گذشته؟؟

.....

...من.چی چی بینمو گذشت..

.....

..سامی.خل بازی درنیار ایدا این بسیجیه چرا قیافش پکره؟؟

.....

..من.این بسیجی وای سامی باید بودیو میدیدی که چه بلاهای که بسرش نیوردم بخدا اگه بودی روده بور میشدی همینجور حرف میزدی میخندیدم که سامی گفتم...

.....

..سامی . با این کارای که تو کردی من بجاش بودم خودکشی میکردم خخخ خب دیگه چی کار کردین؟؟

.....

...من. سامی بهت قول میدم اینو ادم کنم هیچی دیگه همینای که توضیح دادم تودلم گفتم بجز صیغه شدنمون توفکر بودم که سامی گفت مطمینی چیزه دیگه ای انجام ندادین هنگ حرفاش بودم بهش نگاه کردم منظورت چیه؟؟

.....

..سامی هیچی فقط امیدوارم....

....

..من.نه بگو اخه بیشعور من اگه اونکاره بودم که الان مثل دخترای هرز میشدم الان پیام ی حرکتی مخصوص جکی جانی بزمنت واقعا حرصی شده بودم...

...

..سامی. نه ممنون صرف شده ایدا خانم تسلیمم بابای..

...

..من. کم کم داشت ازم دور میشد منو میشناسه اگه عصبی بشم درجا کشتمش. وقتی رفت چشممو بستم اروم باش ایدا نفس ارومی کشیدم به سمت ماشینم رفتم تا ساکو بیارم بالا داشتم باساکم ورمیرفتم که از صندوق بیارمش پایین بزور بلندش کردم که یهو ساکم سبک شد به دستی که ساکو گرفته بود نگاه کردم بعد به صورته اخموی این بسیجی نگاه کردم واین چراهنوز عصبانیو اخمو هستش ماته حرکاته عصییش بودم احم احم میشه بگی چیشده؟؟ توچشمام زول زد

...

.....

..رضا. داشتم میومدم ساکو بردارم دیدم این دختره باساکا ورمیره حواسشم نبودکه من ادمم بای دست ساکشو جابه جا کردم که ازم پرسید چیشده من ماته نگاهش بودم واقعا چیشده که من اینقد عصییم نمیدونم چم شده ولی وقتی دیدم سامیو محم دو بغل کردی جوری شدم ی حاله عصبی به سراغم امده بود از فکر بیرون ادمم هنوز بهم خیره شده بود جوابی نداشتم بهش بدم باختم ازش جدا شدم ولی ی لحظه ایستادم رو کردم بهش.....

یک لحظه ایستادم به ایدا نگاه کردم گفتم توالان زنه صیغه ای منی تاوقتی که ضیغه باطل نشوده من مسئولیته تورو به عهده دارم پس دیگه بدون اجازه من حق نداری تنهای باسامیو محمد بیرون بری نمیدونم چطور جرعت حرف زدنیو با ایدارو کردم وای هرچی بود از حرفام پشیمون نبودم اون الان زنه منه پس بایدبه نظره من احترام بزاره ماته حرفام بود انگار هنگ شده بود دوباره خواستم راهمو بکشم که باداش ایستادم.....

.....

..من. این چی داره میگه من کی زنشم بلفرض زنه صیغه ایش هستم چطور تونست اینجوری بگه من نباید بدونه اجازش جای برم یاباسامی ومحمدوفاطمه بچه ها نباید بدونه اون پیششون برم نه دیگه شورشو دراورده ی صیغه خونده فکرده چخبره باداد گفتم هوی بسیجی اولان توشوهره من نیستی اون صیغه هم واسه خودت خوندی دومن من هرچاکه خواستم وباهرکی دوست داشتم میگردم گرفتی عمو پس توراه خودتو برو ماهم راه خودمونو میریم اینقدرم دور.ورت نداره من زنت بشم بخودتم تلقین نکن اوکی اینجاهم من ادم خوش بگذرونم نیومدم زنه توی بسیجی بانگشتم تمام قدشو نشون گرفتم بشم فهمیدی من بابامانم بهم نمیگن کجا میری یاباکی میری اونوقت توی بسیجیه ساده بهم امر و نهی میکنی هه خواب دیدی خیر باشه من زنه تو بشم اگه میخوام باکسی هم عروسی کنم بایکی که مثل تیپ سامیو محمد باشه ازدواج میکنم اینو تو گوشت فروکن تو هیچی من نیستی حتی بخودم اجازه نمیدم تولیست خاستگارام باشی اینارو تند تند میگفتم بدجور اعصابم خراب شده بودن ساکمو روزمین کشیدم خواستم ازش رد بشم که دستمو گرفت بدستم نگاه کردم همش تقصیره منه نباید مزاشتم این انتنه روانی محرمم بشه.....

..رضا. ایدا باحرفاش انگار روسرم میخ مزد عصبی شدم فکرده اون کیه که اینجوری داره واسه من کلاس میزاره اون اصلا ازجنس من نیست که بخوام زنه باشه داشت ازم رد میشد دستشو گرفتم بین خانمه رادمنش فکرکنن من عاشقه چشم ابروی توشدم صیغت کردم تااون حال مجبور بودم الانم خیلی پیشمونم الان منوتوباهم محرمیم تو اصلا لیاقته زن شدن بنده نیستی اصلا تورو توچشمم نمیبینم پس دیگه الکی واسه من کلاس نزار اگه میخوام زن بگیرم از تو بانجابتروشو میگیرم ن یکی مثل تو الان خودت وضع لباس پوشیدنتو بین کدوم احمقی ی همچین زنی رو میگیر اینقد عصبانیم کرده بود که نمیتونستم جلوش ساکت باشم دستشو پرت کردم اون ماته حرفام بود ولی دوباره فوران کرد.....

.....

...من. این چی زر میزد به تپیه من توهین کرد هه صبرکن یابو تو خودتو تواینه دیدی تپیتو دیدی ادم شرمش میشه باتو قدم بزنه حالا من بروزم توچی مده لت ماله غارنشینان هست ی پز خند زدم گفتم روتپ خودت بیشتر کارکن شاید ی معلولی توروبه غولامی پسند کرد اینو گفتم ازش دور شدم.....

دیگه نشنیدم چی زر میزد تندتند میرفتم ازعصبانیت داشتم باخودم حرف میزدم بیشعور تپیه من بده روانی ی کاری میکنم به التماس بیوفتی وارده ویلا شدم ازبچه ها عبور کردم رفتم تو اتاقه همیشگیم ساکمو پرت کردم چند دور دوره اتاق قدم زدم ناخونامو از عصبانیت میجویدم برات ی نقشه ای بکشم حالا بین کی نگفتم خیلی اتیشی بودم یعنی اگه کسی تواتاقم جیک میزد باعکسه روی دیوار یکیش میکردم چند نفس عمیق کشیدم من باید اروم باشم اره تا بهتره نقشه بکشم یکم اروم شدم به ساکم نگاه کردم رفتم سراغش بازش کردم ی تونیک تگ دراوردم بای ساپورته کوتاه اینجور لباس پوشیدن برام عادیه چون ازنه سالگی توخارج درس میخوندم وقتی اول راهنمای شدم برگشتم ایران چون حوصله تنهای رونا داشتم براهمین اخلاقم یخورده به خارجکی میزنه لباسامو تودستم گرفتم رفتم حموم تایکم سره حال پیام.....



.....

..رضا. وقتی رفت پامو به سنگای ریزی که تو حیاط ویلا بود زدم چندتا سنگ شوت شدن اونور دستامو به موهام کشیدم  
چشمامو بستم دختره روانی باعصابانیت ساکمو بلند کردم داخله ویلا شدم که سامی جلوم امد.....

.....

..سامی. داش رضا میگم چون خسته ای حمومه پاینو برات آماده کردم برو دوش بگیر دادش که سر حال بیای....

....

..رضا. ممنون سامی ساکمو کدوم اتاق بزارم؟؟..

...

...سامی. اون اتاق آماده س برو داداش..

.....

..رضا. ممنون سامی وقتی از سامی دور شدم رفتم تواتاق ساکمو روتخت گذاشتم بازش کردم ی پیرهن سفید ی شلوار  
دراوردم بهشون نگاه کردم به حرفای این دختره فکر کردم مگه لباسام چه عیبی داره بهتر از لباسای سامیو محمده که انگار  
پاره شدن نفسمو بیرون دادم بلند شدم این دختره خله به حرفاش توجه نکن لباسامو گرفتم به سمته حموم رفتم..

.....

..من. اخیش سر حال شدم داشتم میمردم انگار سبک شدم لباسامو پوشیدم روی میز روبه روی اینه نشستم شونه رو دستم  
گرفتم مشغوله شونه کردنه موهام شدم موهامو دم اسبی کردم ی ارایش خفیف به صورتم زدم بلند شدم دوباره ی نگاه به  
اینه کردم خب شدم به سمته دراتاقم رفت بیرون صدای بچه ها بود ازاتاقم خارج شدم به سمته بچه ها رفتم امم بوی پیتزا  
میاد باحرفم بچه ها به سمتم چرخیدن....

...

..فاطمه اره دیگه مارونمیینی فقط بفکره شکمتی....

.....

..من. باحرفه فاطمه همه خندیدن. ی چشم غره ای براش رفتم که از ترسش گفت من برم اب بیارم زیر چشمی نگام میکرد  
منم تودلم گفتم نوبته توام میرسه برات دارم کناره سامی نشستم خواستم ی تیکه از پیتزارو تودهنم بزارم که صدای مکروه  
این بسیجی رو شنیدم.....

سلام بلندی داد که همه بچه هارو به خودش جلب کرد ایش بیشعور ببین چطوری بمن زول زده بیخیالش شدم مشغول خوردن پیتزام شدم که حس کردم کنارم نشسته وقتی روموبهش کردم لقمه پیتزا توگلوبم پرید که باعث شد محکم به کمرم بزنه منم چشمام مثله قورباکه از حدقه زد بیرون بادستم گفتم به کمرم له شد ببین داره حرصشو تو کمرم میکوبه به بچه ها نگاه کردم متعجب به من نگاه میکردن صدامو صاف کردم گفتم چتونه چرا اینجوری نگام میکنین بچه ها ی نگاه بمن ی نگاه به این انتنه کردن منم رده نگاشونو گرفتم خاک بر سرم لورفتیم این که خیلی به من نزدیکه حق دارن باتعجب بهم نگاه کنن اخه این پسره روانی رو خوب میشناختن محاله کناره ی دختر بشینه مگر این که محرمش باشه خدا بدادم برس حالا جوابه اینارو چی بدم اینارو من میشناسم شب منو به صندلی میبندن تااعتراف کنم از فکر بیرون امدم بلند شدم گفتم من سیر شدم...

....

سامی. کجا ایدا توکه چیزی نخوردی....

...

فاطمه. سامی راست میگه تو چیزی نخوردی کجا میری.

...

...محمد. ایدا بشین غذا تو بخور

...

الناز. وا ایدا توکه اینجوری نبودی توحتی غذای مارو هم میخوردی پ امروز چت شده؟؟

....

...من. ای بابا ی نفسی بگیرین همتون روسرم ریختین خستم خوابم میاد اشتها ندارم ف بای بزور از دسته اینا رد شدم تا دوباره این صداش درامد..

.....

..رضا. خانم رادمنش اتفاقی افتاده چرا غذاتونو نصفه رها کردین از عمد اینو گفتم تا همه شکشون بر طرف شه منتظر نگاهش کردم...

.....

..من.. ای بمیری که همش تقصیر توهست ولی خوبه یکم موضوعو ماس مالی کرد منو خانم رادمنش صدا کرد یکم راحت شدم از فکر بیرون امدم گفتم ببخشین اشتها ندارم بعدا گه اشتها داشتم میخورم با این حرفم زودی از اون جو فرار کردم به اتاقم پناه اوردم ای بمیری بیشعور ای که حلواتو بخورم ای خدا بگم چکارت نکنه همینجور با خودم حرف میزدم اخرم خسته

شدم رفتم روتخت لم دادم ولی زودی بخواب رفتم نمیدونم چقد گذشت که بیدار شدم از گشنگی داشتم میمردم از اتاق رفتم بیرون همه جاکم نور بود ترسیدم برم مردد شدم خواستم برگردم که صدای شکمم نداشت به اتاقم برگردم ای خدا این بنده نداشت غذا از گلو رد شه خدا اصلا من از این بنده روانیت شکایت دارم هوف الان گشمنه بعد ادامه شکایتمو بهت میگم فعلا منو عف بفرما دست از حرف زدن با خدا برداشتم اروم اروم از پله ها امدم پایین ولی باترس میومدم بدجور از تاریکی میترسیدم بلخره با هزار ترس بدبختی به یخچال رسیدم دره یخچالو باز کردم وقتی پیتزارو از یخچال دراوردم که صدا آمد منم ی هینی کردم....

هینی کردم با عصبانیت بهش گفتم کسی بهت یاد نداده ی یالله ی احمی ی چیزی بگی خوبه خودت بسیجی هستی هه روانی داشتم از ترس سکنه می کردم...

.....

..رضا. با این که خسته بودم ولی خوابم نبرد وقتی این دختره غذاشو نخورد منم عذاب وجدان گرفتم چون من باعث شدم بدون غذا خوردن بره تو اتاقش منم اشتها کور شد ی معذرت خواهی کردم از جمع دور شدم تو تختم لم دادم ولی خوابم نبرد همش تصویر این دختره روانیه از خود راضی مثل فیلم تو ذهنم نمایان میشد نمیدونم چند ساعت گذشت دیگه تحمله گشنگی رو نداشتم بابی حالی از اتاقم خارج شدم اهسته اهسته میرفتم تا کسیو بیدار نکنم به اشپز خونه که رسیدم دیدم دره یخچال بازه ی نفرهم اونجاس نزدیکش شدم که از ترسش ی هینی بلندی کشید که خودمم ترسیدم الان گوشامو گرفتم اینم داره فک میزنه ولی حرفاشو میشنیدم چون بلند حرف میزدوای خدا سرم رفت تو اینجا چکار میکنی ???.

.....

..من. اینجا چکار میکنم ها با این گندی که امروز زدی نداشتی دولقمه غذا کوفت کنم الانم مثل جن بالاسرم ظاهر شدی از من چی میخوای بابا گشمنه بخدا اینودیگه برام زهر نکن بهش نگاه کردم اصلا به حرفام گوش نمیکرد چشمش به پیتزاهای منه عمرا بزارم تو کوفتشون کنی..

.....

...رضا. نفهمیدم چی میگه فقط خیلی گشنه بودم بای حرکت پیتزارو ازش گرفتم که با عصبانیت به من حمله کرد....

.....

..من. ببشعور غذای منو میدوزدی فوری بهش حمله کردم نامرد پیتزارو بالاسرش گرفته دستم بهش نمیرسه میگم پیتزامو بده گشمنه روانی این سهمه منه بده تا نکشتمت مگه به حرفام توجه میکرد انگار کر بود نمیتونستم ی حرکت تکواندوی بزمنش از گشنگی نداشتم دیگه کلافه شدم چکار کنم این که از شیطانم بدتره خدا من گشمن حتی فکرم کار نمیکنه وقتی

گشتم تمام سیستم بدنم بی کار میشه دستامو بردم بالا این نامردم از این دست به اون دست میده الان که قاطی کنم تمام دکوراسیون بدنشو بریزم هوف بی فایده بود از کارم دست کشیدم.....

.....

..رضا. این دختر اینقد اذیتم کرده بود که کارم دربرابره کاراش هیچه ولی حاله میده اذیتش کنم بزار بفهمه نباید مردمو اذیت کرد اینقد بالا میپیرید ولی هه دستش به پیتزاها نمیرسه نمیدونم چرا ی لحظه از کارش ایستاد یعنی خسته شد من پیروز شدم و این پیتزاها سهم من شد خدایا شکرت بهش نگاه کردم گفتم افرین دختره خوب بلخره فهمیدی حق انگشتمو به سمت پیتزا نشونه گرفتم بعد بخودم نشونه گرفتم به حق دارش میرسه پز خند تهویلش دادم ولی از حرکتی کردجاخوردم.....

امد نزدیکم ودستاشو دوره گردنم حلقه زد....

.....

...من.بیشعور به من پز خند میزنی حالیت میکنم باید تونقشم برم لبخند زدمو بهش نزدیک شدم دستامو دوره گردنش حلقه کردم هه باورش شده تودلم گفتم بهت نشون میدم این پیتزاها حقه منه وقتی دستمو دوره گردنش حلقه زدم جاخورد ولی باید نقشمو اجرا کنم صدامو ناز کردم گفتم دلت میاد من گشنه بمونم چندتا پلک زدم دوباره گفتم هوممم .بیچاره هنگ کرد خخخخ ولی چه میشه کرد نمیتونستم گشنه بمونم بدبخت هنگه هنوز اروم جعبه پیتزارو ازش گرفتم یکمی عقب رفتم خب همچی محیاس زبونمو دراوردم گفتم حق به حق دارش رسید بادو ازش دور شدم وارده اتاق شدم اتاقو قفل کردم خخخخ پسری مسخره روانی بین چجوری گولش زدم کلی خندیدم روتختم نشستم وباولع پیتزای عزیزمو میخوردم امممم.....

.....

...رضا. توجام هنگ بودم وقتی جعبه ی پیتزارو ازم گرفت واقعا نفهمیدم چی شد هنوز ماته حرکاتش بودم کمی عقب رفت زبونشو برام دراوردو فرار کرد تازه بخودم امد اه بازم گولشو خوردم لعنتی عصبانی بودم بدونه غذا رفتم تو اتاقم برامن فیلم بازی میکنی بهت نشون میدم حیف پیتزاها که توشکمه این دختره رفتن هوف خداصلا چرا من اینجام اینا از تیپه من نیستن چشمامو بستم تا از عصبانیت کم شه خودمو روتخت پرت کردم دستامو روپیشونیم گذاشتم به سقف خیره شدم توفکر رفتم چرا من اون لحظه از خودی خود شدم چرا مثل مجسمه ها هنگ شدم هیچ کاری نکردم وای سرم داره میترکه کلی سواله بدونه جواب دارم حالا چکار کنم توافکارم غرق بودم که صدای تقه در اتاقم به صدا امد فکرم خیالاتی شدم ولی دوباره صدا امد بلند شدم ببینم کی اینوقته شب بیدار درو باز کردم کسی نبود اینورنگاه کردم کسی نیست به اونورم نگاه هیچ کس نبود بسم الله گفتم خواستم درو ببندم که جعبه پیتزا کناره در دیدم باورم نمیشه یعنی از پیتزا گذشت شک کردم نکنه بازم نقشه ای داره روزمین زانو زدمو جعبه رو اروم برداشتم والا این دختر همچی ازش برمیاد ترسیدم تله موش

توش باشه اروم بازش کردم خداروشکر توش چند تیکه پیتزا بود ادمم تو اتاقم روتختم نشستم وجعبه پیتزارو کامل باز کردم به پیتزا خیره شدم دوباره مردد شدم نکنه توشون سم ریخته ولی گفتم نه بابا بهش نمیخوره ادم بکوشه چی میگی رضا از گشنگی توهم زدی به خدا توکل کن هرچی خدا بخواد فوری به پیتزاحمله کردم باین که سیر نشودم ولی حالم خوب شدداشتم از گشنگی هلاک میشدم خدا خیرت بده دختر یبارم ماکاره خیر ازت دیدیم الان میتونم با خیال راحت بخوابم ی خمیازه ای کشیدم روتختم دراز کشیدم.....

دیگه نفهمیدم کی خوابم برد صبح با صدای بچه ها بیدار شدم چشمامو باز کردم ولی نوری که تو اتاق بود نداشت چشمامو کامل بازکنم تو جام نشستم چشمم کم کم به نور عادت کردتمم اتاقو انالیزم کردم من کجام یکم فکر کردم اهان من توشالم چقد فراموشی گرفتم باز صدای بچه ها امد بلندشدم گیج راه میرفتم چرا من اینجوری شدم نمیتونم تعادلمو حفظ کنم انگار اتاق داره دوره سرم میگردد بزور خودمو به در رسوندم.....

.....

...من. وقتی من نصف پیتزارو خوردم ی فکر شیطانی به سرم زد اخه این بسیجیه گشنگه گناه داره تودلم حرف میزدم اره جونه خودت تو گفتیو من باورم شد وجدان توساکت باش میخوام ی کاره خیر بکنم خخخ دوتا قرصه دراوردم بزور کوبیرمشون وباسس قاطیشون کردم پیتزارو دمه دره این بشر گذاشتم چندبار درزدم تا دروباز کرد خیالم راحت شد که پیتزهارو برد تو هوف کارم عالی فردا مثل مستاراه برو خخخخ به تختم برگشتم بالبخند خوابم برد..صبح با صدای این فاطمه بیدار شدم اه چته جیغ جیغ میکنی فاطمی....

...

..فاطمه. بیشعور پاشو بیدارشو که چند ساعت بریم دریا زود باش..

.....

..من. اه باشه تو برو من میام بالشتو بغل کردم نتونستم دیگه بخوابم یاده رضا افتادم تو جام سیخ شدم از تخت ادمم پایین وای نکنه چیزیش شده باشه فوری به حال رفتم همه بچه ها بودن فقط این رضا نبود یهو ترس ورم داشت توفکر بودم که صدای فاطمه رو شنیدم.....

..

...فاطمه. وا ایذا چرا اونجا وایستادی زود برو دستو صورتتو بشور بیا صبحونه که نه ظهرونه کوفت کن.....

.....

..من. ای بابا مگه ساعت چنده؟؟..

....

..سامی. با اجازتون ساعت یازدهو نیمه ..

..من. مخم سوت کشید چی یازدهونیم رفتم توفکرچرا این پسره اینجا نیست نکنه مرده باشه وای خدا قاتل شدم دوباره اینا منو از فکر بیرون اوردم نفسی کشیدم به سمته دستشوری رفتم بعده که دستو صورتو شستم امدم بیرون با فکر کناره بچه ها نشستم صبحونه روخوردم اینقدتوفکر بودم حواسم به هیچ کس نبود چایمو خوردم مزه شوری میداد ولی توجه نکردم اخه فکرم اینجا نبود دوباره چایموخوردم بازم شور بود امروز چرامزه ی چایم اینجوریه نکنه مریض شدم چایمو رومیز زاشتم که یکی بهم پست گردنی زد اخ چته روانی چرامنومیزنی....

.....

فاطمه. اخه بی عقل تونفهمیدی چایت چراشوره.....

.....

..من. اره گفتم مزش یجوریه راستی چرا شوره؟؟؟

.....

فاطمه. خودم. نمک. زاشتم. تازهرپروت. بیرون. بیای ولی توخنگ ترازاونی هستی که دیدیم خخخ

...

..من. باحرف فاطمه همه خندیدن تازه متوجه شدم همه دست به یکی کرده بودن خواستم چندتالیچار بارشون کنم که دیدم رضا داره نزدیک مامیشه خداروشکر چیزیش نیست فقط مثله مستاراه میرفت ریز میخندیدم که سامی گفت چکارش کردی بدبختو همه منتظر حرف زدتم بودن.....

نگاه دوباره به سمته رضا رفت داشت با گیجی به ما نگاه میکرد سرشو تکون داد دوباره نگاه کرد بعد راهشو به سمته دستشوری عوض کرد .به اینا نگاه کردم وا چتونه بانگهاتون دارین منو میخورین.....

...

..سامی. ایدا گفتم چی بخوردش دادی اینجوری راه میره

...

...محمد. ایدا مارو درگیره این بسیجی نکن مابخاطره تو اینو باخودمون اوردیم

.....

..فاطمه..ايدا باكارات بدبختمون نكن...

...

..من.اه چتونه بابا فقط اين بار يكم بهش بخنديم ديگه قرص بهش نميدم...

...

..سامي.چه قرصي ايدا نكنه ازاون قرصا دادى؟؟

...

..من.اره ازاونادام مگه چيه بزار اونم مثله مابشه..

..

..فاطمه.اى نميرى دختر تو نترسيدى توريش بشه اونوقت چه غلطي ميخواستى بكنى هان؟؟؟

.....

..من.بچه ها راست ميگن اگه چيزيش ميشد چي ازفكر بيرون امد گفتم فعلا كه چيزيش نشوده بيخيال ديگه بچه ها ي  
فكري دارم ميگم الان كه توحاله خودش نيست بيابن الان دريا نريم عصر بريم ميخوايم اينجارو بتركونيم تا اثره قرصا  
نرفته بزارين اين بسيجى رو برقصونيم چطوره؟؟.....

.....

..سامي.ازدسته تو بااين كه باكارت راضى نيستم ولى فكرتم بد نيست بزاريم ي چيزى بخوره وقتى تمام كرد همچيزو  
اماده ميكنيم....

...

..فاطمه.واى چه حالى ميده. ي بسيجى باما برقصه من كه تاحالا نديدم....

...

..من.داشتم به بچه ها نگاه ميكردم عجب ادماى هستين ها خوبه راضى نبودين الان چيشد....

.....

..محمد.تو كه كاره خودتو كردى پ ماهم از اين كارت ي فيضى بريم بدنيت خخخ خدايش امروز چه شود....

.....

...من.پ ديدن شماهم باكارم پشيمون نيستين خواستم دوباره حرف بزنم ولى اين رضا امد باعث شد همه سكوت كنيم....

.....

..رضا. وای چرا کارم دسته خودم نیست چرا اینجوری شدم به بچه ها نزدیک شدم باسلامه من همه جواب دادن منم میزو کشیدم روش نشستم خیلی گشنه بودم انگار صدساله هیچی نخورد بودم به هیچ کس توجهی نکردم مشغوله خوردن صبحونه شدم که دیدم سامیو محمد بلندشدن نمیدونم کجارتفتن بیخیال شدم دوباره مشغول خوردن شدم که دیدم این ایدا روبه روم نشسته بهم زوله زده مخم هنگ بودانگار نمیتونستم روی چیزی تمرکزکنم ولی خیلی انرژی دارم یعنی اگه بگن تمام این خونه روتیمز کن واقعا بدونه چونه چرا قبول میکردم توافکارم بودم که صدای وحشتناکیو شنیدم صدای باندوسیستم بود بچه ها جیغ می کشیدن محمد پرده هارو کشید سامی هم چراغارو خاموش کرد فقط چراغای رنگی روشن بودن ایدارودیدم بلند شد به سمتم امد دستمو کشید وباخودش به وسط میدانه رقص برد.....

اصلا روخودم تسلط نداشتم باهاش به وسط میدان رفتم ولی انگار دنیا روسرم داره میچرخه این اهنگم مثل طبل روسرم بود بچه هاهم به سمته ماامدن ایداهم باپز خند بهم نگاه میکرد منم داشتم این منگولا میرقصیدم بچه هاهم همش میخندیدن دیگه داشتم بالا می اوردم اینقد دنیا روسرم میچرخید از حرکاته رقص دست کشیدم انگار فشارم رفته بود بالا چون سرم داشت از درد منفجر میشد به ایدا نگاه کردم نمیدونم چرا احساس کردم ترسیده بود سرمو بادستام گرفتم روزانو هام خم شدم حالم خیلی خیلی بدشده بود خواستم به بچه هانگاه کنم ولی نفهمیدم چرا دنیا برام سیاه شد دیگه نفهمیدم چه اتفاقی برام افتاد.....

....

..من. به بچه ها نگاه کردم ی لبخندی زدمو به سمته رضا رفتم دستشو کشیدم به وسط رقص بردمش اول بچه ها هنگ بودن ولی بعد باخوشحالی کناره مارقصیدن تااین که این انتنه روزانوهایش خم شد بعد ازحال رفت خیلی ترسیده بودم .به سمتش رفتم دادزدم .سامی اون باندارو خاموش کن .زودباش فاطمه توبرو اب قند بیار سریع .بادستم به صورته رضا میزدم رضا بیدار شو رضا یهو چی شدی رضا صدامو میشنوی خیلی ترسیده بودم رنگ به صورت نداشت دوباره داد زدم سامی میگم اون باندا خاموش کن سامیم بادو رفت باندوخاموشش کرد دستام میلرزید اب قندم فایده نداشت احساس کردم قاتل شدم اشک تو چشمم جمع شده بود....

....

..محمد. بچه ها باید هرچی زودتر ببریمش بیمارستان

..

..فاطمه. وای خدا نمیره ی وقت همش تقصیره این احمقه...

..



..سامی.فاطمه زود برو ماشینو روشن کن تا رضارو بلند کنیم چراماتت برده زودباش میگم محمد توانوره بازوشو بگیر  
خدا کنه چیزیش نشه....

....

....من. به حق افتاده بودم راستی راستی اوضاع خطر ناک شد اگه بمیره وای خدا اشکام همینجور میریخت بلند شدم  
باید ی کاری میکردم من ماشینو میروم به حرفاشون توجه ی نکردم رضارو سوار ماشین کردیم باسرعت به سمت  
بیمارستان حرکت کردیم به پشتم نگاه کردم رضارو بیروح دیدم دوباره به جلو نگاه کردم خدایا غلط کردم دیگه اذیتش  
نمیکنم اشکام جلو دیدمو میگرفتن بادستم پششون میزدم بلخره به بیمارستان رسیدیم محمد رفت با ی برانکاروپرستار  
امد رضا رو بابرانکار بردن پاهام از ترس جون نداشتن گریه بیشتر شد اخه این چه غلطی بود من کردم...

...

...فاطمه. ایدا فقط دعا کن نمیره وگرنه هممون بدبخت میشیم..

....

..سامی. دختره احمق همینو میخواستی اگه چیزیش بشه همه ما توزندانیم....

....

..روزیتا..چراهمه ما بریم زندان مگه ما بهش قرص دادیم این روانی بهش قرص داده.ایدا ماتوکارت هیچ نقشی نداشتیم  
فهمیدی دختره احمق شنیدی چی گفتم زندانو فقط تومیری نه ما....

...

..محمد. بسه دیگه بچه ها حالشو ببینین فعلا بخدا امیدداشته باشین..

.....

..من... باحرفای بچه ها داشتم میمردم که دکتر امد....

..

بزور بلند شدم پاهام میلرزید ولی خودمو به دکتر رسوندم اقا آقای دکتر حالش چ چگونه خواهش میکنم بگین حق هقم  
نمیزاشت درست حرف بزنم ولی دکتر متعجبانه به من نگاه میکرد. گفت....

....

...دکتر. ارم باشین خانم مثل این که حالتو خوب نیست باید به پرستار بگم بهتون سرم وصل کنه...

....

..من. آقای دکتر سرم بخوره تو سرم حاله رضا چطوره میمیره ن نکنه مرد وای خدا اینقد به صورتم زدم تا پرستار اودوستام منو اروم کردن دوباره به سمته دکتر رفتم کارام دسته خودم نبود دیونه شده بودم این دکترم قیافش میزد ی مریضو از دست داده براهمین فکردم رضا مرده بگین آقای دکتر خواهش میکنم گریه هام شدیدتر میشد این چرالال مونی گرفت

....

....

..دکتر اگه مریضتونو زودتر نمی اوردین الان یک تشنج شدید میکرد که باعث میشد که نصفه بدنش معلول شه اینقد فشاره قرصا زیاد بوده که نتونسته اونارو تحمل کنه ما معدشو شسته شو دادیم دیگه امید تو به خدا باشه دعا کنین توکما نره فعلا اون تحته درمان ما هست تا ببینیم خدا چی میخواد خانم پرستار خواهش میکنم به این خانم ی سرم نصب کنین ممنون موفق باشین فعلا بای....

.....

..من. باحرفای دکتر اولش امیدوار شدم اما وقتی گفت دعاکنین توکما نره دیگه فاتحه خودمو خوندم بدبخت شدم زندگیم سیاه شد توفکر بودم که این دختره احمق روزیتا حرف زد...

.....

....روزیتا. هه دیدی ایدا اینم نتیجه ی کاره احمقانت حالا تنهای بکش دوستان من حوصله ی دردمس ندارم برم ویلا وسایلمو جمع کنم برم خونمون به همه پیشنهاد میکنم که ازاین دردسره خودشونو نجات بدن گفته باشم محمد عزیزم تو نمیای میترسم تودرده سر بی افتی....

.....

..محمد. هوم اره منم میام اینجا که کاری ندارم پسرموم ازخارج امده فرصت نکردم برم دیدنش منم وسایلمو جمع کنم برم پیشش دوستان مواظب خودتون باشین بای...

....

..فاطمه. ایدا منو ببخش که تنهات میزارم چاره ای ندارم خودت پدرمو بهتر میشناسی ازاین موضوع بوی ببره منو درجا کشته عزیزم بازم ببخش مواظب خودت باش خدافظ....

.....

..سامی. ایدا من کلی ارزو دارم نمیخوام ی وقت سابقه دار بشم خودت شرایطمو درک میکنی دیگه؟؟

....

من. به همه نگاه کردم ایناهمون دوستای بودن که شعارشون ماهیچ وقت تنهات نمیزاریم راسته گفتن تاجیبات پره دوستات دورت پرن هه منو باش بخاطره خندوندنه اینا این فکره احمقانه رو کردم بدبخت رضا این همه بلاسرش اوردم ولی دم نزد خاک بر سرم که ی عمره با اینا دوست بودم حتی پسر دایمم پشتم نموند بهش نگاه کردم گفتم برو نمیخوام دیگه ریختونو بینم همتون برین به درک سامی خواست جلو بیاد که دادزدم برو تنهام بزار سامیم رفت من موندمو باکلی بدبختی خدایا خودت کمکم کن.....

وای خدا سرمه من تموم شد ولی هنوز رضا بیدار نشوده خدایا کمکم کن خدایا خواهش میکنم خوبش کن قول میدم دیگه دختره خوبی بشم فقط رضارو خوب کن اینقد دعا کردم تا این پرستارا گفتن برو خونه استراحت کن داری خودتو اذیت میکنی بیدار شد خبرت میکنیم به حرفه هیچ کدومشون توجه ی نکردم اوناهم خسته شدن دست از سرم برداشتن من چجوری توخونه راحت باشم مگه میشد راحت باشی ایناهم کمبود دارن ها از فکر بیرون امدم به ساعت موبایلم نگاه کردم وای ساعت ??? دقیقس وای خداهنوز بیدار نشوده ناخونامو اینقد جویدم خون ازشون امد هر وقت استرس دارم بچونه ناخونام میوافتم دیگه داشتم از ترس میمردم ی پرستاری ازم گذشت خانم میشه بگین بیدار شد یانه؟؟ ...

....

پرستار. نه خانم چندبار به شما گفتم اگه شوهرتون بیدار شد خبرتون میکنیم...

....

..من. اینم دلش خوشه شوهرم کجا بود اون اینقد ازم بدش میاد که حتی نگفت صیغه باطل شد هوف دوباره کناره اتاقش قدم زدم ولی هنوزم بیدار نشوده دیگه چشمم از گریه ای که کرده بودم باز نمیشن خیلی خوابم میومد من اگه گریه کنم بعدش زودی میخوابم از بچگی اینجوری بودم روی میزی نشستم چونموروزانو هام گذاشتم به مردمی که ازم باناراحتی رد میشن نگاه میکردم چقد ادم مثله من اینجا ناراحت بودن چرا از دنیا قافل بودم فکر میکردم لباسو موبایلو این چیزا منو بروز میکردن درحالی که هیچ وقت خودمو به جای اینا تصور نکردم اینقد غرق افکارم بودم که ی پیره زن کنارم نشست شروع کرد به دعا کردن منم ماته این پیرزن بودم باتسبیح داشت دعا میکرد نگاهش بمن خورد وی لبخنده تلخی رولباش بود کنجکاو بودم چرا این پیرزن اینجاس ازش سوال کردم حاج خانم میتونم پیرسم کی شما اینجا بستریه دسته از دعا برداشت گفت...

....

..پیرزن. والا چی بگم دخترم ما سرایداره ی ویلا هستیم پسره صاحب ویلا که ما بهش میگی اقا کوچیک حالش یدفعه بدشد که با شوهرم اونو آوردیم اینجا از دیشب آوردیمش مادر چندساعتیه گفتن حالش خوب شده الانم خداروشکر کردم که بخیر گذشت مش رحیم رفته بر گه ترخیستشو امضا کن...

....

..ارش...گل بانو شماهنوز نرفتمین ببخشین شمارو اواره کردم معذرت

...

..گل بانو.این چه حرفیه پسرم وظیفه بود خب دخترم من دیگه بااقا کوچیک برم خدامریض شمارو شفا بده دخترم خدافظ

عزیزم....

....

..من. عجب تیکه ای بود ولی معلوم بود خیلی مغروره ی نگاه خریدارانه بهم کردورفت بی شعور حیف که حال ندارم وگر نه حالتو میگرفتم.هوف بلخره کی بیدار میشه ی پرستارو دیدم که از اتاقه رضا بیرون امد که داره به طرفم میاد قلبمو گرفتم یاخدا خبره خوش بده...

....

پرستار.خانم رادمنش شوهرتون.....

خانم رادمنش شوهرتون به هوش امد میتونین برین پیشش.....

....من. وای خدا یا شکرت وای خدا دمت گرم هی بالا پایین میپیریدمو دست میزدم بخودم امد دیدم همه ماته من هستن دستامو اوردم پایین دیگه داشتم از نگاه مردم اب میشدم سربزیر شدم اهسته اهسته به اتاق رضا رفتم دروبستم چشمامو بستم اخیش راحت شدم این چکاری من کردم وقتی خودمو فوش میدادم بخودم امدم چشمامو باز کردم دیدم رضا داره نگام میکنه اه بازم سوتی دادم ولی رضا سرشو اونور کرد یعنی روشو به سمت پنجره کرد حق داره از دستم ناراحت شه چجوی این گند کاریامو درست کنم ی احم احمی کردم ولی حالتش عوض نشود بهش نزدیک شدم .گفتم میدونم کاره اشتباهی کردم نمیدونم چطور این اشتباهمو جبران کنم خواهش میکنم منو ببخش ....ولی صداشو شنیدم...

.....

...رضا. از اینجا برو بیرون نمیخوام ببینمت...

....

...من.اشکم دوباره فوران کرد نمیتونستم بدونه عذر خواهی از این جا برم خدا چکار کنم با صدای بغض داری گفتم من

نمیرم تا منو نبخشی از اینجا تکون نمیخورم...

....

...رضا. گفتم از اینجا گمشو برو بیرون دیگه از من چی میخوای ابرومو بردی بست نیست باز چه نقشه ای داری برو تنهام

بزار همه چیزت دورغه دادزدم ده برو وجود اینجا برام عذابه....

.....

..من. داشتم به هق هق می افتادم بخدا نمیخواستم اینجوری بشی بخدا هرکار میکنم تا تو منو ببخشی هرکار فقط تو منو ببخش اینقد بدونه فکر حرف میزدم تو اون شرایط فقط میخواستم منو ببخشه به هیچی فکر نمیکردم اینقد جلوش التماسو گریه کردم تا روشو به سمت من کرد یکم نگاهم کرد دوباره روشو به پنجره کرد من منتظرش بودم ی چیزی بگه گریه بیشتر شد خواستم برم که صداشو شنیدم....

.....

رضا. وقتی به هوش امدم سرم درد میکرد من اینجا چکار میکنم ی لحظه همه اتفاقات مثل فیلم از ذهنم رد شد خیلی عصبی شدم میدونستم این کار فقط کاره این دخترس از دستش عصبی بودم پرستار امد گفت زنتون خیلی نگران تونه به فکر رفتن زنم من که زن ندارم با آمدن این دختر منظوره پرستارو فهمیدم اینقد عصبی بودم چند بار بیرونش کردم ولی با حرفاش منو بفکر انداخت گریه هاش داشت قلبمو پاره میکرد نمیدونم چرا احساس میکردم خیلی پشیمونه خواست بره که گفتم به ی شرط تورومی بخشم دیدم ایستاد اشکاشو پاک کرد منتظر حرفام بود گفتم باید ی ماه هرچی میگمو انجام بدی....

.....

..من. چی. یک ماه یکماه باید چکار کنم اونوقت؟؟..

...

..رضا. تودلم گفتم ادمت میکنم. چیه نکنه پشیمون شدی...

\_\_\_\_\_

من. سره دوراه گیر کرده بودم باشه قبول میکنم...

—

رضا. مطمئنی شرطمو قبول میکنی اگه قبول کردی دیگه حق نداری زیرش بزنی.....

—

من. از شرطش ترسیدم ولی گفتم اینقدرا بی رحم نیست که اذیتم کنه باز بدونه فکر قبول کردم قول دادم زیرش نزنم...  
خب حالا شرطو بگو.....

—

رضا. یک ماه خدمت کارم شو از جیغش گوشامو گرفتم.....

من. چی خدمتکارت شم بیشعور تودرمورده من چی فکر کردی تو برو به عمت بگو خدمت کارت شه روانی کاش تو رو میکشتم کاش الان حلواتو میخوردم به من میگی پیام کلفتی تورو بکنم اونم کی من منی که فقط بای اشاره انگشتم تمام مستخدمین مامانم ازم اطاعت میکردن ازخشم دستام میلرزید دوست داشتم خودم خفش کنم روانی این قرصا تورو روانی کردن هه بیاخدمت کارم شو شوخی بدی بود فهمیدی باعصانیت اینارو میگفتم کنترول روحکاتم نداشتم اینم گوشاشو گرفته...

رضا. دیدم دیگه صدانمیاد به دختر روبه روی نگاه کردم اصلا دختر نبود ی پاتیش بود والا ازحرفی که زدم پشیمون شدم ولی چه میشه کرد باید اطاعت کنه چون قول داد منم صداشو ضبط کردم خوشبختانه گوشیم تو جیبم بود از فرصت استفاده کردم دکمه ضبط موبایلم روشن کردم گفتم این به قولش وفادار نیست براهمین گفتم کار از محکم کاری عیب نیست صدامو صاف کردم احم احم باشه میتونم شرطو عوض کنم....

من. اره حالا شد خب خوشحالم که فهمیدی من نمیتونم کلفته تو باشم خب شرطو بگو.....

رضا. خب شرط بعدی این که یک ماه باچادر بیای دانشگاه بازم صدای دادش گوشمو کر کرد....

من. چی. این شرطاپیه دیگه من حاضریم بمیرم ولی چادر نپوشم من ازچادر متنفرم مخصوصا وقتی که فقط ی چشم ی دماغ فقط معلومه برو بابا نمیخوام میخوای مسخره بچه هاشم اصلا برو خواب من نمیخوام حلالم کنی برواقا من غلط بکنم اداشودراوردم چادر خدمت کار...

رضا. ولی تو قول دادی یادت رفت..

من. نه عمو من یچیزی گفتم توچرا باورت شد اصلا مدرکی داری که ثابت کنه من بتوقول دادم ن نداری هه پس ماروبخیرو شمارو به سلامت ی پز خند زدم هه فکرده بردشم برو بابا داشتم میرفتم که صدای خودمو شنیدم هنگ کردم صدای خودم

از کجا میاد سریع نگاهمو به این انتنه کردم داره باپز خند نگام میکنه گوشیشم تودستش میچرخونخ مات موندم تمام مکالمه منو ضبط کرده این کی گوشی آورده اه شانس ندارم حتما تو جییش بود الان دیگه بدبخت شدم ازمن مدرک داره ایدا فکر کن اون مغزتو بکار بنداز.....

.....

رضاهه سکوت کرد حتما داره نقشه میکشه نه دیگه ایداخانم حنات دیگه رنگ نداره به چی فکر میکنی بین دیگه همه نقشه هاتو حفظم اون مغزتو دیگه اذیت نکن یکی ازاین شرطاروباید عملیشون کنی کدومو میخوای؟؟؟؟...

—

من.بیشعور فکرموخوند چشمامو بستم الان که نمیتونه حرکت کنه پس بزورموبایلشوازش میگیرم هه داشتتم میرفتم بای حرکت بزمنش تا موبایلوازش بگیرم باخشم به سمتش رفتم که دربازشده دکتراه مزاحم.....

اه این دکتراه مزاحم کارم شد....

....

دکتر.سلام.اقای سپهری.حالتون.خوب شد...

....

...رضاه. بله اقای دکتر الحمدالله حالم بهتر شد....

....

—دکتر.خداروشکر.این.خانم.که داشت خودشو میکشت.الان

راحت شدین خانم رادمنش شوهرتون ساله ساله.اقای سپهری باید به همچین خانمی افتخار کرد که به عشق شوهرش نگرانش بود اونم چه نگرانی داشت بیمارستانو روسرش میزاش مجبور شدیم به ایشونم سرم وصل کنیم خداروشکر حالتون خوب شد اگه بهتر شدین میتونین دیگه مرخص شین چون دیگه دلیلی نمیبینم بمونین مرسی خب من برم قدره زنتونو بدونین خداحافظ...

.....

رضاه. واقعا این دختر نگرانه من شده بود نه به اون قرص دادناش نه به این نگرانیاش واقعا اخلاقشو نمیتونم بفهمم بهش نگاه کردم که سر بزیر شده بود نمردیمو خجالت این خانمو دیدیم....

.....

..من. ای بمیری دکتر الان وقتش بود بگی من چکار کردم چقد دکتره دهن لغ بودااا من که برای عشقش خودمو نمیکشتم از ترسه این که بمیره من بیوفتم زندان اینجوری جیغ جیغ میکردم سرم زیر بود حواسم به این انتنه نبود سرمو بلند کردم دیدم نگاهم میکنه هه الان فکر میکنه من داشتم براش میموردم نمیدونست من بخاطر خودم زار میزدم ولی حرف نزنم بهتر شاید این فکراش ی روزی ازشون استفاده میکنم فقط باید اون موبایلشو بدوزدم از فکر بیرون امدم چیه به چی زول زدی؟؟..

.....

..رضا.دختره ی از خود راضی.خب فکراتو کردی کدوم شرطو انتخاب کردی..

.....

..من. هوف خدا چشمامو بستم من که چادر سر نمیکنم پس شرط اول انتخاب میکنم چشمامو باز کردم بابی میلی گفتم خدمت کار بیشعور بین چجوری لبخندش عمیق شد ولی ی خدمتکاری برات بشم که تا عمر داری بگی غلط کردم حالا بین چه بلای سرت میارم از فکر بیرون امدم گفتم من چجوری خدمتکارت بشم نکنه میخوای توخونه نامحرم اینو اونور راه برم بااین که محرم نامحرم سرم همیشه ولی شانسمو امتحان کردم شاید منصرف شه یکم به من نگاه کرد ولی ی حرفی زد که مغزم سوت کشید.چی...

.....

....رضا. راست میگفت چجوری خدمتکارم بشه حق داره بگه نمیتونم توخونه نامحرم خدمت کنم ولی این بهترین فرصته که ادمش کنم براهمین گفتم دوباره ضیغه هم میشیم تا یک ماه صیغه میشیم اه دوباره جیغ زد دیگه مجبوری قبول کنی فهمیدی الان صیغه میخونم....

-----

..من.بیشعور.روانی دوباره گذاشت زنه صیغه ایش شم.ولی بین چکارت که نمی کنم مجبورم کرد بر گه ترخیسو بنویسم یعنی امضاش کنم تا برمش خونه الانم تورا خونه ایم نگاه کن چجوری لبخنده پیروزمندانه تحویلیم میده اره بخند چون این اخرین لبخنده توی از فردا اشکاتو میبینم.بلخره به ویلا رسیدیم....

بلخره به ویلا رسیدیم ازماشین پیاده شدم که این انتنه صدام زد توجام استادم از عصبانیت چشمامو بستم زیر لبی فوشش دادم.....

-----

...رضا. کجا ناکارم کردی داری میری بیا زیر بغلمو بگیر تا نیوفتم..

..



..من. مگه خودت پا نداری مخت عیب کرده پاهات عیب نکرده که...

..رضا. چرا باهامم عیب کرده تو باکارات منو معیوب کردی حالا هم زود بیا کمک تا بتونم درست راه برم خیلی خستم..

..من. ای بمیری به سمتش امدم زیر بغلشو گرفتم چند قدم رفتم که ی فکری بسرم زد لبخند محوی زدم جیغ کشیدم گفتم مار بدبخت ی متر از جاش پرید منم بادو به سمت دره ویلا رفتم اخ چه حالی داد کلی خندیدم تو جاش ایستاده بود دستش رو قلبش به من نگاه میکرد که یهودیدم وحشی شد منم باجیغ داخله ویلاشدم ازدور صداشو میشنیدم میگفت جرعت داری وایستا اوه اوه به ایستم که تومنو بکشی اینقد سریع بودم که زودی داخل اتاق رفتم واتاقو دوقفله کردم اش خیش راحت شدم این تازه اولش اقا رضا ها ها برامن شرط میبندی هه کلی براش نقشه کشیدم اینقد خسته بودم که زودی خوابم برد البته من وقتی بالشتو تختو بینم چشمم بسته میشه دوساعتی خوابیدم از گشنگی بیدار شدم ساعت ???:? بود من دارم هلاک میشم از ترسم اروم از اتاق بیرون رفتم به دوره ورم نگاه کردم کسی نبود هوف کسی نیست به اشپز خونه رفتم چیزی توش نبود ای خاک برسرت ایدا مگه اینجا کی هست که برات غذای آماده پخته باشه هی رفتم سراغ یخچا همچی توش هست ها ولی من بلد نیستم چیزی درست کنم خیلی دلم میخواد قورمه سبزی چیزی درست کنم براهمین همه چی رو از یخچال دراوردم زاشتم تو این خب حالا چجوری درست میشن ی قابلمه دراوردم همه موادو توش ریختم ایم زاشتم گازوروشن کردم چه اسون بوداا حالا این پودرا چین نوشته ادویه حتما مهمه دوقاشوق گذاشتم همه پودرارو دوقاشوق دوقاشوق گذاشتم دره قابلمه رو بستم تا این غذا درست شه من برم دوش بگیرم.....

..رضا. خوابم نمیبیره خسته شدم همه بچه ها برگشتن حوصلم سررفته بلندشدم رفتم تو حال بوی خوبی میاد این بوی قرمه سبزیه تو اشپز خونه رفتم دست به قابلمه زدم یخورده دستم سوخت درشو باز کردم این چیه؟؟ چرا اینجوریه رنگش شبیه قورمه سبزی نیست ولی بوش هست درشو بستم نمیدونم چه غذای هست حتما جدیده برگشتم به سمته TV روشن کردم اش چیزی توش نبود فقط ی فیلم بود که مجبور شدم ببینمش چند ساعتی گذشت فیلمم تمام شد صدای از تو اشپز خونه امد نگاه کردم دیدم ایدا مشغوله کاره نه خوشم امد حتما وارده...

..من. وقتی از حموم بیرون امدم فوری ی تونیک شلوار پوشیدم موهامو شونه کردم موهامو باز گذاشتم بادورفتم اشپز خونه شروع کردم به کار کردن این انتنه داشت نگام میکرد بلخره کارم تموم شد این رضا رومیز نهار خوری نشست حیف که گشتم بود وگر نه حالشو میگریفتم میزو چیدم خب وقته غذا خوردن بود نمیدونم چرا قورمه سبزی رنگش عجیب بود....

—  
رضا. اینقد گشنه بوم به هیچی فکر نکردم اولین لغمه ای که خوردم.....

اولین لغمه که خوردم نمیدونم ایش گرفتم شور بود تلخ بود فقط حال بهم زن بود فکر کنم شیرینم بود دیگه نتونستم خودمو کنترل کنم سریع رفتم دستشوری همه شو ریختم....

.....

..من.وا این چش بود روانی بجا تشکرش بود حیف که دسته من نمک نداره حیف من اینقد زحمت کشیدم اینو پختم این مثل حامله ها انگار شد بیخیال ایدا خودت بخور لغمه رو تو دهنم گذاشتم منم فوری رفتم دستشوریه بالا همه رو ریختم اه این چی بود اه ضایع شدی ایدا خاک برسرت سوژی خنده شدی ازدستشوری بیرون امدم که برم پایین ببینم نکنه این رضا مرده باشه نه خداروشکر نمرده داره غضب ناک نگام میکنه ها چی چرا اینجوری نگام میکنی...

.....

..رضا.توبلدنیستی غذا درست کنی چرا دست میزنی مثلا من غذا درست کردن بلام این همه محتویاتو اصراف میکنی..

—

..من.خب من چیزی بلد نیستم درست کنم فقط گشتم بود هوسه قورمه سبزی کردم سرمو پایین انداختم بعد بالا اوردم اصلا خودت چرا اشپزی نکردی ها اگه راست میگی دستپخته تورو ببینم چطوره افتضاح ترازمنه دیگه...

.....

...رضا. هه دستپخته من افتضاحه اگه دستپخته منو بچشی انگشتاتم باهاش میخوری فکردی چی ی عمر تنها بوم برا خودم اشپز پاشی شدم به خودم امدم ??ساله تنهای کم نیست دیگه با ایدا بحث نکردم دلم هوای دریارو کرده خواستم ازخونه بزمن بیرون که این دختره گفت...

—

..من. مشکوک میزنه چرا سکوت کرد راهشو کشید سمته دریعنی میخواد منو اینجا تنها بزاره عجب بی مسئولیته این پسر سریع گفتم کجا میخوای منو تو این خونه تنها بزاری نامرد منم ببرخو..

.....

...رضا. حوصله بحث کردن ندارم بهش گفتم زود لباساشو بپوشه بریم دریا چنان ذوق کرد مثله بچه ها بالا پایین میپیرید ای بابا خدا این دختر هنوز بزرگ نشوده مثله بچه کوچیکا رفتار میکنه سریع رفت بای ماتتو توری امد چون شب بود بهش پیله نکردم خودم اول بیرون رفتم بعد این دختره پشتته سرم امد....

—  
من. وای دریا دمت گرم فوری ی ماتتو پوشیدم امد بیرون رضارو کناره دردیدم بیشعور اول خودش رفت بعد من مثله جوجه که دمباله مادرش میره دمبالش رفتم عجیب خیلی پکر شده بود باکلی راه رفتن یک کلمه حرف نزد بااین حالش منم پکر شدم چرا یهو اینجوری شد اخه بلخره به دریا رسیدیم وای چه بوی میده سریع بوی دریا را به ریه هام کشیدم چه هوای بود ولی دریا اروم قرار نداشت از فکر بیرون امدم به رضا نگاه کردم اصلا توخودش نبود خیره به دریا شده بود انگار غرقه افکاره گذشته بود سریع از فرصت استفاده کردم سوالی که همه بچه های دانشگاه کنجکاوش بودنو ازش پرسیدم. رضا خانوادت کجان بااین حرفم بهم نگاه کرد بعد روشو به سمت دریا کشید بعداز چند دقیقه سکوت شروع کرد به حرف زدن.....

—  
رضا. راستش من از یازده سالگی پدرمادرمو خواهرمو تو تصادف ازدست دادم اون روز همه ما خوشحال بودیم که به عروسیه فامیله مامان میریم ولی بدشانسی به شب خوردیم ومن خواهرم پشت ماشین غرقه خواب بودیم که صدای وحشتناکی شنیدم دیگه چیزی یادم نمیومد سه روز بیهوش بودم وقتی بهوش امدم دیدم خانوادم پیشم نیستن من بچه بودم هرروز سراغه خانوادمو میگرفتم تااینکه اخونده محله ما منو بخونش برد....

اخونده محله ما منو بخونش برد اولش خیلی غریبی میکردم اخه توخونه ما اینجوری چادری نبودن خوده مامانه من هرروز مدل مورنگو لباس انتخاب میکردم برام عجیب بود دختره یازده ساله روسری جلومن بپوشه یا حاج خانم چادر ازسرش نمی افته واقعا جو اونا خفه کننده بود نمیخواستم پیششون بمونم ما کجا اینا کجا بعداز چند روز گذره زمان دیدم خیلی مهربونن براهمین منم وابسته اونا شدم با حاج اقا میرفتم مسجد کاره همیشگیم بود نمیدونم چرا من باید با حاج اقا به مسجد میرفتم اخه من به اینجور چیزا عادت نداشتم همیشه پایه کامپیو ترم بازی میکردم الان تواین خانواده باید به مسجدو دعاو این جور چیزا پردازم واقعا سخت بود واسم یهو زندگیم تغییر کنه چند سال گذشت تا این که دخترشون زهرا عاشقم شده من نمیدونستم من اونو به چشم خواهرم نگاه میکردم نمیدونستم اون به من نظر داره میدیدم خاستگارشو رد میکرد ازخودم چند بار پرسیدم چرا خاستگاری خوبشو رد میکنه تااینکه حاج خانم حاج اقا گفتن امشب ما خیلی کارداریم دیر میایم مواظب خواهرت زهرا باش منم قبول کردم به سمت خونه رفتم خیلی گشتم بود به اشپز خونه رفتم که زهرا امد گفت توبشین من غذارو میکشم منم نشستم صفره روانداختم باهم غذا خوردیم عجیب تراین بود زهرا اون شب خیلی خوشحال بود منم به بیخیالی زدم بهش گفتم امروز مامان بابا دیر میان ی وقت نگران نشی توچشماش برق زوقو دیدم خلاصه شامو

خوردیم ی دست درنکنه گفتم به اتاقم رفتم اینقد خسته بودم که چشمامو بستم تا بلکه خوابم ببره هنوز خوابم نبرده بود که حس کردم تختم تکون خورد چشمامو باز کردم دیدم زهرا موهاشو باز گذاشته و ارایش کامل کرده روتختم نشست هنگ کردم اخه هیچ وقت زهرارو اینجوری ندیده بودم انگار زهرا زهرای سربرزیر نبود ی شیطان شده بود اینقد بهم نزدیک شده بود که بخودم امد هولش دادم گفتم زهرا چرا اینجوری شدی باز امد جلو بازم هولش دادم تا این که گفت عشقم چرا اینجوری رفتار میکنی همه چی برای شبه رویایمون امداس منم گفتم زهرا اجی چی میگي تو خواهره منی ولی اون جیغ میزد من خواهر تو نیستم تو عشقمی انگار چند حالت داشت مثله روانیا رفتار میکرد دیگه ازدستش عاصی شده بودم به حرفام توجه ی نمیکرد فقط حرفای خودشو میزد منم بازو شو گرفتم از اتاق پرتش کردم بیرون درو بستم از پشت در جیغ میکشید اگه درو باز نکنم ی بلای سرخودش میار اولش باورم نشود خوشحال بودم که دیگه از کارش پشیمون شده و به اتاقش رفته ولی یهو ترس ورم داشت نکنه واقعا کارشو عملی کنه در اتاقمو باز کردم رفتم بیرون دیدم زهرا شاهرگه دستشو بریده با ترس به سمتش رفتم بادستم جلو زخمه عمیقو گرفتم وباموبایلم به اوژانس زنگ زدم.....

به اوژانس زنگ زدم دیدم زهرا بالبخند بهم نگاه میکنه گفت دیدی گذاشتم عشقم بعد چند ساله دستمو بگیره من هنوز ماته حرفاش بودم تو این شرایط دست بردار نیست در حال باز شد حاج اقا حاج خانم وقتی مارو اینجوری دیدن فوری به سمت ما امدن منم هم ترسیده بودم هم هول کردم الان راجبه من چی فکر میکنی مادره زهرا با جیغ اونو بغل کرد منم به حاج اقا گفتم زنگ زدم به اوژانس الان میان بعد چند دقیقه امبولانس امد وزهرارو باخودشون بردن منم با رکابی خونین باهاشون رفتم حواصم به لباسم نبود اینقد ترسو دلهوره داشتم به این چیزا فکر نمیکردم وقتی به بیمارستان رسیدیم وزهرارو بردن اتاق عمل تازه بخودم امدم با چه وضعی امدم بیمارستا حاج اقا امد کنارم گفت زهرا چرا اینجوری شده چیزی برای گفتن نداشتم اخه چی میگفتم میگفتم دختره شما یعنی خواهرم عاشقم شده به عشقش رگشو زده اگه اینو میگفتم ابروی زهرا میرفت اونوقت پدرو مادرش هیچ وقت اونو نمی بخشیدن مجبور شدم سکوت کنم ولی حاج اقا دوباره ازم پرسید سرمو بالا اوردم توچشماش نگاه کردم دیگه اون حاج اقای سابق نبود دیگه توچشماش اعتماد به من نبود حاج اقا بای سیلی محکم به صورتم زد گفت اینه جواب اعتمادو محبتم این هاان که وقتی شمارو تنها گذاشتم نتونستی خودتو کنترل کنی واز خواهرت مواظبت کنی چیزی نداشتم بگم وقت گفتم ببخشید بابا ولی اون گفت دیگه حق نداری منو بابا صدام کنی فوری از جلوی چشمم دور شو منم دستای حاج اقا رو گرفتم وبوسیدم گفتم از همه ی زحمات شما ممنونم به حاج خانم نگاه کردم ازشماهم ممنونم مادر امیدوارم منو حلال کنین ازشون دور شدم به سمته خونه برگشتم و تمام وسایلمو برداشتم ازخونه زدم بیرون چندروزو پیشه دوستم موندم تاخونه پدرمو بفروشم با فروخته خونه به تهران امدم وی خونه کوچیک خریدم ورفتم دانشگاه والانم تو کافیشاپ کار میکنم البته بادوستم شریکیم الانم در خدمته شما تو شمالم به ایدا نگاه کردم که اشکاشو پاک کرد توچرا گریه میکنی؟؟...

من. بدبخت رضا خیلی سختی کشیده برای هیچو پوچ بهش تهمت زدن نمیتونستم جلو اشکامو بگیرم اخه داستانه زندگیش خیلی غمگیز بود اشکامو پاک کردم ی لبخند زدم باید این جو از غم دور کنم فوری گفتم اخ اخ زندگیت مثله فیلم هندیاس دیدم بلخندزدولی اقا رضا هنوز اذیت کردنام تموم نشده ها چشماشو دیدم اندازه توپه تنیس شد منم وقتی اینجوری دیدمش پخی زدم زیره خنده ازخند روشنا ولو شدم اول نگام کرد بعد خودشم زد زیره خنده خلاصه خیلی خندیدیم یکم که اروم شدم بهش گفتم من گشمنه بهم شام ندی اذیتت میکنم هاا دیدم ماته من شد.....

دیدم ماته من شده هاا چیه گشمنه خو...

---

رضا. از حرکات این دختره خندم گرفت قیافش مثل بچه دوساله هاشده ماته صورتش شدم چه نازم میخنده با صدش بخودم امدم ای دختره شکمو پاشو بریم خونه لباسمونو عوض کنیم که بریم رستوران پاشو ده پاشو تا منصرف نشدم...

من. مامان کجای که دخترت به رستوران دعوت شد اونم به دعوتی کی ی پسره بسیجی وای چه حالی میده بهتره بیشتر غذا سفارش بدم با صدش بخودم امدم هاا باشه باشه بریم تورا که داشتیم میرفتیم داشتیم به اندامش نگاه میکردم واقعا چیزی کم نداشت ها فقط ی چیزی کم داره اونم یکمی سربه سرش بزارم هم خوش میگذره هم از فکر گذشتش بیرون میاد چند قدمی راه رفتیم من سر جام ایستادم اون حواسش به من نبود کفشامو دراوردم بادستم کفشارو گرفتم یکم قدمامو بیشتر کردم تا بهش رسیدم دوتا کفشمو اون دستم گرفتم با این دستم ی نیش کون از بازوش گرفتم د برو که رفتی وای اینقد دویدم که داشتیم کم می اوردم اینقدرم خندیدم وای دیگه جونی برام نمونه بود از اونورم داشت دنبالم میکرد همش میگفت وایستا وایستا ولی به حرفاش توجه ی نمی کردم بهش نگاه کردم زبونمو براش دراوردم خواستم دوباره جلومو بینم ولی از شناس بدم پام به سنگ گیر کرد باعث شد بی اتم ی چیزه سنگینم رومن افتاد اخ مامان کجای دختر شهید شد رفت اون دنیا چشمامو باز کردم بای صورت روبرو شدم هنگ کردم چقد شناس اون دنیا هم بسیجی دارن حتما دارن دیگه ولی خیلی شبیه رضاس ها خب که دقت کردم ای بمیری ایدا خله خب رضای خودمونه دیگه چی رضامنو گرفت الان منو میکشه اون هنوز ماته من بود ای نمیری لهم کردی هاا من جونم باکلی آرزو جات راحت با این حرفم چشماش باز شد ای بمیری ایدا اینم شد حرف امم چیزه میشه از رومن بلندشی.....

---

..رضا. عجب دختری هاا نمیتونه اروم بشینه بازومو نیش کون گرفتو دررفت منم عمران بزارم اینجوری ازم فرار کنه دنبالش دویدم وقتی افتادنتونستم تعادلمو کنترل کنم منم روش افتادم با حرفش خندم گرفت فکر میکرد مرده خیلی حرف میزد با حرف اخرش چشمام باز شد ولی دیدم صورتش قرمز شد فکر کنم تازه فهمید چی گفت منم باخنده از روش بلند

شدم بهش نگاه کردم اونم بلندشد ولی سر بزیر بود دوباره به راهمون ادامه دادیم خواستم سر بسرش بزارم براهمین گفتم جام عالی بودها ولی ی مزاحم نداشت بیشتر راحت باشم باحرفه من بیشتر قرمز شد دیگه نتونستم خندمو کنترل کنم بلند خندیدم که باعث شد پاشوبه زمین بکوبه گفت خیلی نامردی بادو رفت سمته ویلا خندم بیشتر شد حال میده اذیتش کنم وقتی حرص میخوره بیشتر جذابتر میشه.....

باعرضه پوزش بچه ها فصله ??و??باهم ادغام شدن

---

وقتی به ویلا رسیدم دیدم ایدا باناراحتی روی موبل نشسته به سمتش رفت چرا ناراحتی از حرفای که زدم دلگیری ببخش شوخی بود بخدا....

....

من. تودلم گفتم اره نازمو بکش خخخ به قیافه رضا نگاه کردم قیافش خیلی باحال شده بود دیگه نمیتونستم خندمو کنترل کنم پخی زدم زیره خنده بدبخت ماته من بود الان میگه این دختر روانیه نه به ناراحتیش نه به شادیش اخه واقعا قیافش خنده دار بود..

.....

رضا. خندم گرفت بهش گفتم من برم لباس عوض کنم آماده نشودی مجبوری اینجا تنها بمونی دیدم بادو ازپله ها بالا رفت سرمو اینوراونور کردم عجب دختری منم رفتم بالا لباسمو عوض کردم ادمم پایین هنوز نیومده پایین هوف به سمته در رفتم تا بیرون منتظرش بمونم وقتی دروباز کردم دیدم ماشین روشنه این ایداهام پشتته فرمون نشسته دهنم باز موند مگه داریم مگه میشه ماشالا به سرعت عملش به ماشین رسیدم که دیدم دندوناشو به نمایش گذاشته بهش گفتم چجوری اینقد تند لباس کردی ??..

—

من. هاهها من واسه شکم هر کار میکنم شده بدونه ارایش برم رستوران زودی ازاتاق زدم بیرون تو ماشین نشستم این پسره رضا بادهن باز سواره ماشینم شد باسوالش خندم گرفت گفتم مایینم دیگه خب حرکت کنیم که الان از گشنگی پس می افتم توراه بودیم که دستمو به سمته ضبط بردم می خواستم سی دی رو روشن کنم ولی دسته رضا به دستم خورد که باعث شد ی برق عجیبی به تنم بی افته رضاهم زود دستشو کنار زد این شد که از خیره ضبط وسی دی گذشتم توفکر رفتم من که باهمه پسرای اطرافم دست میدادم ولی این حسو به هیچ کدوم ندارم فکر کنم مریض شدم اره حتما همین طوره بیخیال زدم به رستوران رسیدیم اخجون رسیدیم رضای.....

رضا. نمیدونم چرا وقتی دستم به دسته ایدا خورد تپشه قلبم شدید شد توفکر رفته بودم که ایدا جیغ زد از فکر بیرون امدم دستم توقلبم گرفتم که شنیدم گفت رسیدیم رضای عجیب اسممو اینقد قشنگ صدازد که خود بخود حس کردم قلبم لرزید دوباره صداشو شنیدم....

من. زودباش رضای پیاده شو من گشمنه.....

رضا. از ماشین پیاده شدم وبه سمت رستوران حرکت کردیم که ایدا دستشو دوره بازوم حلقه کرد دیگه کنترول تپشه قلبم دستم نبود نمیدونم چرا از این کارش ناراحت نشوادم واقعا هنگ کردم ولی به راهم ادامه دادم من چرادارم اینجوری میشم داخله رستوران شدیم ومن میزو کشیدم تا ایداروش بشینه منم مقابله اون نشستم وبهش خیره شدم اما اون حواسش به من نبود داشت به همه رستوران نگاه میکرد که دیدم ماته میزه پشت سریم بود خواستم به پشت سرم نگاه کنم که گارسون امد دیگه اون پشت سری رو یادم رفت.....

صفا رشو دادیم چند دقیقه بعد غذارو آوردن اینقد گشمن بود به ایدا توجه نکردم مشغوله غذا خوردن شدم تا اینکه سرمو بالا اوردم خواستم نوشابه رو وردارم که ایدارو دیدم که غذاشومیخوره ولی به پشت سریم نگاه میکنه دیگه اعصابم بهم ریخته بود به پشت سریم نگاه کردم دیدم ی پسره واقعا خوشتیپ و ی خانم که پشتش به ما بود یعنی فقط پسره خوشتیپو واضح میدیدیم رو مو به ایدا کردم باترس بهم زول زده بود گفتم اشناته ایدا باترس گفت نه گفتم پس چرا ازوقتی که امیدیم بهش زول زدی خیلی عصبانی بودم بهش گفتم هه نکنه چشمتمو گرفته که ماتش شده بودی بیشعور تو حتی به احترام من نتونستی از دید زدنش چشم برداری واقعا که کسی بهت یاد نداده اگه باشوهرت باشی نباید به نامحرم نگاه کنی هان این هانو یکم بلند گفتم که باعث شد چشماشو ببندد دیگه اشتها کور شد گفتم سریع غذا تو کوفت کن بریم من رفتم حساب کنم باعصابانیت قدم برمیداشتم فوری شامو حساب کردم از رستوران زدم بیرون سواره ماشین شدم تا این دختره هیز بیاد سوار شه چشمامو بستم به فرمون ماشین تکیه کردم...

...من. وقتی داخله رستوران شدیم واقعا همچی شیک بود داشتیم همه چیزو انالیزم میکردم که چشمم به ی پسره جیگر افتاد نمیدونستم اونو کجا دیدم اینقد بهش نگاه کردم تا یادم بیاد کجا دیدمش قافل از این انته که به من نگاه میکرد من حواسم بهش نبود تودلم گفتم ایدا فکر کن کجا دیدیش من اینقد کنجکاو بودم که عمرا تا چیزی یادم نیادو نصفه ول کنم دیونه بودم باید میفهمیدم کجا دیدمش داشت یادم می افتاد همون پسره بود اسمش چی بود یعنی نمیدونم چی بود فقط

اون خانمه بهش میگفت اقا کوچیک اره خودش بلخره راحت شدم هوف مغزم داشت از جستجو هنگ میکرد باصدای رضا بخودم امدم دیگه داشتم کنترلومو از دست میدادم این برای خودش چی میگفت وای خیلی چرتوپرت تحویلیم میداد بادادش چشمامو بستم ولی دادش اونقدر نبود که همه بشنون خواستم ی چیزی بارش کنم تادیگه پاشواز گلیمش فراتر نکنه ولی دیر شده بود باآخرین جملش که گفت سریع غذاتو کوفت کن سریع ازپیشم رفت منم هنگ بودم ببشعور حسابتو میرسم به من میگه غذاتو کوفت کن باعصانیت بلندشدم به سمته دره خروجی رفتم از رستوران وقتی بیرون امدم سریع به سمته ماشینم رفتم دره ماشین قفل بود به پنجره ماشینم زدم که باعث شد بهم نگاه کنه اونم چه نگاهی دکمه دره ماشینو زد روشو اونور کرد منم باعصانیت سوارشدم یکم که دیدم حرکت نکرد دادزدم تو چطور جرعت کردی این حرفارو به من بزنی هااااااااا فکر کردی منم مثل زهرام اصلا فکر کن منم مثل اون اره من ازاون پسره خوشم امده حرفیه دوست دارم دوست پسرم باشه الانم عشقم کشیده دوست دارم بهش شماره بدم خواستم ازماشین پیاده شم که.....

که بادادش توجام خشک شدم صد به دعا شدم خدایا غلط کردم فقط خواستم حدصش بدم بهش نگاه کردم جلال خالق چشماس خونیه دیگه باید اشهدمو بخونم...

....

..رضا. خیلی روداشت اینجوری بامن حرف بزنه بزور جلوی خودمو گرفتم که ی سیلی بهش نزنم بعصانیتمو باداد سرش خالی کردم دیگه خون جلو چشممو گرفته بود همینم مونده بره شماره به پسره بده باداد گفتم جرعت داری پاتو از ماشین بزار بیرون....

.....

..من. اروم باش ایذا مثلا میخواد چکار کنه فوقش ی داد دیگه میزنه که اونم روحمو ازجسمم میکنه میره اون دنیا این چرتوپرتا چیه ایذا جرعت داشته باش نزار ی پسر بترسونتت اره از فکر امدم بیرون دره ماشینو باز کردم که این پسره وحشیه انتنه روانی دستمو کشید وقتی دستمو کشید دیگه تعادل بهم ریخت خواستم داد بزنی که باپشت دستی تودهنم زد اینقد قافلگیران بود که خودم نفهمیدم چی شد فقط تودهنم مزه ی شوری بود دستمو به دهنم بردم دیدم خونی شده بود دستام از ترس میلرزید گریم گرفت الان دردی احساس کردم ی دقیقه پیش انگار بی حس بودم لبم خیلی درد داشت چشمام از گریه کردن میسوخت جرعت نکردم دیگه حرفی بزنی یا این پسره روانی رو نگاه کنم سربزیر هق هق میکنم ولی نفسای تنده این بشر حس میکنم چنددقیقه گذاشت ببشعور حتی ازم عذرخواهی هم نکرد ماشین حرکت کرد منم سرمو به شیشه ماشین تکیه دادم اروم گریه میکردم اینقد ازش بدامد که حتی نخواستم اونو ببینم عوضی روانی به ویلا رسیدیم ماشینم ایستاد تاایستاد این روانی خواست حرف بزنی ولی من زود. دره ماشینوبازکردم بدون نگاه داخله ویلاشدم بادو به اتاقم رفتم دروچندبار قفل کردم خودمو روتخت پرت کردم شروع کردم به زدن بالشام هق هقم بیشتر شده بود سردردم شدید شده بود چشمام از گریه زیاد میسوخت به بالشام موشت میزدم اونارو رضا میدیدم باگریه



وعصبانیت زیاد بهشون موشت میزدم اشغال دستت به من میخوره باورکن اینبارخودم به گریه میندازم جوری به گریه میندازم که تا عمرداری کارایداروهیچ وقت یادت نره باخودم عهد بستم که بزارم خون گریه کنه یکم که گذشت اروم شدم ازبس که گریه کردم چشمام دیگه باز نمیشه براهمین زودی خوابم برد....

—  
رضا.خدای من .من چکار کردم دختره مردمو زدم ازلبش خون می امد صدار به غلط کردن افتادم ولی کاریه که شده تقصیرخودش بود زیادی زبون دراز بود خفه شورضاتوحق نداشتی ایدارو بزنی وقتی هق هق میکردواقعاداشتم میمردم نمیدونم چرا باهق هقش انگاربه جونم خنجر میزدن توره چندبار خواستم ازش عذرخواهی کنم ولی انگار زبونم نمیچرخید به ویلاکه رسیدیم تمامه توانمو جمع کردم تا حرف بزوم ولی دیرشده بود ایدا بادوازمایشین پیاده شد به سمت ویلارفت وداخل شد منم عصبانیتمو روفرمول خالی کردم لعنتی لعنتی اه ازماشین پیاد شدم.....

ازماشین پیاده شدم درماشینو محکم کوبیدم که فکر کنم باید خسارتشو بدم بدجور کوبیدمش تو حیاط ویلا قدم زدم خدایا چجوری ازدلش دریارم به اسمون نگاه کردم اسمون ابری بود به ویلا نگاه کردم الان ایدا چکار میکنه لعنت به من که دلشو شکستم خدا دارم عذاب میکشم نمیدونم چرا ولی روحم داره ازجسمم کنده میشه من چم شده چرا اینقد بیتابو حساس شدم دستامو به موهام کشیدم واز ویلا خارج شدم باید میرفتم دریا به دریا که رسیدم بهش خیره شدم به چند ساعت پیش فکرکردم چقدشاد بود چقد خندهاش تودل بروبود دستامو به صورتم مالیدم خدا این یعنی چی چرا این دختر ازذهنم نمیره به اسمون نگاه کردم بافریاد گفتم خدا خدا من نمیفهمم این حساچین نمیدونم نمیدونم چرا برای سوالام جوابی پیدانمیکم چند ساعتی کناره دریا نشستم تازه یادم امد ایدا.تو.ویلا تنهاست خطرناکه تنها بمونه بلندشدم راهمو به سمت ویلا کشیدم چند قدمی رفتم دیدم ی ماشین شاسی بلند ازم رد شد به راهم ادامه دادم که باز همون ماشینو دیدم که چندتا ویلااونورتر ایستاد اولش ی خانم جوان بیرون امد بعدی پسره جون بیرون امد لعنتی خودش این پسر خوشتیپه بود پس همسایه ما بود بازم عصبی شدم ولی کاری نمیتونستم انجام بدم داخله ویلا شدم بازم دلم گرفت به سمت اتاقم رفتم باکلی فکر بخواب رفتم که صدای چیزی رو شنیدم چشمامو بازکردم نوره خورشید اذیتم میکرد این صدای چیه ازاتاق بیرون امدم ازچیزی که دیدم خشکم زد کجا میخوای بری میگم کجا میری هان...

—  
من.صبح بیدار شدم میخواستم برگردم خونم وسایلمو جمع کردم خواستم بی سروصدابرم ولی نشود ساکم خیلی سنگین بود مجبور شدم کشون کشون ازپله ها بیارم پایین ولی از دستم لیز خورد ازپله ها افتاد پایین اه لعنتی الان بیدار میشه تند تند ازپله ها امدم پایین دیدم این نعره قول بیدار شده منم دسته ساکمو گرفتم که برم ولی این بهم رسید هی کجا کجا میکرد برو اونور حوصلتو ندارم میگم برو اونور روانی.....

رضا. ایدا ببخش بگونه مادرم دیشب دسته خودم نبود غلط کردم خوبه اصلا صبر کن باهم بریم هااا...

من. هه من دیگه نمیخوام ریختتو ببینم چه برسه که باهم برگردیم بروکنار.....

رضا. یعنی چی برو کنار مثلا. الان توزنه منی ها کجا بزارم بری برگرد تواتاقت.

من. من غلط بکنم زنه توروانی باشم من دوبار تونزد گیم اشتباه کردم اینکه بدونه فکر زنه صیغه ایت شدم برام مهم نیست صداموضبط کردی یا برامن شرط وشروط گذاشتی همین الان صیغه روفسخ کن دیگه ازت متنفرم میفهمی متنفر زودباش صیغه روفسخ کن تادیگه ریختتو نبینم خیلی عصبی بودم باداد. اینارو میگفتم بلخره مجبورش کردم صیغه رو فسخ کنه آخرین نگاهمو بهش کردم اشکاش دوره چشمش جمع شده بود ولی نمی افتاد برام عجیب بود صورتش خیلی معصوم شده بود جوری که دلم لرزید ولی سریع بخودم ادمم بیرون رفتم درومحکم کوبیدم.....

رضا. همه چی تموم شد صیغه روفسخ کردیم وقتی دروبست نمیدونم چرا زانو هام سست شد به زمین افتادم اولین اشکم روزمین افتاد.....

اولین اشکم روزمین افتاد باورم نمیشه اینجوری شدم من دارم برای یک دختر اشک میریزم بلند شدم اشکم پاک کردم به سمت دستشوری رفتم به اینه نگاه کردم چشمام قرمز شده بود به خودم گفتم نکنه این حس معنیه عشقه اخه منو عاشقی اینبار دلم جوابمو داد اره رضا این عشقه تو عاشقه ایدا شدی فریاد زدم ن ن من نمیخوام عاشق بشم به اینه اب میریختم نمیخوام عاشق بشم دوباره ندای دلمو شنیدم تودیگه گیر افتادی تو عاشق کسی شدی که از تیپو طرز لباس پوشیدن متنفره ن ن من عاشق این دختر نمیشم من ی بسیجیم دوباره دلم حرف زد آیا از اول خانوادت مذهبی بودن تو که شاهد لباس پوشیدن مادر و خواهرت بودی اوناهم مثل ایدا لباس میپوشیدن نکنه یادت رفت دختره همین اخونده که تورو بزرگ کرد دست از حجابش برداشت و داخله اتاقت شد یعنی زهرا از تو بهتره بخاطره عشقش که تو بودی حاضر شد حجاب چند سالشو بخاطرت تو برداره اشکام سرازیر شد روزمین نشستم منه مرد دارم بخاطره ی دختر گریه میکنم کی میگه مردا گریه نمیکنن منم ادمم دل دارم بعد از این که گری هام تموم شد بلند شدم دوباره به اینه نگاه کردم به صورتتم چند مش اب زدم دوباره به اینه خیره شدم باشه میشم همونی که از بچگی بودم همون که ژله موی پدرشو. همشوروسرش خالی میکرد اره



من برمیگردم به همون خانواده واقعیم نه خانواده مذهبی نفسمو بیرون دادم واز دستشوری ادمم بیرون وبه سمته اتا قدم رفتم همه وسایلمو جمع کردم از ویلازدم بیرون.....

.....

..من. وای الان احساس ازادی میکنم سی دی بلند کردم باسرعت به سمته خونه میرفتم .هـــــووووووووو هووو اخجون خدا راحت شدم صدای ضبطو یکم کم کردم موبایلم داشت خودشو میکشت چه عجب مامی یادی ازماکرد دکمه رو زدم الوو مامان سلام چطوری خوبی چه عجب یادی ازدختره خوشکلت کردی....

---

...کتایون. دختر کم نمک بریز الان کجای هنوزم شمالی..؟؟.

-----

.من. نه مامان دارم برمیگردم خونه چیزی شده مامان.؟.

—

.کتایون. نه دخترم چیزی نیست فقط دوشنبه یعنی پس فردا دوستای قدیمیه بابات میخوان بیان این که پدرت گفت توهم باشی زشته که نباشی.....

—

.من. مامان من پیام اونجا چکار ولکن مامان بخدا حوصله مهمونیه باباروندارم...

—

.کتایون. همین که گفتم باید بیای بای....

—

.من. مامان ماما اه بازم مهمونی این مهمونیه بابارو میشناسم حتما بازم خاستگاره من نمیخواوم ازدواج کنم باید کیو ببینم کاش پیشه رضابودمو این مهمونیو نمیرفتم چی میگي ایدا تازه مثل وحشیا بارضا بر خورد کردی نمیدونم چرا از رفتارم بارضا ناراحت شدم هوف بیخی دوباره سیستمو روشن کردم بلخره باهزاربدهختی به خونه رسیدم اخیش هیچ چیز مثل خونه ادم نمیشه سریع لباسامو دراوردم خودتمو روتخت رهاکردم.....

وقتی بیدار شدم خیلی گشتم بود روتختم نشستم اه حالا وقته گشنگیه ای بمیری که همش گشنه هستی هوف موبایلمو نگاه کردم مریم چندتا مس کال داده بود والا دیگه به هیچ کس اعتماد ندارم اون ازدوستام دیدم چطور توسختی رهام کردن بهتره بهش بگم من برگشتم خونه ی چندتا اس فرستادم گوشیمو پرت کردم به سمت دستشوری رفتم صورتمو شستمو ادم بیرون راهمو به سمت یخچال کشیدم ی سیب برداشتمو گاز زدمش همینجور که میرفتم تلفن خونه رو برداشتم ی پیتزا صفاش دادم کاره همیشگیم بود مشتری شون بودم حتی ی روز امدن جایزمو بهم دادن ی ساعت بود که اونو به دختره کوچیکه همسایه دادم نیازی بهش نداشتم زنگ در و شنیدم رفتم درو باز کردم پیتزارو گرفتم انگار این روز برام تکراری بود بابی حالی پیتزامو خوردم به حموم رفتم نیم ساعت توحوم بودم بعداین که ازحموم ادم بیرون رفتم موهامو شونه کردم نمیدونم چرا امروز دلو دماغه چیزی رو ندارم انگار دلم گرفته بود یا شاید دلتنگ کسی بودم اما چه کسی توفکر رفتم من دلتنگ کی شدم هرچی فکر کردم به نتیجه نرسیدم باکلی ارایشو ی تیپ ابی هم زدم موهامو ی وری کردم ازخونه زدم بیرون توخونه میموندم دیونه میشدم سواره ماشینم شدمو به سمت خونه بابا مامان رفتم عجیب بود که من بدون موسیقی توجام نمینشستم ولی امروز باسکوت به خونه مامان بابا رفتم بلخره به خونه مامی رسیدم ماشینمو توجای پارکینگ پارک کردم ازماشین ادم پایین به بالا نگاه کردم دیدم مامان بایک فنجون قهو ازاون بالا نگاه میکنه مامانم همیشه قهوه میخوره براش دست تکون دادم اونم باسر بهم فهموند پیام بالا منم ازپله ها بالا رفتم دروکه بازکردم باصدای بلند سلام دادم که باعث شد بعضی ازمستخدا بترسن منم ازقیافه هاشون خندم گرفت مامان غرغر کنان به سمت امد.....

.....

...کتایون. توهنوز بزرگ نشودی ایدا این چچوروارد شدنه ببین جلوی شوهرایندت اینجوری کنی بامن طرفی یعنی چی دختر باید خانمانه رفتار کنه اینجور.....

—

من. بله اینجوررفتاردرشعنه من نیست مامان بخدا همه حرفاتو حفظم بیخی دیگه....

—

کتایون. این چچور صحبت کردن بامادرته دختر تاکی میخوای مثله بچه دوساله ها رفتار کنی...

—

من.نخیر این مامیه مادست بردار نیست که نیست بهتره سیاست مندانه رفتار کنم به سمتش رفتم وگونه هاشو بوس کردم خودموبراش لوس کردم که باحرفی که زدضایع شدم.....

—

.کتایون. برو دختر حنات دیگه برام رنگ نداره برو تواتاقت چندتا لباس از دبی برات گذاشتم برو بپوششون بینم بهت میان  
... یانه ...

من. قبلا خیلی خوشحال میشدم مامان برام لباس از دبی می آورد با خوشحالی تنم میکردم هوف به سمته اتاقم رفتم  
چند جور لباس آورده بود حالا کدومو بپوشم بابی میلی همه روتنم کردم مامانم همش قربون صدقم میرفت نمیدونم  
چرا همش به فکره چشمای رضا بودم اصلا نفهمیدم مامان کی از اتاقم رفت لباسامو دراوردم ی تاب بای نیم شلوار پوشیدم  
روتختم لم دادم به گوشیم نگاه کردم به مسکال چند روز پیشه رضا نگاه کردم خندم گرفت چه بلاهای که سرش نیوردم  
ولی با این کاری که بامن کرد لبخندم محو شد رضا برات ی برنامه های چیدم فقط صبر کن این هفته بگذره امشب خیلی  
بیحال بودم سرم درد میکرد چندتا قرص خوردمو خوابیدم.....

صبح با صدای مامان بیدار شدم مامان تو رو خدا باز خوابم خوابم میاد..

.کتایون. پاشو دختر خوابم میاد نداریم میدونی ساعت چنده دختر ساعت ??? ظهره صبح کجا بود بلندشو یا لا بلندشو  
چقد میخوابی دختر...

..من. ساعت یکه وای چقد خوابیدم هنوزم خوابم میومد ها ولی این مامانم منو کچل کرد هزار بار امد منو بیدار کرد رفت  
بابد بختی بلند شدم از اتاق بیرون رفتم وای که چقد بدنم درد میکنه اخ کمرم باید برم حموم تا این کسالت از بدنم دور شه  
دوباره به اتاقم برگشتمو لباسامو بردم وبه سمته حموم رفتم نیم ساعت زیره دوش چرت میزدم که مامان دره حمومو زد  
از خواب بیدار شدم بخودم امد فکر کنم ی ساعته تو حمومم خودم نمیدونستم داد زدم الان میام بیرون شما برین زودی  
حموم کردم بعدش از حموم امدم بیرون ای بمیرین که امدین مهمونی حالا خوش امدین ولی منه بدبخت چه گناهی کردم  
که باید به شما خوشامد گوی کنم هوف بلخره مهمونا زنگ زدن که دارن میان میخوام صدساله که نیاین ایش منه بدبخت  
که فقط این مشکلم نبود مامان بس نشسته تواتاقت نظارت گره من شده این رژ به لب ت میاد اون لباس بپوش وای دیگه  
دارم دیونه میشم مامان میشه شما برین بیرون بخدا خودم بدم چکار کنم اینجوری هول میشم هوف بلخره از دسته  
گیر دادنای مامان راحت شدم نمیدونم چقد گذشت که مهمونای عزیز تشریف فرما شدن منم از اتاق بیرون رفتم بینم این  
مهمونای عزیز کی هستن که مامان بابا خودشونو برا اینا دارن میکشن از پله ها پایین امدم که همه به من توجه کردن یک  
لحظه هنگ کردم مگه میشه مگه داریم این مگه توشمال نبود اونم بادهن باز ماته من شده بود دهن تو ببند الان پشه میره  
توش با صرفه بابا بخودم امدم مامان از دور برام چشم غره میرف خیلی خب بابا حالا ی سوتی دادم چیزی نشود به مهمونا

رسیدم وبه همه احوال پرسى کردم تارسیدم به این بشرازدماغ فیل افتاده ایش حالا فهمیدم اقا کوچیک اسمش ارشه چه از خودراضی محلش نذاشتم رفتم روصندلی کنارممان بودنشستم ممان دمه گوشم گفت خاک توسرت ابروی خودتومارویک جابردی هرچی فکر کردم که چه ابروی من برد یادم نمیومد هوف بعدازکلی حرف کسل کننده نوبته شام شد حوصلم از حرفای مسخرشون سره شام سرفته نگاه این پسره چقد مامانیه هرچی مامانش گفت اینم تأیید کرد مردی گفتن زنی گفتن این حتی مامانش برایش غذا میکشه واقعا حالم از این لوس بازباشون بهم میخوره اگه به من بودی تودوقی بهشون میزدم ولی از ترس ممان بابام خفه شده بودم گوشیمو ازتوجیبم دراوردم کسی حواسش نبود دوباره نقشه که برای شمال نرفتمو تکرار کردم دکمه موسیقی روزدم سعی کردم ریلکس جواب بدم ی بیخشیدی گفتم از میزه شام خوری بلند شدم که ممانمودیدم که لبشو گاز گرفته بود همه ماته من بودن ای بمیرین شاید حرفه خصوصى دارم بزمن مثلا جواب دادم الو مریم چیشدی عزیزم گریه نکن خودم الان میام تو همونجا باش الان خودمو بهت میرسونم خدافظ از مهمونا عذرخواهی کردم ببخشین دوستم حاله مادرش بد شده ببخشین خدافظ بادوبه اتاقم رفتم زودی لباسمو پوشیدم تا ممان نیومده منو بدبخت کنه از اتاق زدم بیرون دوباره مجبور شدم ازشون رد شم وبازم عذرخواهی کنم هوف بلخره خودمو نجات دادم توخیابونا کلی دور دور کردم اینقد خندیده بودم حواسم نبود دمه دره خونه رضا ایستاده بودم وامن اینجا چکار میکنم....

وا من اینجا چکار میکنم هوف حواسم نیست ها بهتره تامنو ندیده برم اگه منو ببینه فکر میکنه امدم منت کشی از تو ماشین به پنجره بسته شده ی اتاقش نگاه کردم که دیدم ی سایه کناره پنجرش امد فوری ماشینو روشن کردم وبه سمت خونم حرکت کردم...

---

رضا.تواتاقم بودم که صدای موسیقی بلندو شنیدم بلند شدم به سمت پنجره رفتم که ی ماشین دیدم برام عجیب بود خیلی شبیه ماشینه ایدا بودحتی سرنشینش فکر کنم زن بود تودلم حرف زدم چی میگی رضا اینقد به ایدا فکر کردی که همه رو اون میبینی هزار نفر مثله ماشینه ایدا دستشونه نفسمو بیرون دادم وپنجره روباز کردم هوای ازادو به ریه هام کشیدم امشب دلم گرفته خیلی دلم براچشماش تنگ شده به ماه توی اسمون نگاه کردم چرا این اتفاقا برامن باید بی افته هی خدا خودت کمکم کن چند دقیقه ای به ماه خیره شدم بعدش پنجره روبستم به سمت تخته برگشتم به موبایلم خیره شدم خدا چکار کنم دلتنگه صداشم بااون سیمکارتتم بهش زنگ زدم چندتا بوق زد اه) (مشترک مورده نظر اشغال است لطفا بعد تماس بگیرین)) گوشى رو روییشونیم گذاشتم به فکر رفتم یعنی داره باکی حرف میزنه....

---

من. ای بابا ممان من چکار کنم که مهمونیتون بدونه من خراب شد دوستم مهمتره یااون ارشو مامانش اداشو دراوردم ممان اب بده ممان اون نمکو میدی اینم شد مرد اصلا ممان خودتو مگه ندیدینش مادرش برایش سیب پوست میکند میزاشت دهنه ارش ممان من از این لوس بازباشون خوشم نیامد چندبار بگم من خودم برا ایندم تصمیم میگیرم خدافظ اه چقد اعصابه

ادمو خورد میکنن موبایلو سایلند زدم تا دیگه صدای مسخرشو نشنوم چندبار دیدم صفحه موبایل روشن خاموش میشه حتما مامان بزار اینقد زنگ بزنه تا خسته شه بلخر به خونه ارامشم رسیدم هوف دروباکلید باز کردم داخله خونه شدم ازخستگی داشتم میمردم به سمته اتاقم رفتم گوشیمو بدونه نگاه کردن بهش روتخت انداختم لباسمو دراوردم روزمین پرتشون کردم اگه عصبانی باشم شلخته میشم ارایشمو با بدبختی پاک کردم اینقد باعصبانیت پنبه رو روصورتم میکشیدم که صورتم قرمز شده بود تواینه بخودم نگاه کردم من عمرا زنه این پسره مامانی بشم اگه بازم بگن مازدخترتون خوشمون امده بانقشه های ایدا طرفن اه اینم که پاک نمیشه به سمته دستشوری رفتم تا صورتمو بشورم.....

رضا. دیگه داشتم نگران میشدم خیلی بهش زنگ زدم نکنه چیزیش شده باشه از ترسم میخواستم دوباره بهش زنگ بزنم که گوشی ازدستم افتاد اه من چرا اینجوری شدم گوشيرو گرفتم وبه ایدادوباره.زنگ زدم.....

من. دوباره صفحه موبایلم روشن خاموش میشد نه اینجوری نمیشه بهتره بهش بگم که به مامان ارش بگه میتونه بیادخواستگاریم ی نقشه های براتون بکشم که خودتون پایه فرار بزارین بدونه نگاه کردن به گوشیم دکمه روزدم وحرف زدم باشه مامان بهشون بگویان خاستگاری وا چرا فقط صدای نفس کشیدن میاد حس کردم ی صدای عجیب امد به گوشیم نگاه کردم الوالو چرا حرف نمیزنی ای بابا گوشی رو قطع کردم اینکه شماره مامان نیست هوف حتما مزاحمه گوشیمو خاموش کردم به تختم پناه اوردم دیگه نفهمیدم کی خوابم برد..

رضا. خوشحال شدم که ایدا گوشيرو برداشت ولی باحرفای که زد گوشی ازدستم افتاد.....

وقتی حرفای ایدارو شنیدم دیگه از زندگی ناامید شدم یعنی میخواد ازدواج کنه دیگه هیچ وقت اون ماله من نمیشه باید شاهده بدبختی خودم باشم خدا اینه جوابه همه ی دعاهام این جوابه نزر و نیازم خدا چرا. بدادم نمیرسی چرا ایدارو سره راه من گذاشتی میخواستی شاهده خورد شدنم بشی اره باعصبانیت گلدونه کناریم رواینه پرت کردم که باعث شد اینه به هزارتیکه تبدیل شه مثله دیونه ها باخودم حرف میزد من نمیتونم نمیتونم شاهد عشقی باشم که دستاش تودسته عشقشه سرمو بادستام گرفتم خدا. ی راهی بهم نشون بده این همه لباس خریدم بخاطره کی بخاطره دختری که تاچند روز دیگه میخواد عروسی کنه بافریاد خدارو صدامیزدم گُلوم از نعره هام میسوخت داشتم از حال میرفتم از دماغ خون امد روزمین چکه چکه میریخت حالشو نداشتم برم دستشوری همینجور به زمین خیره شده بودم نمیدونم چقد گذشت که احساس ضعف کردم بخودم که امدم دیدم روزمین پره خون شده باسرگیجی بلند شدم به سمته دستشوری رفتم وسرمو زیر شیر اب کردم سردی اب به تنم لرزه آورد به اینه خیره شدن صورتم زرد شده بود چه فایده مردنم بهتر از زنده بودنم

کاش منم همراه خانوادم تو اون تصادف میمردم ندای قلبمو شنیدم رضا خودتو نیاز رسم دنیا همینه همیشه این قانون بوده))  
واسه هر کسی میمیری اون واسه دیگه میمیره ((باداد گفتم. حالا چکار کنم قلبم گفت بسپارش بخدا قوی باش اخه چجوری  
قوی باشم چجوری با ناامیدی از دستشوری امدم بیرون سرم داشت میترکید چندتا قرص خوردم ای کاش فردا بیدار نشم  
با این حرفم به سمت تخته رفتم اثره قرصا خیلی شدید بود زود روم اثر کردن باناراحتی بخواب رفتم

---

.من. ای بمیری اول صبحی کی به من زنگ زده گوشيرو نگاه کردم خدا حرفمو نشنیده بگیر خلم دیونم یوقت مادرمو ازم  
نگیری دکمه رو زدم الو صدام در نیومد مجبور شدم صدامو درست کنم احم احم. الو سلام مامان توی باز پیشده؟؟

---

.کتایون. سلام باز که تالنگه ظهر خوابیدی چقد تنبلی دختر تو چجوری میری دانشگاه ها..

---

.من. وای باز شروع شد بادادش یکم گوشيرو از گوشم دور کردم بعد دوباره تو گوشم گذاشتم مامان منو خواب من دارم  
مثله چیز درس میخونم این صدام واسه اینکه سرماخوردم گرفته بگونه سامی راست میگم خخخخ اخه مادرم یهو مهربون  
شد چشم مادر مواظب خودم هستم کاری نداری خیلی درس سرم ریخته ی صرفه الکی کردم خب دیگه کاری نداری  
عزیزمی عشقمی خدافظ خخخخ اخه منو درس خوندن بهتره پاشم برم ی دوشی بگیرم تو حموم بودم که ی نقشه دیگه  
بسرم زد چرا بگم بیان خاستگاریم ماکه پنج شنبه این هفته خونشون دعوتیم اونجا یکاری میکنم کارستون اره همینه خوب  
شد به مامان نگفتم ولی این شماره کی بود بیشتر از چهاربار زنگ زده بود اگه اشنا بود حتما حرف میزد بیخیال ایدا مزاحمه  
تو که به این مسائل عادت داری اره بیخیال.....

---

هوف از فکر بیرون امدم ربع ساعتی حموم کردم وقتی امدم بیرون صدای موبایلمو شنیدم اوف خودشو داره میکشه سریع  
رفتم صفحشو دیدم نوشته مریم دکمه اتصالو زدم جانم بنال...

---

.مریم کوفتو بنال توهنوز ادم نشودی بیشعور این چجور حرف زده منو باش میخواستم ی خبره توپ بهت بدم لیاقت  
نداری خدافظ..

---

.من. مریمی کجا عشقم تو که میدونی من شوخی میکنم خبرتو نمیگی عشقم هوم مری مریمی...



—  
مریم. کوفت مری خیلی خب خودتو لوس نکن میگم این پسررو چکارش کردی..

—  
من. کدوم پسره چی میگی مریم؟؟

—  
مریم. اه خره همین انتنه خودمونو میگم چکارش کردی..

—  
من. من انتنه رو چکار کردم چه میدونم چکارش کردم من فقط توشمال کلی اذیتش کردم بخدا اگه صورتش زخمی من هیچ کاره بودم حتما خودش دعوا کرده الکی به همه گفته من اونو زدم یا ناکارش کردم..

—  
مریم.. اه چی داری میگی این چیزارو نمیگم خره خودت بیا کافیشاپش ببین چه جیگری واسه خودش شده کارت درسته ایدا شاهکار کردی دستت طلا الان منو بچه ها ماته اون هستیم چشم خیلی دخترارو گرفته زمین تااسمون بااون رضای قبل فرق کرده زود بیا اینجا خدافظ..

—  
من. مریم چی داشت میگفت بهتره برم آماده شم ببینم این دختر چی میگه نکنه خل شده سریع ارایش کردم اینبار موهامو نبستم همین جوری باز گذاشتمشون شالو الکی زاشتم مانتو سیاهو ساپرت سیاه همچی تموم پیش بسوی کافیشاپه رضا سیستمو بلند کردم ربع ساعتی تو راه بودم تا رسیدم هوف نفسمو بیرون دادمو دره کافیشاپو باز کردم که باعث شدصدای اون زنگ بالای در نظره همه رو به من جلب کنه رضارو دیدم نفسم بالا نمی امد این رضاس یابردردوقولوشه عجب جیگری شده اونم به من زول زده بود واقعا نمیتونستم چشممو ازتپیش بردارم باصدای این روانیا بچه هارو میگم که اسممو صداکردن ازتوفکر بیرون امدم بهشون نگاه کردم بادت بهم اشاره کردن بشینم پیششون منم نگاهمو از رضا گرفتم به سمتشون رفتم.....

رضا. وقتی ایدا داخل شد قلبم داشت خودشومیکشت خیلی به تپش افتاده بود واقعا این دختر بامن چکار کرد خیره شدم بهش واقعا هیچکسونمیدیدم فقط اونو میدیدم باصدای بچه ها که صداش میزدن بخودم امدم فوری سفارش مشتری رو دادم ولی زیر چشمی ایدارو می پایدم....

من. چطونه به من زول زدین.....

مریم.))واقعا کارت درسته ایدا نگاه دخترا چجوری باچشماشون اونو دارن میخورن.

محمد.)) فکرنمیکردم ازپسش بریبای دمت گرم باین کارت باید بهت مداله مخ زنی داد خخخ

سامی.)) این کارو هرکسی نمیتونس انجام بده فقط میتونم بگم ترکوندی

فاطمه.)) بابا ایول به افکاره شیطانیت..

روزیتا.)) باباینکه از تو بعیدبود ازپسش بریبای ولی کارت خوب بود...

من.)) حوصله جواب دادن به این روزیتارونداشتم فقط فکرم خیلی مشغول شد باورم همیشه حرفامو قبول کرده ولباسای قبلیشو دراورده والان باین لباسامده یعنی همش بخاطره حرفای من بودیهو عوض شد باصدای ی دختر که فامیله رضارو صدامیکرد وبانازبهش نگاه میکرد بخودم امدم داشت باچشماش رضارو میخورد ی چندتاصفارشو باناز به رضا میگفت دوست داشتم اون دختروبادستام خفه کنم نمیدونم چرا دوست نداشتم رضاییشتر پیشه اون دختره بمونه ناخوداگاه بلنداسمشو صدازدم.رضا.....

اسمشو صداکردم رضا همه به من نگاه کردن اخه خیلی بلند اسمشو صدازدم به وضوح دیدم چشمای رضا باز شد وبه من نگاه کرد به نگاهای بچه ها توجه نکردم نمیدونم چرا کارم دسته خودم نبود فقط میخواستم اون دخترور ازرضا دور کنم به

دختره نگاه کردم که دیدم باتعجبو خشم به من نگاه میکنه جوری نگاه میکرد انگار مالواموالشو دوزدیدم بیخیال شدم دوباره به رضانگاه کردم که ماته من شده بود بالبخند گفتم میشه صفارشه منم بیاری.. رضای بدبختا چشمه همه از تعجب درآمده بود....

رضا. اه چقد ناز میکنه زود صفارشتو بگو دیگه برم تودلم به این دختر بدو بیراه میگفتم.. که صدای ایدارو شنیدم اولش باورم نشود اسممو صدازد بهش خیره شدم البته همه بهش نگاه میکردن ی لحظه شک کردم واقعا اسممو صدازد یاخیالاتی شدم ولی باحرف اخرش انگار قلبم دیگه ماله من نبود اسممو چه ناز صداکرد واقعا خواب میبینم این ایداس بادلهره پیشش رفتم واقعا دلم میخواست بغلش کنم بگم فدای خندهات ولی حیف که نمیشه جلو جمع اینکارو بکنم صفارششو نوشتم اصلا دلم نمیخواست ازپیشش برم ولی مجبور بودم باخوشحالی رفتم تاصفارشه ایدارو بیارم ولی شادیمو کنترول کردم خیلی عادی رفتار کردم تا کسی شک نکنه تودلم باخودم حرف زدم چته رضا چرا اینجوری شدی فقط صفارش داد اینقد خوشحالیته واسه چیه اون که ماله تونیست اون داره ازدواج میکنه بااین حرفم دستام شروع کرد به لرزیدن بزور لیوان اب میوها روتوسینی گذاشتم صدای لرزش لیوانا همه رو به خودم جلب کردم اخه دستام میلرزید باعث میشد لیواناهم بامن بلرزن خدا من چم شده چرا دستام میلرزه بامدن ایدا که سینی روازدم برد هنگ کردم بالبخند ازم دور شد منم به خودم امدم وبه سمت دستشوری رفتم تا به صورتم اب بزنم....

من. صدای بهم خوردنه لیوانا همه مونو به رضا جلب کرد چرا دستاش میلرزه تاهمه رونداخته روزمین وهمه بهش بخندن سریع خودمو بهش رسوندم وسینی روازش گرفتم لبخندی به صورتش پاشیدم و ازش دور شدم بچه ها همش ازم میپرسیدن چته اینقد بارضا مهربونو گرمی اتفاقی بینه شما افتاده وای این ملت تای چیزی میبینن شروع میکنن به شایعه درست کردن بیخیال فقط گفتم بده به دوست پسرم کمک کنم دیدم روسره همه علامت سوال بود....

..سامی.. شوخی میکنی..

..مریم..واقعا رضادوست.پسرت شده؟؟؟

..روزیتا..خخخخ.خاک برسرت دوست دختره این شدی...

من.. دیگه باحرفای ایناداشتم اتیش میگرفت بهشون گفتم همین ادم که مسخرش میکنی ی تاره موشو باشما ها عوض نمیکنم دیدم وقته سختی همتون فلنگو بستین شماها فقط واسه پولام دورم جمع شدین ایناروبلند میگفتم دسته خودم نبود خیلی عصبانی بودم گفتم اره من دوست دختره رضام مشکلیه اصلا رضا عشقمه به هیچکدمتون ربطی نداره من باهاش چه رفتاری دارم بچه هابادهنه بازبه من نگاه میگردن دیگه حوصلشونو نداشتم سریع کیفموبرداشتم خواستم برم که رضارودیدم باتعجب به من نگاه میکرد.....

وای بدبخت شدم رفت الان به همه میگه این دختر دروغ میگه ابروم میره این اصلا کی امد باچشمام داشتم به همه اطراف نگاه میکردم میدونم الان ی سیلی میزنه میگه توغلط کردی بابابروی من بازی میکنی هی خدا خدا میکردم فقط ساکت باشه باچشمای نگران بهش نگاه کردم دیدم ازتعجب به ی فرده شیطون تبدیل شد وای نه خدا بدبخت شدم الان همه کاسوکوزمو میریزه رواب.....

..رضاءزدستشوری امدم بیرون دیدم صدا ی ایدا همه روبخودش جلب کرده باحرفای که میزد داشتم شاخ درمی اوردم .واخرین چیزی که گفت رضا عشقمه دیگه داشتم سخته میکردم ولی وقتی خواست بره منو دید ترسوتوصورتش دیدم صورتش زردوقرمز میشد لبشو گاز گرفت ی لحظه خواستم اذیتش کنم ولی ترسیدم ازترس غش کنه خواستم حرفاشو نادیده بگیرم برم ولی این دختره روزیتا بلند طوری که همه بشنون گفت...

..روزیتا.اقای سپهری ایدا میگه شما عشق اونین حقیقت داره ؟؟؟؟

..رضاءوای حالا چی بگم همه ماته من بودن خدا کمکم کن به ایدا نگاه کردم دیدم چشماشو بسته ولبشو گاز گرفته من ماته حرکاتش بودم کیفشو محکم گرفته بود چشماشو باز کرد بالتماس به من نگاه میکرد دوباره این روزیتا حرفشو تکرار کرد....

..من. ای بمیری روزیتا که الان وقته سوال کرده مسخرت بود چشمامو بستم وای الان ابروم میره خدا دیگه باچه روی به همه نگاه کنم اگه بگه نه که همه فکرمیکنن خودمو به رضا تحمیل کردم ومسخره خاصو عام میشم وهمه به چشمه یک

دورگو میبین چشمامو باز کردم که دوباره صدای این دختره خرو. شنیدم دوباره حرفشو تکرار کرد تو اون لحظه فقط دوست داشتم اونوبادیوار یکی کنم ولی با صدای رضا که به حرف امد بخودم امدم...

..رضا.. به ایدا نگاه کردم بلند گفتم ایداراست میگه ماعاشقه هم هستین چشمای ایدا بیش از حد باز شد ولی من حرفه دلمو گفتم میدونم اون عاشقم نیست ولی نمیتونستم تودلم این حرفارو نگه دارم بچه ها به پیچ کردن مشغول شدن به ایدا نگاه کردم که به طرفم داره میاد نفسم گرفت....

...من. هوف نفسه راحتی کشیدم خداروشکر بخیر گذشت. به روزیتا نگاه کردم داشت میسوخت باپز خند بهش نگاه میکردم رومو ازش گرفتم بزار بسوزه به سمت رضا رفتم اروم کنارش ایستادم ودستشو گرفتم اروم دمه گوشش گفتم ببخش ولی مجبورم الان جلوهمه فیلم بازی کنم ممنون که ابرومو نبردی بهش نگاه کردم نمیدونم چرا تو چشماتش غم بود میدونم مجبور شد بخاطر من دروغ بگه فقط خواستم همه ببینن دستم تودستاشه خواستم دستمو بردارم ولی رضا دستمو محکم گرفت از حرکتش جاخوردم بهش نگاه کردم چشماتش بسته بود حس کردم حرارت دستاش بهم ارامش میداد به صورتش خیره شده بودم چشماتشو باز کرد باورم همیشه چرا چشماتش قرمز شده بودن اروم دستمو ول کرد بدون نگاه کردن به من گفت امیدوارم فیلمت تموم شده باشه چون همه باور کردن حالا با خیاله راحت میتونی بری ازم دور شد هنگه حرفاش بودم بخودم امدم بهش ی نگاه کردم دیدم باناراحتی به کارش ادامه میده نفسمو بیرون دادم بعد راهمو به سمت دره خروجی کشیدم از کافیشاپ بیرون رفتم..

بیرون که امدم به سمت ماشینم رفتم درشو باز کردم وسوارش شدم نمیدونم چرا نمیتونستم ماشینو بروم انگار دلم گرفته بود خیلی بغض داشتم من چم شده بود این مسخره بازی چیه براچی بغض به گلوم چنگ انداخته خدا من چه مریضی گرفتم اشکام خود بخود میریخت تعجب کردم یعنی چی اخه من براکی دارم گریه میکنم خودمم نمیدونستم براکی وچی گریه میکردم فقط دلم ابری شده بود از این ورم انگار پاهام سست شده بودن نمیتونستم حرکت کنم داشتم از ترس سخته میکردم نکنه معلول شدم به هق هق افتادم این چی بود که بسرم امد بخودم که امدم دیدم پاهام یکم میتونم تکون بدم ای خاک بر سره من کنن پاهام خواب رفته بود ولی بازم میترسیدم رانندگی کنم حالا چکار کنم پاهام بزور تکون میدادم نمیدونم تا حالا من اینجوری نشودم خواستم به یکی از بچه هازنگ بزمن بگم بیاد منو ببره دکتر ولی باید اوری اتفاقه تازه که باهاشون دعاو کردم نتونستم بهشون زنگ بزمن فقط شماره ی رضا بود چاره ای نداشتم بهش زنگ زدم نفسم بندامده بود متاسفانه شیشه اسم پیدا نکردم نمیدونم کجا گذاشتمش داشتم نفس کم می اوردم بلخره جواب داد....

رضا. خیلی ناراحت بودم ولی خودمو مشغوله کار کردم تا اتفاق لحظه ی پیشو فراموش کنم من باید ایدارو فراموش کنم توهمین فکرا بودم که گوشیم زنگ خورد وقتی شماره رودیدم دلم شورزد یعنی چی ایدا بامن چکار داره دکمه رو زدم دیگه نفهمیدم انگار دنیاروسرم خراب شده بود ایدا ااروم باااشششش نفس بکش توالان کجای باشه گوشه قطع نکن بامن حرف بزنااره ماشینتو دیدم اروم باش گریه نکن چیزی نیست رسیدم دروباز کردم باترس گفتم چیشده شیشه اسمت کو نترس الان پیداش میکنم خیلی گشتم بزور پیداش کردم زیره صندلی افتاده بود سریع شیشه اسمو تودهنش گذاشتم دستام میلرزید بلخره حالش بهتر شد داشتم میمردم وای خداروشکر بخیر گذشت...

من..داشتم اون دنیارومیدیدم که رضا شیشه اسمو تودهنم گذاشت الان به لطف رضا من به این دنیا برگشتم یکم که اروم شدم سرمو به صندلی ماشین تکیه دادم به رضا نگاه کردم از ترس رنگ صورتش بیروح شده بود ببخش توروادیت کردم خیلی بیحال حرف میزدم توی چشمای رضا بازم غم دیدم چرا چشماش اینجوری میشن انگار میخوان حرف بزنا یکم که حالم بهتر شد به رضا گفتم منو میرسونی خونه؟؟؟

رضا. واقعا من بدونه ایدا میمیرم الان ایدارودیدم داشتم شاهده مرگش میشدم خداروشکر بخیر گذشت ازم خواست اونو ببرم خونش ازماشین پیاده شدم کمکش کردم تااونوره ماشین بشینه توراخ خونش بودیم که بهش نگاه کردم سرشو رو صندلی تکیه داده بود به من نگاه میکرد برام عجیب بود چرا به من نگاه میکنی؟؟

-من. هوم ممن نه اشتباه میکنی شاید داشتم نگاهت میکردم ولی فکرم اینجا نبود...

رضا.حالت خوبه میخوای اول بریم دکتر..؟؟

من. نه دکتر نمیخواد. فقط میخوام برم خونه استراحت کنم دیگه حرفی نزدم به خونه رسیدیم واقعا نای راه رفتن نداشتم بابدبختی ازماشین پایین امد چندقدمی راه رفتم دیدم از.روزمین کنده شدم.....  
چندقدمی راه رفتم که دیدم از زمین کنده شدم باتعجب بهش نگاه کردم گفتم رضا بزارم زمین ...

رضا. وقتی دیدم ایدا بابی حالی راه میرفت دیگه نتونستم تحمل کنم و اونو بلند کردم هی تقلا میکرد بزارمش زمین ولی من کاره خودمو کردم و داخله خورش بردمش..

من. رضا منو داخله خونم بردمنم دستام دوره گردنش حلقه کرده بودم بهش زول زدم نفسم بندامده بود صدای قلبشو میشنیدم واقعا ی حالی داشتم توصیف نشودنی انگار آرامش تمام وجودمو گرفت منو داخله اتاقم برد ی لحظه فکره شیطانی به سرم امد دستامو محکمتر حلقه کردم خواست منو روتخت بزاره ولی من دستامو رها نمیکردم صورتش باصورتتم فاصله کمی داشت بهش زول زدم اونم بهم نگاه میکرد نمیدونم چرا ولی دوست داشتم پیشم بمونه...

رضا. هنگه کرده بودم این دختر باز شیطون شد قلبم به شدت می تپید اخه خیلی بهش نزدیک بودم ولی یهوبخودم امدم و بلند شدم خواستم برم ولی ایدا دستمو گرفت...

من. دست رضارو گرفتم گفتم میشه نری....

رضا. دلم نیومد نه بگم براهمین قبول کردم و پیشش موندم...

من. خوابم نمیبرد این رضاهم نمیدونم کجاستوداره چکار میکنه ولی ی صداهای میومد بابدبختی بلند شدمو به سمته دره اتاقم رفتم ازاتاقم بیرون امد وای چه بوی میاد این بوی غذا ازخونه منه؟؟ کی داره توخونم اشپزی میکنه به سمته اشپز خونه رفتم رضارو دیدم باپیش بند داره غذا درست میکنه پشتش به من بود از تعجب دهنم باز شده بود یعنی واقعا رضا بلده اشپزی کنه منکه باورم نمیشه یعنی تاغذاشو نخوردم باورنمیکنم که رضا میتونه اشپزی کنه بهش نگاه کردم اخى الهى بمیرم داره خودشو برای من اذیت میکنه هنوزم حواسش به من نبود دسته خودم نبود بالاسرم به جا فرشته ها شیاطین بودن راستش خودمم خیلی دوست داشتم بغلش کنم یعنی ببینم بغله این رضا چه احساسی بهم میده فقط محضه کنجکاوى و برای امتحان حالا مگه چی میشه خدا فقط ی بارکه اشکال نداره هوم خدایا میدونم اینقدمهربونی زود قبول میکنی خداجون دمت گرم دوباره به رضا نگاه کردم هوف خدا ی سیلی هم بخورم مهم نیست مهم اینکه حسرتشو ی عمر نخورم بخودم امدم واروم به سمته رضا رفتم.....

رضا. میخوام برای یبارم شده خودم بادستای خودم براآخرین بار برای عشقم غذا درست کنم باید بهترین غذا رو براش درست کنم براهمین با تمامه وجودم مشغوله درست کردن غذای قورمه سبزی شدم خدایا شاهد باش این غذا رو باعشق میپزم حتی اگه عشقم یک طرفه باشه اینقد غرق کار بودم که حواسم به اطرافم نبودم ولی باحلقه ی دوره کمرم هنگ کردم ...

ولی باحلقه دوره کمرم هنگ کردم یک لرزش به تنم وارد شدبه دستای ظریفش نگاه کردم چشمامو بستم اخه صورتش به کمرم تکیه داده این باعث میشد نفسای گرمشو احساس کنم چشمامو باز کردم دستاشو گرفتم واروم بازشون کردم وبه طرفش برگشتم بهش نگاه کردم....

من. رضا دستمو ازدوره کمرش باز کرد وبه طرفم برگشت میدونستم الان ی سیلی بهم میزنه منتظره این لحظه بودم که منو ی سیلی مهمون کنه از ترسم اشکم افتاد ورو گونه هام سُرخورد. دستای رضا به صورتتم امدم دیگه داشتم پس می افتادم خدایا غلط کردم دیگه بغل کردنشو امتحان نمیکنم بااین که آرامش بخش بود ولی این بندت نمیزاره حال کنم دستاشو رو گونه هام کشید یعنی اشکم پاک کرد. نه یعنی از کارم ناراحت نشود؟؟؟. نمیدونم چرا چشماش به همه ی صورت نگاه میکرد یعنی تمام کمال صورتمو انالیزم کرد وبای حرکت منو تو بغلش کشید دیگه داشتم شاخ درمی اوردم رضا الان چکار کرد من الان کجام توبغله رضام هنگ کرده بودم ولی بخودم امدم ومحکم تر بغلش کردم دسته خودم نبود چشمامو بسته بودم وعطره تنشو به ریه هام کشیدم من نمیدونم این حس چیه فقط ارزوداشتم زمان برامون به ایسته لبخند رولیم امد خدا بزار بیشتر حال کنم با صدای رضا که دمه گوشم بود. وبانفساش گوشمو قلقلک میداد چشمام چهارتا شده بود بخودم امدم .....

رضا. اشکه ایدارو بادستام پاک کردم به تمام صورتش نگاه کردم من چطور از تو دل بکنم کنترولمو ازدست دادم واونو توبغلم کشیدم ایداهم محکم منو بغل کرد نمیدونم ولی ازاین که منو اینجور محکم گرفت خیلی خیلی خوشحال بودم انگار به اوج رسیده بودم تااینکه صداشو شنیدم گفت خدا بزار بیشتر حال کنم ی لحظه خندم گرفت بهش گفتم خدا صداتو شنید بیشتر حال کن یهو به من نگاه کرد صورتش قرمز شده بود پخی زدم زیره خنده....

من. ای بمیری ایدا فکر تو بلند گفتمی ابروت رفت صورتتم داغ شده بود فکر کنم قرمز شده به رضا نگاه کردم که بادیدم پخی زد زیره خنده منم که شرمند وسربزیر اینم ی سوژه پیدا کرده داره بمن میخند حالاکی ساکتش میکنه لبمو از حرص میجویدم که دیدم ساکت شد چرا ساکت شد بهش نگاه کردم دیدم ذول زده به من...



رضا- لباتو اینجوری نخور اینجوری پیش بری دیگه لب خوشکلی برات باقی نیمونه....

من. از تعجب چشمام باز شد امشب رضا خیلی شیطون شده بودا باورم نمیشه این حرفو زد منم باخل بازیام وبی فکری سریع جواب دادم لبام به دردم نمیخوره شاید ی روزی به دوست پسرم دادمشون دیدم چشماش شیطونی شد بخودم ادمم خاک توسرم این چه حرفی بود زدم من به همه گفتم رضادوست پسرم بهش نگاه کردم لبش داشت میخندید سریع.....

سریع گفتم اممم چیزه یعنی هیچی اهان غذات داره میسوزه اره غذات داره میسوزه میدونستم دارم چرتو پرت میگم از خنگیم به جای که هستیم نگاه کردم دیگه داشتم اب میشوم اخه خودمون تو اشپز خونه بودیم عجب خنگی شدم وای ابروم دوباره رفت خواستم درستش کنم ها ولی دوباره گند زده بودم اینم از خنده روبه موت بود میخواستم از فرصت استفاده کنم فلنگو ببندم سریع برگشتم ولی رضا دستمو گرفت ودوباره توبغلمش رفتم چون که قدش از من بلند بود باعث شد سرمو بالا بگیرم به چشمای سبزش خیره شدم....

رضا. وای از خنده داشتم میمردم نمیدونم ایدا چرانقد فراموشی داره از حرفاش خندم گرفت یعنی تاحالا تو عمرم هیچ وقت اینجوری نخندیدم خواست دربره که گرفتمش به صورتش خیره شدم گفتم کجا چیزی اینجا یادت نرفته بهم بدی؟؟

..من. توفکر رفتم چیرو باید بهش بدم خودش که اشپزی کرده شاید نمکو میگه نمک میخوای اونوره دیدم ابروهایش بالا رفت وای نکنه دوباره گند زدم وبیی نه سوتی دادم...

رضا. دوباره ی خنده ی کوتاه کردم گفتم مگه الان نگفتی لبم برای دوست پسرم میزارم...

من. ایدا بدبخت شدی الان چکار کنم توفکر رفتم گفتم نه بابا رضا جرعت نداره منو بوس کنه اره لبخند زدم یعنی لبخنده شرمندگی زدم گفتم اهوم گفتم خب....

رضا. بادیدن صورتش بیشتر لبخند رولبم امد خب به جمالت توبه همه گفتی دوست پسرت کیه..

من. خب معلومه تو....

رضا. دوباره نگاهش کردم دیدم مثله بچه کوچیکا بهم نگاه میکنه به لبش نگاه کردم از.روژلیبی که زده قرمز قرمز شده بود دیگه نتونستم دربرابرش مقاومت کنم سریع لبمو رولبش گذاشتم.....

من.وای چرا داره به لبم نگاه میکنه نترس ایدا اون عمران این کارو بکنه ازفکر بیرون امدم حس کردم لبام اتیش گرفت اتیشی که تمامه وجودمو روشن کرده بود خودبخود چشمام بسته شد نتونستم باهاش همراهی کنم مثله مجسمه ها بهم شوک وارد شده بود بلخره دست ازلبم برداشت چشمامو باز کردم میخواستم بگم خیلی خوب بودی باره دیگه دیونه بودم الان بیحیاهم شدم ولی زبونم قفل شده بود به چشمای رضا نگاه کردم خمار شده بود انگار سیرنشوده بود هنوزم به لبام نگاه میکرد تازه بخودش امده بود باییتابی دست روموهای کشید ازپیشم رفت توحیاط هنگ کردم یهو چش شد....

رضا.وقتی لبشو بوسیدم واقعا سیر نشودم اینقد ارامشو به من تزریق کرده بود تمام ناراحتیامو فراموش کرده بودم بخودم امدم رضا ایدا سهمه تونیست این کاراشم برایش عادیه ندیدی توشمال همه روبغل میکرد این حسش به منم مثله حسش به بچه هابود دیگه داشتم کلافه میشدم سریع ببخشیدی گفتمو از کنارش ردشدم توحیاط خونش رفتم نمیدونم چند ساعت باخودم تنها بودم تاداخله خونش شدم روکانافه نشسته بود منم باشرمندگی به اشپز خونش رفتم غذاآماده شده بود همه چیرو رومیز نهارخوری چیدم ایداهم روبروم نشست متفکرانه به غذا نگاه میکرد....

من..عجب غذای شده بود باولع میخوردمش روکردم به رضا گفتم دمت گرم اشپزیت بیسته بخور چرانمیخوری؟؟

رضا.اشتهانداشتم فقط به ایدا نگاه میکردم که صداشو شنیدم گفت چراغذاتو نمیخوری بخودم امدم خواستم اولین لقمه روتودهنم بزارم که صدای تلفن خونش به صدا امد خودبخودرونواره ضبط شد صدای ی خانم امد..

.کتایون. الو ایدا چراگوشیتو جواب نمیدی خواستم بگم مهمونیه فرداشبویادت نرها خانواده ارش خیلی حساسن اون لباسی که ازدبی اوردمو پیوش میدونی که اونا خیلی روعروس ایندشون حساسن دیگه صفارش نکنم ها اگه امدی بهم زنگ بزنی خداحافظ..

.....  
رضاءدیگه نفسم بالا نیومد.....

رضاء. دیگه نفسم بالا نمی امد به ایدا نگاه کردم دیدم ماته من شده بوده دیگه نتونستم بهش نگاه کنم ازجام بلند شدم گفتم من دیگه میرم ببخشین که هرکاری کردم دسته خودم نبود دیگه نباید به ایدا نگاه کنم چون بیش ازحد گناه کردم واینم خوب یادمه که حاج اقا گفته بود هیچ وقت به نامحرمی که میخواد ازدواج کنه یاشوهر داره به چشم عشقت نگاهش نکن چون این بدترین گناهه بدونه نگاه کردن به ایدا رفتم ولی باصداش ایستادم.....

.....

.من. اه مامان الان وقتش بود به رضا نگاه کردم صورتش غمگین شد. ی ببخشیدی گفت بدونه نگاه به من به سمته دررفت وا چرا اینجوری کرد صداس زدم کجاتوکه هنوزشامتو نخوردی؟؟

.....

رضاء... ممنون سیرشدم ازدررفتم بیرون تو خیابونا به ایداوگناهی که کردم فکر کردم چقد از دینو ایمانم دور شدم حالا من ازهردوشون دور شدم هم ازخداکه ی بار نشوده نمازمو قضا بخونم هم ازایدای که دلو دینمو باخودش برده اشکام تو خیابونا میریخت خدایا همه گناهامو ببخش شیطان گولم زد نادونی کردم ایداکه ازدستم رفت لاقل تودیگه تنهام نزاراینقد داغون بودم که هرساعت به یکی میخوردم نمیدونم چقد رفتم که به جای بلندی که همه جای شهرو میدیدم اونجا به همه خونه های روشن نگاه کردم داد زدم خدا خدا منو ببخش ازت دور شدم منو ببخش به نامحرم نگاه کردم منو ببخش چندسال عبادتم برباد رفت خدا همش تقصیره دله توکه شاهد بودی عشقم پاک بود بخودت قسم اینکارام بی منظور بود من خودم میخواستم باشانسه خواستگاری ازاون همه گناهمو جبران کنم ولی خودت شاهد بودی که مادرش چی گفت همه ی محاسباتم بهم ریخت دیگه فرصته جبرانی ندارم خدایا توبه میکنم خدایاتوبه میکنم ازایدا میگذرم خدا بهم کمک کن تاازدلم بره بیرون باگریه وفریاد اینارو میگفتم خدا منومیبخشی این بنده ی خطاکار تو میبخشی...؟..روزمین افتاده بودم تمام لباسام خاکی شده بودن اینقد سجده کردم اینقدازخدا طلبه بخشش کردم که دیگه صدام درنیومد خدا بهم قوته قلب بده فراموشش کنم.خدا کمک کن خواهش میکنم توانه صبروبهم بده دستامو بالا اوردم گفتم خدا یا ایدارو بتومی سپارم خواهش میکنم خوشبختش کن این دعاروبادرقلبم میگفتم ولی من خوشبختیه عشقمو میخواستم خدا.ایداروخوشبخت کن منم سعی میکنم فراموشش کنم دستامو روصورتتم گذاشتم شروع کردم به هق هق کردن واقعا امتحانه سختی بودازعشقت

بگذری دوباره به اسمون نگاه کردم خدا اگه تقدیر اینه من قبول میکنم وازاین شهرمیرم فقط کمکم کن فراموش کنم قول میدم دیگه بنده ی خوبی بشم نمیدونم چقد باخدا درودل کردم که دیدم هواداره روشن میشه از جام بلندشدم به سمته خونه حرکت کردم.....

به خونه رسیدم خیلی خسته بودم تمام راهو باگریه امده بودم همینجور خودمو روتخت ول کردم خیلی خسته بودم بابی حالی به خواب رفتم....

---

ایدا. وقتی رضا ازپیشم رفت دیگه داشتم دیونه میشدم نمیدونم چرا دلم شور میزد همه خونه رو قدم میزدم لبمو میجویدم اخه الان وقتش بود مامان به سمته تلفن رفتم به مامانم زنگ زدم چندتا بوق زد..

---

.کتابیون. الوو.

---

من. الو سلام مامان این حرفاچی بود ز دین هااا بدرک که خانواده ارش حساس باشن به من چه که باید به مهمونی پیام هان من جوری لباس میپوشم که دلم میخواد برام مهم نیست دوستای بابام چه نظری دارن باشه من میام مهمونی ولی باروش وصلیغه ی خودم به اون مهمونیه مزخرف میام خدا حفظ از عصبانیت گو شیرو رودیوار پرت کردم که باعث شد چندتیگه بشه میخواین من به مهمونی پیام باشه میام اون مهمونی رو روسرشون خراب میکنم ی کاری میکنم که این ارش مامانی بگه غلط کردم عوضی به رضا فکر کردم الان چکار میکنه به شامه نخوردش نگاه کردم اشکم افتاد از خودم پرسیدم ایامن رضارودوست دارم چشمامو بستم صدای قلبمو شنیدم اره دوستش داری وگرنه اینقد بیتابونگراش نبودی پس چرا متوجه ی خودم نبودم چندروزی احساس میکردم ی حس جدید به سراغم امده بود ولی من درکش نکردم یعنی این حس اسمش عشقه؟ خدا چرا دیر فهمیدم باز ندای قلبمو شنیدم تواز قبل فهمیده بودی ازروزی که توشمال بودی تو عاشقش بودی ولی خودت ازش فراری بودی از فکر ادم بیرون وسایله شامو بردم به اشپزخونه دوباره دلم لرزیدتوجای وایستادم که یک ساعت پیش رضا منو بوسیده بود روزمین نشستم رضا منو ببخش که خوبیاتو ندیدم وبجای تشکر همش دلتو میشکستم گریم شدید شد تواشپز خونه نشستم زانو هامو بغل کردم رضا الان کجای من خنگ عشقتو ندیدم چون این حرکات برام عادی شده بود نفهمیدم خدا من شاهد خورده شدن عشقم بودم گریه هام به هق هق تبدیل شد چندساعت از گریه کردنم میگذشت حالا من به ی گوشه ای خیره شده بودم وساعتم همینجور میگذشت تا اینکه بخودم ادمم ولند شدم به سمته دستشوری رفتم تاصورتو بشورم به اینه نگاه کردم دیدم روژم یکم دوره لبم رفته بود ی لحظه لبخند زدم دوباره به یاده رضا افتادم وقتی که منو اینجوری بوسید ومن تمام وجودم اتیش شده بود باخودم حرف زدم رضا جبران میکنم حالا منم

عاشقت شدم بهت قول میدم ی روزی عشقمو بهت نشون بدم فقط خداکنه توهم عاشقم باشی تامطمئن شم توهم بهم حس داری وحدتم درست باشه صورتو شستم به سمته اتاقم رفتم چندساعتی به سقف خیره شده بودم تااین که خوابم برد دیگه نفهمیدم چیشد....

—  
رضا.ساعت ۱۱:۱۱ بیدار شدم وبه سمته دانشگاهرفتم تامدارکمو ببرم چند ساعتی ازتحویله مدارکم میگذشت داشتم وسایلمو جمع میکردم ساعت ۱۲ شب به سمته مشهد پروازداشتم به هیکس نگفتم کجا میرم فقط به شریکم حسین گفتم ازشم قول گرفتم به کسی نگه کجارفتم....

هنوز چند ساعتی وقت دارم روتختم نشستم چشمامو بستم قلبم بخاطره تومی تپه ایذا. خدا کمکم کن خیلی سخته اشکم روگونه هام افتاد دستامو روصورتم کشیدم ساعته ۱۱:۱۱ ظهر بود ازخونه زدم بیرون خیلی قدم زدم به چند هفته ی قبل فکرمیکردم اینقد راه رفتم تابه پارکی رسیدم روی نیمکتی نشستم به اطرافم نگاه کردم این آخرین روزه تواین شهرم شهری که تنها عشقم توش نفس میکشه به اسمون نگاه کردم خورشید چشممو زد باعث شدچشممو ببندم صدای خنده ی دختر پسر و شنیدم که ازمن رد شدن تودلم گفتم خدایا هیکسو ازعشقش جدا نکن نفسمو باغض بیرون دادم وبلندشدم به سمته خونه حرکت کردم نمیدونم چقد قدم زدم تابه خونه رسیدم وقتی رسیدم ساعت ۱۱:۱۱ بود نگاهمو ازساعت روی دیوار گرفتمو باحسرت به سمته حموم رفتم نیم ساعت دوش گرفتمو بیرون امدم خیلی گرسنم بود ولی اشتها نداشتم هیچی تواین روزه نحس ازگلوبم پایین نمیرفت تمامه روزم شده بود نگاه کردن به ساعته روی دیوار فقط میخواستم هرچی زودتر این روز نحس تموم شه بلخره باگذشته زمان وقته رفتن شد ساکمو دستم گرفتمو به سمته فرودگاه رفتم آخرین نگاهمو به این شهر کردم و برای ایذا ارزوی خوشبختی کردم توصالون نشسته بودم که وقته پروازمو اعلام کردن بابی حالی ساکمو روزمین میکشیدم تا این که سواره هوا پیما شدم صدای زنی ازهوایپیما امد.مسافرین محترم لطفا کمربندهارو ببندین وقتی حرفاش تموم شد هوایپیما پرواز کردم ازپشته پنجره به شهری که دارم ترکش میکنم نگاه کردم چشمامو بستم.....

—  
من. بابی حوصلگی تومهمونی قدم میزدنم چوای انگار یهو قلبم ازجسمم کنده شد دستمو روقلبم گرفتم من چرا اینجوری شدم یک خدمتکار باسینی شربت ازم رو شد که بهش گفتم ی شربت بده لیوان شربتو خوردم بهش نگاه کردم یاده رضا افتادم اون همیشه توکافیشاپش بهم شربت میداد لبخنده تلخی زدم وقتی مهمونی تموم شه بهت زنگ میزنم دلم برای صدات تنگ شده.ازفکر بیرون امدم حس کردم یکی پیشمه بهش نگاه کردم اه این پسره ارش داره نگاهم میکنه سریع گفتم چی میخوای وقتی اینو گفتم چشمش باز شد بدرک بزار هرچی میخواد راجبم فکر کنه چه بهتر اینجوری ازشرش راحت میشم...

---

ارش. این دختر چقد بی ادبه فکده کی هستش حیف به اسراره مامان اینجام وگر نه این دختره نچسبویه هیچوجه تحمل نمیکردم اه حالم از همه دخترا بهم میخوره اینا چه موجودات عجیبین بین چطور با چشمای گربه ایش بهم زول زده مشکلی دارین که اینجوری بهم زول زدین....؟؟

---

من. اره مشکل دارم من از تو خوشم نمیاد. گرفتی. دیگه هم دورورم نپلک چون بد میبینی صورتشو دیدم داشت قرمز میشد ی پزخندزدمو ازش رد شدم....

---

ارش. حیف همه اینجابودن وگر نه فکشو همینجا میریختم از عصبانیت دوست داشتم خفش کنم شانس اورداز پیشم رفت وگر نه خونشو همینجا میرختم دختره روانی تاوان گستاخیتو ی روز میدی....

---

من.. دیگه این مهمونی غیر قابله تحمل بود باید یکاری بکنم مهمونیشون روسرشون خراب شه....

---

هوف این جوری همیشه ایناباید بفهمن ایدا کیه لیوانو به یکی از خدمت کارا دادم سریع به سمته ماشینم رفتم کسی حواسش بمن نبود ماشالله اینقد. ادم هست که من تو چشم نیستم دره ماشینو باز کردم چندتا ترقه از داشپرت دراوردم امشب همتونو سکتی میدم. ی لبخنده شیطانی رولیم امد قبلا نقشمو کشیده بودم بزور. از بازار ترقه پیدا کردم خب حالا چکار کنم دره ماشینو بستم فوری وارده باغشون شدم که پُره مهمونی بود باید یکاری بکنم که بهم شک نکنن اممم چکار کنم اهان اونجا خوبه کسی متوجه من همیشه سریع همه ترقه هارو چیدم به اطرافم نگاه کردم بینم چی به چیه ایاکسی داره منو میپاد یانه خوشبختانه همه مست بودن نمیفهمیدن کاره کیه خب ی فندک دراوردم اولین ترقه رو جلو این آقای که داره مخ دختر رو میزنه پرت کردم وای صدش وحشتناک بود کسی منو نمیبینه چون پشتته ی بوته بزرگ پنهان شدم خخخخ اخ دلم مرده فرار کرد وای مردم دومی کناره دیجی وای خخخخ سومی کناره خانواده ارش دیگه از خنده روده بور میشدم وای همه ترقه هارو پخش کردم ایناهم مثله موش دارن اینوراونور میدون صدای جیغ این دخترا کرم کرد ای بمیرین راحت شم بنظرم دیگه بسه اوضاع خیلی وخیم شود منم باید مثله اینا جیغ بزنم وگر نه شک میکنن منم بادو رفتم جیغ جیغ میکشیدم مامان امد پیشم....

---

کتایون. کجای دختر داشتتم میمردم فکردم توریت شده چیزیت نشوده عزیزم چرارنگت پریده....

—

من. خخخ سریع رفتم تونقشم مامان من میترسم مامان بیابریم اینجا درامان نیستیم...

—

کتایون اروم باش دخترم اره بهتره بریم حمید بیا بریم اینجا من نمیتونم بمونم دخترم داره از ترس میلرزه زودباش بریم

....

—

مادره ارش. وای ببخشید کتایون جون باورکنین نمیدونیم این صداهاچیه معذرت میخوایم...

—

من. ایدانوبته توی مامان من نمیخوام اینجا بمیرم اینجا به مادره ارش نگاه کردم اخه خیلی ترسیده بیخیال مامان من هنوز

جونم اینجا ترور میکنن زدم زیره گریه که این ارش روانی امد گفت...

—

ارش. ببخشید ایداخانم کی اینجا ترور میکنه بعدش مگه شما معروفین که بینه این همه ادم شما باید بمیرین...

—

من. مگه فقط معروف. ترور میشن از کجا معلوم این کاره شماها نباشه..

—

کتایون. بسه دیگه این حرفا چیه دختر...

—

من. باعصبانیت گفتم مامان مگه صداها رو نشنیدی مامان من از ترس دارم میمیرم شما بیخیال زدین..

—

ارش. نترسین ما از شما محافظت میکنیم..

—

من. اه تاصبح باید جواب اینو بدم از فکر بیرون امدم گفتم هه شما شما میخواین از من محافظت کنی؟؟ یکی باید از شما محافظت کنه انگشتمو سمت مادرش نشون دادم هه من رفتم ماما خدافظ به چشم غره ی ماما بابا توجه نکردم از اونجا زدم بیرون کل راهو میخندیم به خونه که رسیدم سریع به یاده رضا افتادم گوشیمو برداشتمو به رضا زنگ زدم ((مشترک مورده نظر خاموش میباشد لطفا بعدن تماس بگیرین)). نمیدونم چرا دلشوره گرفتم پنج بار زنگ زدم ساعت :??: بود گفتم حتما شارژش تموم شده روتخت لم دادم از فکر و خستگی زیاد خوابم برد.....

از خستگی زیاد خوابم برد دیگه نفهمیدم چی شد...

—  
رضای بلخره به مشهد رسیدم از فرودگاه درست گرفتم..

—  
راننده ی. تاکسی). اقا مقصدتون کجاس??

—  
رضای منوبه نزدیکترین هتل بیرین..

—  
..راننده ی تاکسی). چشم اقا...

—  
رضای پوله تاکسیرو دادم به سمت هتل رفتم واونجا یک اتاق گرفتم تا فردا برم بنگاه دنباله خونه بگردم اصلا حوصله ی دیدن اتاقو نداشتم فقط دنباله حموم گشتم و داخلش رفتم نیم ساعت حموم کردم ساعت :??: صبح بود که از حموم بیرون امدم خیلی خسته و گرسنه بودم حال نداشتم به رستوران هتل برم از همینجا بهشون زنگ زدم و صفارو دادم موهامو داشتم خشک میکردم که زنگ در زده شد و صفارشو گرفتم اوردم تو اتاق چون نصفه شب بود گفتن غذا آماده الان نداریم الان وقته صبحانس براهمین ازم عذرخواهی کردن ونیمرو پییر این چیزا آورده بودن منم کلا برام فرقی نمیکرد چی بخورم براهمین بیخیال زدم وهمینارو خوردم هوف بعدازاین که سیر شدم صدای اذان از بیرون شنیدم وقته نماز بود از پنجره میشد گنبد امام رضارو دید تونور میدرخشید خدایا بهم صبر بده وقتی وضو گرفتم مشغوله نماز خوندن شدم یکم باخدا. رازونیا ز کردم بعدش به تختم رفتم واونجا خوابیدم....



من. صبح دانشگاه داشتم دستامو باز کردم و یک خمیازه ای کشیدم هایی وای چقد خسته بودم ولی بافکر این که رضارو ببینم زودی از تخت پریدم پایین و به سمت دستشوری رفتم دستو صورتمو شستم و ادم بیرون سریع ی لغمه نون پنیر گرفتم و به اتاقم ادم همینجور لغمه رومیچویدم دنباله ی مانتو میگشتم امم حالا کدومو بپوشم این خوبه خب بلخره لباسمو انتخاب کردم ی مانتوی نارنجی پرنگ و بادکمه های بزرگ که مدلش یوری بودن و بایک کمر بنده طلای وی ساپرت هم رنگش کلا من لباسم سته خب کوله پشتیمو گرفتم پیش بسوی دانشگاه خیلی وقته به صندلی خالیه رضا خیره شده بودم هوف پس کجاس اونکه هیچوقت غیبت نداشت نکنه چیزیش شده باشه توفکر بودم که حس کردم کمرم داره سوراخ میشه اخ به پشت سرم نگاه کردم دیدم مریم داره بهم اشاره میکنه ها چته مثل ادم حرف بزنی خو همش ابرو میندازی..

—  
مریم. ایدا استاد یک ساعته داره صدات میزنه..

—  
من. چی استاد سریع برگشتم بله استاد چیزی گفتی با حرفه من همه خندیدن به همه نگاه کردم دیدم باخنده به من ذول زدن صدای استادو شنیدم که صدام کرد بله استاد...

—  
استاد. دخترم حالت خوبه چرا به میزه آقای سپهری ذول زدی؟؟

—  
من. هیچی استاد چیزه مهمی نیست استادخواست چیزی بگه که زنگ خورد دیگه چیزی نگفت و از کلاس بیرون رفت روزیتا. باعشوه امد جلوم گفت..

—  
روزیتا. چیه دلتنگه عشقتی اخه چه رماتیک ولی عشقت دیگه اینجانمیاد یعنی تو این دانشگاه دیگه درس نمیخونه..

—  
من. با حرفای روزیتانگار. ی. سطل اب سرد رو سرم ریختن چی میگی عوضی هولش دادم رودیوارخواست بهم حمله کنه که محمد جلوشو گرفت ببین محمد به نفعته به دوست دخترت بگی دیگه از این شوخیای مسخرش بامن نکنه فهمیدی..

روزیتا. ده دختری احمق همه بچه های دانشگاه خبردارن رضات از اینجارفته دختره روانی رضا از اخلاق کنده توفرار کرد.....

من. دیگه نفسم بالا نمیومد به بچه ها گفتم این داره چی میگه فاطمه واقعا. رضا از این دانشگاه رفته؟؟ چرا کسی جوابمو نمیده باداد گفتم حرفای روزیتا حقیقت داره به سمته سامی رفته یقشو گرفتم حقیقت داره سامی باگفتنه اره سامی نفسم دیگه بندامدهم جابرام سیاه شد....

صدای شنیدم چشممو اروم باز کردم همه جاسفید بود صدای شنیدم گفتم خداروشکر بیدار شدم بهش نگاه کردم دیدم مامان پیشم ایستاده من اینجا چکار میکنم مامان؟؟ چرا اینجا.....

کتایون. چیزی نیست دخترم تو دانشگاه بهت شوک وارد شده باعث شد سامیو دوستات بیارنت بیمارستان خداروشکر بیدار شدم الان دوروزه اینجا داشتیم از ترس میمردیم....

من. چی دوروزه اینجا واقعا یعنی اینقد حالم بد شده براچی اخه یکم که فکر کردم یادم افتاد دیگه رضارو نمیبینم گریم گرفت کجا رفتی بی معرفت من تازه عاشقت شدم میخواستم بهت بگم که عاشقت شدم به هق هق افتادم که مامان از ترسش رفت دکتر و آورد اونا هم ی امپول زدن که دوباره بخواب رفته شب بیدار شدم دوباره یاده رضا افتادم ولی از ترسم دیگه گریه نکردم چون اینا منو با امپولاشون میخوابونن با اسرار به مادرم راضی کردم منو از اینجا ببره مادرم اولش راضی نشود به خونه خودم برم الکی خندیدم شادش کردم تا مشخصو زدم و گرنه من کجا خنده کجا وقتی مامان منو بخونم رسوند گفتم مامان من حالم خوبه شما هم عشقتو تنها نزار لبخندی زدم که مادر منو بوسید گفتم مواظب خودت باش من هر نیم ساعت به موبایلت زنگ میزنم وای خدا مامان من بزرگ شدم الانم از شما هم سالم ترم نگرانم نباشین هوف بلخره مامان رفت وقتی رفت به سمت ماشینم رفته و از داخله خونم بیرون اوردمش باید برم کافیشاپش با سرعت رانندگی میکرده بلخره بهش رسیدم فقط این پسره شریکشو دیدم به سمتش رفته بیخشین آقای.. اسمشو بلد نبودم خودش گفت حسین اهان آقای حسین رضا کجاس واقعا از اینجا رفته؟؟؟

...حسین. بله رفته..

من. میخواستم بگم میشه ادرشو بدین...

حسین. والا من هیچ ادرسی ازش ندارم فقط میدونم از اینجا رفته

—

من. خدا این پسر کجا رفته شماره جدیدی ازش ندارین؟؟

—

حسین. نه متاسفانه ندارم ببخشید من برم صفاشو بدم..

—

من. دیگه نتونستم اینجا بمونم این پسر هم مشکوک بود چطور شمارشو نداره اونکه شریکودوستشه بلخره از بونش میکشم بیرون دست از پا به خونه برگشتم مامانم منو کشت اینقد بهم زنگ زد گوشیرو گرفتم به رضا تلفن زدم ولی خاموش بود یک اس بهش دادم شاید یک روزی موبایلشو روشن کرد بهش اس دادم گفتم ((خدانا مردارونی بخشه تو که مرد بودی چرانامردی کردی)) دکمه ی ارسال.. گوشیرو گذاشتم. شده دنیارو برگردم پیدات میکنم خودمو روتخت پرت کردم وبه سقف خیره شدم.....

—

..رضا. دوروزه که به خونه جدیدم امدم ایداهم هنوز. از ذهنم پاک نشوده گوشیمم از ترسه این که صدای ایدارو بشنوم خاموش کردمش رو بالکن خونم بودم و حرمه اقا امام رضا روبه وضوح میدیدم چه حسه ارامشی اینجا هست همونجا با خدای خودم دردودل میکردم ساعت ???:? بود که تو خونه رفتم....

وقتی داخله خونم شدم به سمت کتابای دانشگاهم رفتم بهتره با درس خوندمه زیاد فراموشش کنم اولین کتابوباز کردم ولی حسه خوندن نداشتم یعنی فکرش از ذهنم نمیره دستامو به صورتم کشیدم من میتونم میتونم ندای قلبمو شنیدم واقعا کسی میتونه به همین سادگی از عشقش بگذره خیلی فکر میکردم مغزم دیگه توان نداشت براهمین به تخرم رفتم وبافکره ایدا خوایدم....

—

من. ای خدا چندروزه دارم دنباله رضا میگردد دیگه داشتم کلافه میشدم یک هفته هست دارم دنبالش میگردد خدا کجاس ی راهی ی نشونی خواهش میکنم این چندروزو بادیونگی سر کردم همه شبام شده بود گریه به خونه رسیدم این روزاحتی باماشینم نمیرفتم بیرون همش پیاده روی میکردم تو پارکا تورستورا همه جارو میگشتم مثله دیونه ها شده بودم حتی بخودم نمیرسیدم به اتاقم رفتم کیفمو پرت کردم به اینه نگاه کردم چقد شکسته شدم زیره چشمام سیاه شده صورتم لاغر شده بود ایدای قبل کجاو ایدای الان کجا اشکم افتاد رضا کجای کجای بخدا دارم میمیرم چرا گوشیت خاموشه هر دقیقه زنگ

میزنم ولی صدای اون خانم توی گوشی حالمو بهم میزنه باگریه روی زمین زانو زدم خدا التماس میکنم بهم رحم کن اونو به من برش گردون هق هقم سکوته اتاقمو شکست چقدمن بدبختم با گریه به اتاقم نگاه کردم خدا میبینی فقط من اینجام تواین خونه فقط من اینجام چیزی ازت نمیخوام فقط بزاری روزی رضارو کنارم داشته باشم بخدا نذر میکنم برم زیارت حالا هرکجا زیارته حضرته معصومه یازیارته اقا امام رضا هق هقم بیشتر شد اقا امام رضا چقد اسمت زیباس هم اسمه عشقمه اشکمو پاک کردم اقا امام رضا منو میطلبی پیام زیارتت میخوام تو واسطم باشی میخوام بخدا بگی من از همه کارام پشیمونم قول میدم دیگه کسیو اذیت نکنم فقط بزاره ی بار رضا روبینم وبغلمش کنم چشمامو بستم وازته دل ارزو کردم رضارو تا اخر عمر داشته باشم خدا فردا بلیته مشهد میگیرم کمکم کن خدا نذر میکنم توی مشهداگه ی فقیروبیینم بهش کمک کنم بلند شدم وبه حموم رفتم اونجاهم زار. زدم تا خالی شدم وقتی از حموم بیرون امدم سرم درد میکرد یک هوله دوره سرم پیچیدم وبه تختم رفتم این تختوبالشتم شاهد تنهای گریه هام بودن مثله همیشه باناراحتی بخواب رفتم....

—  
رضا. نمیدونم چراوقتی ازش دورم بیشتر بفکرشم خدا دارم صبرموازدست میدم خدا خیلی دلتنگشم بافکرکردن بهش انگار دارن قلبمو ازسینم میکنن دوباره اشکام افتاد صبور باش رضا صبور ایدا حتما تاالان عقد کرده دیگه بهش فکر نکن بلند شدم به حرم رفتم تابراش ارزوی خوشبختی کنم وباعشش خوشبخت بشه باگریه به حرم رفتم وانجا به دعا مشغول شدم.....

—  
من. بلیته مشهدتودستمه به سمته فردوگاه رفتم...

به سمته فردوگاه رفتم دلم گرفته بود به بلیت نگاه کردم یاامام رضا دارم میام بدیدنت خواهش میکنم ضامنم باش قطره اشکی روی بلیت ریخت که صدای اعلام پروازم وشنیدم خدایا ممنونم که دیر نرسیدم باعجله همه کارامو انجام دادم هوف الانم توهوایما نشستم رضا میرم دعامیکنم دعامیکنم ی روز ببینمت چشمامو بستم اشکامو پاک کردم بلخره هوایما پرواز کرد نمیدونم چندساعت گذشت که باتکون خوردنه هوایما بیدار شدم به اطرافم نگاه کردم به یک خانم جوان گفتم چیشده که گفت هوایما نشست هوف خیالم راحت شد ازهوایما بیرون امیدم هوای مشهد واقعا عالی بود نمیدونم چرا ولی انگار حسه آرامش تمامه وجودمو گرفت ی تاکسی گرفتمو به سمته هتل راهی شدم داخله هتل رفتم. ی حمومی کردم امدم بیرون وقتی گشتم شد به رستورانه هتل رفتم غذامو که تموم کردم ازهتل زدم بیرون توهوایما خیلی خوابیده بودم دیگه خوابم نمیومد به سمته حرم رفتم داخل که شدم خیلی شلوغ بود یعنی همه این مردم سختی کشیدن میخواستن برم نزدیک تر که صدای یک خانم جوانو شنیدم فکرکنم هم سینه من باشه به سمتش رفتم بله بفرمایین منو صدا کردین...

مهشید.. خانم اینجوری همیشه باید چادر پوشین وگرنه توحرم راهتون نمیدن..

—

من. جدی من که چادر ندارم اصلا از چادر خوشم نیاد حالا چکار کنم..

—

مهشید. اشکال نداره میتونی از این خانما چادر بگیری.

—

من. اهان ممنون راستی شما تنهاین؟؟

—

مهشید. اره تنهام یعنی یکساله که تنها شدم..

—

من. ببخشید چرا یکساله پس خانوادتون کجان؟؟

—

مهشید. خانوادم یک سال پیش تصادف کردن فقط من موندم و خدای خودم هر روز اینجا میام گریه میکنم اینجا بهم آرامش

میده. به مردم نگاه کن همه مشکل دارن همه تودلشون غم دارن بگذریم تو اینجا چکار میکنی؟؟

—

من. منم واسه بدبختیم ادم واسه اداکردن نذر ادم اینجا نذر کردم ی بارم شده عشقمو سالم ببینمش وبهش بگم من

بدونتونمیتونم زندگی کنم گریم گرفت خدایا کمکم کن پیداش کنم به حق افتادم. که این دختر منو بغل کردم یکم که

گذشت اروم شدم مرسی ببخشید ناراحتت کردم....

—

مهشید. نه راحت باش عادت دارم من هر روز شاهد ناراحتی وگریه مردم هستم هی ایشالا عشقتو پیدا میکنی راستی اسمم

من مهشیده اسمم تو چیه؟؟

—

من. دست دادم اسم منم ایداهستش راستی تو شوهر کردی یانه...

مehشید. هی خانم کوشوهر شوهر نیست دیگه نمیدونم از کجا شوهر گیر بیارم..

من. از حرفاش خندم گرفت خیلی باحالی بانمکه میخوای من شوهرت شم...

مehشید. اوه اوه نه ایداجان از خیره شوهر کردن گذشتم مگه از جونم سیر شدم عشقت فردامیاد یقه ی منو میگیره میخوای

بدبخت شم

من. راست میگی عشقموباهیچ کس عوضش نمی؟ نم بازم به یاده رضا افتادم دلم براش تنگ شده خلاصه باکلی حرف با مهشید واینکه من بدونه چادر دعامیکردم گذشت ادرسه مهشیدو گرفتم و ازش جدا شدم میخواستم از حرم برم بیرون همینجور که داشتم میرفتم برای مهشید دست تکون میدادم اصلا حواسم به جلو نبود تااینکه بایک چیزه سفتی برخورد کردم....

اخ اخ ننه کجای که دخترت فرشه روزمین شد همینجور داشتم پیشونیمو ماساژ میدادم به این ادمه کوری که بامن برخورد کرد نگاه کردم که هنگ کردم بزور اب دهنمو قورت دادم گریم گرفت همینجور نگاهش میکردم هنوزم سر بزیره هنوزم عادتشو فراموش نکرده به هق هق افتادم ولی اون ی بیخشدی گفت هنوز بهم نگاه نکرده بود میخواستم بزنم توسرش بگم منم ایدا نگاهم کن ولی به جا این باگریه گفتم میتونی باصدای دستام مسیره صورته منو پیداکنی زدم زیره گریه...

رضا. انقد توخودم بودم حواسم نبود بایک خانم برخورد کردم قول دادم هیچ وقت به صورته نامحرم نگاه نکنم توفکر بودم چجوری ازش عذرخواهی کنم فقط گفتم ببخشید که گریش بیشتر شد نمیدونم چرا حس کردم صداس برام شناس ولی وقتی جمله ی اخری رو گفت سریع بهش نگاه کردم داشت به من نگاه میکرد اشک توچشمام امد واقعا خودش بود واقعا این ایدای منه باورم نمیشه نمیدونستم خوشحال باشم یاغمگین هر دو حسو داشتم روزمین روزانو هام افتادم فقط به اون خیره بودم اونم به من اشکام نمیزاشت درست بینمش یعنی باورم نمیشه ایدا الان پیشه منه بهم نزدیک شد...

من. بهش خیره بودم بخودم امدم نزدیکش شدم ی سیلی بهش زدم بهش گفتم خیلی نامردی که منو تنها گذاشتی دوباره به حق افتادم.

رضا. ی سیلی از ایدا خوردم ولی اونقدرها هم درد نداشت چی من نامردم بهش گفتم براچی نامردم که بدونه جواب منو گذاشت رفت منم دنبالش رفتم ایدا صبر کن ازچی حرف میزنی خیلی دنبالش رفتم همینجور میگفتم صبر کن ایدا مگه من چکار کردم هان دجوابه منو بده کجا میری..؟؟

من. تو جای تاریکی رفته بودیم یعنی یکم نور بود به سمتش برگشتم بهش گفتم تو چکار کردی هان از خودت پرسیدی چی به سره من امده از خودت پرسیدی وقتی فهمیدم تو از دانشگاه رفتی حالم بد شده دوروز تو کما رفتم از خودت پرسیدی این چندروز خوابو خورا که من شده بود گریه ها از خودت پرسیدی؟ چرا لال شدی الان میگی من چکار کردم تو بگو چکارم که نکردی تو فقط منو داغون کردی نمیدونی این چندروز چه سختیای که نکشیدم تو دنیا ام ارزوم چشده دیدنه تو اینارو باداد میگفتم رضاهم تو تاریکی ایستاده بوده باگریه گفتم خداروشکر به ارزوم رسیدم من یکم تونور بودم که رضا اروم به سمتم امد از چیزی که دیدم گریم بیشتر شد همه صورته رضا غرق در اشک بود امد جلو گفت...

رضا. وقتی شنیدم ایدا بخاطره من چه سختیای کشیده خودمو لعنت کردم اشکام همینجور میریخت به سمتش رفتم واشکشو پاک کردم بهش نگاه کردم گفتم لعنت به من که اشکه تنها عشقمو گذاشتم رو گونه هاش بریزه دیدم با تعجب داره نگاهم میکنه لبخندی زدم گفتم ایدا من باتمام وجودم عاشقتم.....

وقتی گفتم باتمام وجود عاشقتم چشمای ایدا باز شد خندم گرفت خیلی بامزه شده بود..

.....

من. وای من چی شنیدم رضاهم به عشقش اعتراف کرد خدایا شکر از فکر بیرون امدم منم دستامو دوره گردنش حلقه کردم که باعث شد نفسش بند بیاد گفتم منم خیلی خیلی خیلی عاشقتم وقتی اینو گفتم به لباش نگاه کردم قبل از این که مخالفت کنه من لبمو رو لبش گذاشتم که باعث شد ی تکونی بخوره ولی من کاره خودمو انجام میدادم اولش هیچ کار نکرد ولی بعدا منو باتمامه وجود بوس میکرد وقتی از کارمون دست کشیدیم دوباره بهش نگاه کردم بهش لبخند زدم اونم به من لبخند زد گفتم رضای که جواب داد...

رضا. من اونو بوسیدم چون ایدارو ماله خودم میدونستم و میخوام دوباره صیغش کنم وقتی منو رضای صدا کرد دیگه از خود بی خود شدم گفتم جانہ رضای کہ باعث شد لبخندش عمیق تر شه ...

من. وای امشب اتفاقای خیلی خوبی داره برام می افته وای خدا مامان کجای بیادختر تو از خوشحالیه زیاد جمع کن همینجور کہ دستام به گردنش حلقه زده بودم گفتم کجازندگی میکنی من میخوام پیام پیشت نمیخوام یک لحظه هم تنهات بزارم ...

رضا. منم نمیتونستم بزارم ایدا ازم دور شه براهمین گفتم نظرت چیه دوباره صیغه ی هم بشیم تادیگه از هم دور نباشیم و دیگه اینکارامو گناه نباشه هومم.؟

من. وای دیگه از خوشحالی بال دراوردم زودی قبول کردم وای خدا راحت شدم زنه صیغه ای رضا شدم بهش نگاه کردم اشکم رو گونه ها افتاد کہ باعث شد رضا اشکمو پاک کنه و منو تو بغلش بکشه باورم نمیشه این گرمای بغلش برای همیشه مال من باشه خدایا شکر ت ....

رضا. وقتی دیدم ایدا دوباره اشک ریخت اشکشو پاک کردم و تو بغلم کشیدمش دیگه ایدا ماله منه کسیم حق نداره ازم جداش کنه بهش نگاه کردم گفتم دیگه نینم چشمای نازت بارونی بشن خانمی رو پیشونیش بوسش کردم و دستشو گرفتم راهیه هتل شدیم تا وسایلشو تو خونم بیارم واقعا خیلی خوشحال بودم دستای ایدا الان تودستمه کل راهو باهم حرف زدیمو خندیدیم انقد زود گذشت کہ هیچ حسه خستگی نداشتیم بلخره وسایلو از هتل اوردیم وبه سمتہ خونم حرکت کردیم روصندلیه ماشین نشستیم و دستای ظریفه ایدا روتودستم گرفته بودم همینجور بهش نگاه میکردم تودلم گفتم من بدونہ تو میمیرم خداروشکر دوباره خداوندتوروبه من داد باید نمازه شکر بخونم به خونہ رسیدیم وسایلو توی اتاق دیگه گذاشتیم خب الان این اتاقه شماست خانمی برو اونجا استراحت کن تا من ی شام خوبو خوشمزه برای عشقم درست کنم ...

من. وای وقتی خانمی صدام میزنه ی حسه ارامش بخش بهم دست میدہ واقعا رضا برام بهترین مرده دنیاس بهش گفتم منم میام کمک میخوام به عشقم کمک کنم تا باهم اولین غذارو باعشق درست کنیم به سمتش رفتیم .....



به سمت رضا رفتم دستشو گرفتم به سمت اشپز خونه بردمش خب حالا از کجا شروع کنیم؟؟....

..رضا. خندم گرفت چه باشوق میخواد اشپزی کنه بزار یکم سربه سرش بزارم خب از هر کجا که بخوای شروع میکنیم اول یخچالو باز کن هرچی لازم هستو بر میداریم دره یخچالو باز کردم بهش گفتم توسلاد درست کن بقیه بامن همه موادو برای یک فسنجون در اوردم مشغوله کارم شدم همینجور که کار میکردم به ایدا نگاه کردم وقتی دیدم داره چجوری گوجه رو به چهار قسمت نصف میکنه خندم گرفت به سمتش امدم گفتم اینجوری نصفش نمیکنن خانمی بین چاقورو اینجوری میگیری واروم اروم بصورته نگینی در میاریش وقتی بهش نگاه کردم حواسش به توضیحاتم نبود داشت به من نگاه میکرد لبخند زدم گفتم چیه خانمی چرا اینجوری نگام میکنی ???

..من. خدا دوست نداشتم غیره رضا چیزی روببینم هر دقیقه عشقم بهش بیشتر میشه داشت باعشق بهم توضیح میداد ولی من داشتم به صورتش نگاه میکردم یعنی واقعا خواب نمیبینم عشقم کنارم هست خدایا هزار بار هم شکر کنم بازم برام کمه باصداش بخودم امدم لبخندی زدم که همه دندونام به نمایش میزاشت گفتم خوشکل ندیدم اقای که دیدم ابروهاشو بالا انداخت واقعا رضا خوشکل بود از نظرهیکلش که ورزش کاری بود صورتش که برنزی بود چشماشم سبز لباشم قولوه ای بینیشم کشیده وعادی بود خلاصه هیچ عیبو ایرادی نداشتم صداشو شنیدم گفتم....

..رضا. به خوشکلی فرشته ای که روبروم نشسته نمیرسم وانو باتمامه دنیا هم عوضش نمیکنم دستشو گرفتم وباتمام عشق بوسش کردم وبه چشماش خیره شدم گفتم دوست دارم خانمی وتا اخر عمرم تنهات نمیزارم..

..من. باحرفای رضا امید تمامه وجودمو گرفت لبخندی زدم گفتم منم تنهات نمیزارم وباهمه مشکلاتو سختیت کنار میام وباتمامه عشق بهت ایمان دارم رضا میخوام همینجا بهم قول بدیم هیچ وقت توی زندگی بهم دروغ نگیم حتی اگه به ضررمون باشه قول میدی؟؟؟؟..

..رضا. بهت قول میدم هیچوقت بهت دروغ نگم وهمیشه بهت وفادار باشم لبخندی به صورتش پاشیدم وگفتم تا غذانسوخته وما مجبور بشیم غذای سوخته بخوریم بهتره برم همش بزنم بانگشتم نوکه بینیشواروم زدم که باعث شد بخنده خلاصه

باعشق غذارو پختیم وانو روی میز چیدیم امم شاممون امشب بهترین شام بود خیلی خوشمزه شده بود بعده خوردن شامو شیطونیای ایدا بلخره نوبته شستنه ظرفاشد اونم باعشقه دونفره شستیم ایدا خسته شدی بروبخواب عزیزم...

من. باتوهیچوقت خسته نمیشم رضای بهش نگاه کردم گفتم باشه قبول به شرطی اینکه توهم بری بخوای اخی بنظر خیلی خسته ای سریع روگردنش بوسش کردم که باعث شد لبخند بزنه دستشو گرفتم وبه طرفه اتاقش هولش دادم بروبخواب عزیزم داشت باعشق نگام میکرد گفتم بروبخواب دیگه وگرنه نمیزارم امشب بخوابی ها اینو گفتم که باعث شد بلندبخندهوم مگه چی گفتم یکم فکرکردم خاک توسرم ویییی سوتی دادم امم چیزه من خستم برم بخوابم بادو به سمته اتاقم رفتم دروبستم که خندش بلندتر شد به در تکیه دادم بادست به سرم زدم دختره دیونه الان وقته سوتی دادنت بود از فکر بیرون امدم بالبخند به سمته تخت رفتم.....

به سمته تخت رفتم وباخوشحالی روش پریدم هوف بلخر خدا حاجتمو برآورده کرد حالا میتونم باارامش بخوابم نمیدونم چقد گذشت که به خواب رفتم....

..رضا. تمامه شبو نمازه شکر خوندم خدایا واقعا ازت ممنونم میدونم سیغه بدونه اجازه پدرش رسمی نمیشه ولی من بخاطره این که به نامحرم دست نزنم اینو خوندم قبول دارم دوباره اشتباه کردم ولی خودت شاهد بودی عشق ما پاکه خدا همین فردا اشتباهمو جبران میکنم واز پدرش اجازه میگیرم ورسمن ایدارو ازخانوادش خاستگاری میکنم چندبار نمازه شکر خوندم تا ساعت های ۲:۰۰ بود که بلندشدم وبه سمته تختم رفتم باورم نمیشه الان ایدا اونوره دیوار خوابیده تنها چیزی که مارو ازهم جدا کرده همین دیواره خدا بازم شکره همین که ایدا توخونه ی من نفس میکشه خودش یک نعمته از فکر بیرون امدم فردا باید دوتا بلیت برای تهران بگیرم وبا ایدا دراین مورد حرف بزوم باکلی فکر بلخره به خواب رفتم.....

..من.. نور کناره پنجره داشت چشممو اذیت میکرد هوف خدا خوابم میاد چشممو باز کردم توی اتاقی بودم من کجام یخورده فکر کردم اهان من توخونی رضام چی رضا وای به موبایلم نگاه کردم روپیشونیم زدم خاک بر سرم ساعت ۲:۰۰ دقیقه ظهره وای خدامرگم بده الان میگه این دختر چقد تنبله ویییی باز ی سوتیه دیگه از تختم پریدم پایین بادو به سمته در رفتم اینقد گیج بودم نزدیک بود بخورم به در سرووضعه خودمو درست کردم از در اتاق یواش یواش بیرون امدم کسی نبود زودی به سمته دستشوری رفتم صورتمو شستم امدم بیرون بازم کسی نبود نکنه خوابه هنوز به سمته اشپزخونه رفتم دیدم صبحونه روی میز چیده شده بود پس بیداره ولی کجاس همه جارو گشتم نبود با فکر به سمته اشپزخونه رفتم

و صبحونمو خوردم بعد که صبحونمو خوردم همه چیزو سر جاش گذاشتم داشتم لیوانارو می‌شستم که صدای بسته شدن درو شنیدم از ترس داشتم می‌مردم ولی بادیدن رضا خیالم راحت شد سلام کجا بودی؟؟؟.

—  
رضا. سلام خانمی بیدار شدی هیچی رفتم دوتا بیلت برای تهران گرفتم امشب باید بریم پروازمون ساعت؟؟:؟؟:؟؟ هستش بهتره وسایلمونو جمع کنیم به ایدا نگاه کردم به سمتش رفتم چیه خانمی چرا اینقد ناراحتی؟؟؟؟

—  
من. چرا بلیت گرفتی من می‌خوام همینجا بمونم...

—  
رضا. باخنده دستاشو گرفتم خانمی مانمیتونیم اینجوری زندگی کنیم من می‌خوام خیلی رسمی تورو از خانوادت خاستگاری کنم چون اینجوری صیغمون باطل به حساب میاد رضایت پدرت لازمه حالا فهمیدی زندگیم اشکشو پاک کردم باخنده گفتم اینقد گریه نکن و گرنه نمیام خاستگاریت میرم ی زنه دیگه میگیرم وای چشماش عصبانی شدن بادو از پیشش فرار کردم اونم دنباله من میدوید.....

—  
من. وقتی رضا اشکمو پاک کرد ی لحظه چشماش شیطون شدن با حرفای که زد داشتم اتیشی میشوادم ولی اون دررفت منم دنبالش صبر کن اگه مردی صبر کن همینجور. دوره خونه می‌چرخیدیم خندمو فضای خونه رو پر کرده بود رضا اونوره میز بود منم اینوره میز بهش نگاه کردم گفتم اگه عاشقمی همچا واستا دیدم خیلی ریلکس سر جاش ایستاد منم از فرصت استفاده کردم به پارچ پر اب روی میز نگاه کردم سریع پارچ آبو برداشتم و روی هیکلش ریختم خیلی بامزه شده بود اول بخودش نگاه کرد بعد به من منم دیدم اوضاع پسه سریع فلنگو بستم داخه اتاقم شدم درو قفل کردم از بیرون داد میزد بلخره از اتاقت بیرون میای دیگه خندم گرفت حرصی داد میزد....

وای داشتم از خنده می‌مردم قیافش خیلی جذاب شده بود مخصوصا وقتی که اب رو موهاش ریخته شد موهاش تو صورتش افتاده بود ادم دلش می‌خواست بغلش کنه وقتی دیگه صداشون شنیدم خیالم راحت شد به سمته کمد رفتم و همه چیزو توساکم زاشتم خب اینم از این حالا چکار کنم اممم بهتره برم بیرون اروم به سمته در رفتم و اونو یواش باز کردم تا صدا نده سرمو بیرون اوردم نه خوشبختانه نیستش از در امدم بیرون اینور اونورو نگاه کردم به صحنه ی قبل فکر کردم که دوباره خندم گرفت خواستم برم ببینم کجاس که توی حصار ای افتادم از ترس بهش نگاه کردم مامان الان منو میکشه اممم چیزه امم از کارم پشیمون شدم براهمین ادمم بیرون تازت عذر خواهی کنم اره براهمین ادمم بجان خودم ترسیده بودم هیچی

دیگه از فکر بیرون امدم گفتم هنوز لباساتو عوض نکردی؟؟؟ جوابی نداد اممم میدونستم دارم چرتو پرت میگم اون دستشو دیدم ای وای بدبخت شدم توکه نمیخواهی اینو روسرم بریزی هان؟؟؟

---

..رضا. دختره شیطون بلخره میای بیرون فکرم زود میاد اما یکم معطل کرد هوف نه مثل این که بیرون نیاید خواستم برم که صدای چرخوندنه کلیدو شنیدم زودی تو اشپز خونه رفتم پارچو تودستم گرفتم ایداهم به همه طرف نگاه میکرد منم پشت سرش امدم وقتی منو دید سریع گرفتمش از حرفاش خندم گرفت دیدم به دستم نگاه کرد اره همشو روسرت خالی میکنم چطوره؟؟؟؟ هوم

---

..من. ایدا بدبخت شدی برو توکاره سیاست زنان خخخ امم خودمو معصوم کردم دلت میاد همه ی پارچو روسرم خالی کنی اخجون نقشم گرفت چشماش یجوری شد خخخ..

---

..رضا. اولش دلمو لرزوند خواستم پارچ ابو روسرش نریزم ولی دیدم چشماش برق میزد حتما دوباره نقشه کشیده براهمین گفتم باشه یکم روسرت میریزم چشماش گرد شد تاامد حرف بزنه پارچ ابو روسرش خالی کردم ای خندیدم ای خندیدم قیافش مثله بچه کوچیکا شده بود داشت گرمیزد که بایک حرکت بغلش کردم میدونستم کارم اشتباه برهمن تاکاره اشتباه دیگه ای نکردم زودی ازبغلم درش اوردم بهش گفتم برولباساتو عوض کن تا سرما نخوردی کارام دسته خودم نبود ایدارو همینجور هنگ گذاشتم داخله اتاقم رفتم دروبستم پشتته درباچشمای بسته ایستادم خدا کمکم کن ایدارو براهمیشه داشته باشم چشمامو باز کردم وبه سمته وسایلم رفتم تا همشونو جمع کنم اول پیرهن خیسمو دراوردم روتخت انداختمش تنم برهنه شده بود فقط شرالمو پوشیده بودم چون اب روش نریخته بود داشتم ی پیرهن انتخاب میکردم که در باز شد ایداهم به سینه برهنم مات شده بود..

---

..من. حیف که نقشه ی منو خوند وقتی توبغلش بودم احساس امنیت کردم ولی نمیدونم چیشد که زودی ازپیشم رفت ای بابا چقد خسیسه داشتم حال میکردم هاا هوم برم بینم یهو چش شد بدونه در.زدن دروباز کردم ولی اون بدونه پیرهن بود عجب عضله ای داشت سریع بخودم اممم ببخش خواستم بگم من وسایلمو جمع کردم همین خدافظ زودی فرار کردم تواناقم امدم صورتم داغ شده بود.....

---

رضا. خندم گرفت بودقیافه ی ایدا قرمز شده بود....

باخنده به کارم ادامه دادم هوف بلخره همه چیزو جمع کردم خیلی خب بزار برم بیرون ازاتاقم بیرون امدم بازم خندم گرفت ایدا تواتاقشه به ساعت نگاه کردم ساعت ??? دقیقه بود به اشپز خونه رفتم دریخچالو باز کردم ای بابا چیزی توش نبود جز گوجو تخمه مرغ ازیخچال بیرون اوردمشون مشغوله پختنه گذاشتم اممم چه بوی میاد بهتره ایدارو صدا بزنم ایدا ایدا بیا نهار بخور مای تابه رو رومیز زاشتم ایدارو دیدم بیا غذابخور....

من. باصدای رضا باخجالت از اتاقم بیرون من که سیرم ولی بوی غذا اشتهاوربود به سمتہ رضارفتم روبروش نشستم که اولین لغمه غذارو به من داد منم باخوشحالی ازش گرفتم همینجور باولع غذا میخوردم که رضا گفت...

رضا. ایدا بنظرت خانوادت قبول میکنن بامن ازدواج کنی???

..من. چرا قبول نکنن پسر به این ماهی کجا دیگه گیرشون بیاد بعدشم ازدسته این ارشم راحت میشم بهش نگاه کردم وای سوتی دادم..

رضا. ارش کیه??

من. اممم چیزه ارش ارش خاستگارمه..

رضا. ازاشناها تونه??

من.اشنامون نیست ولی پدرش ازدوستای پدرم هست..

رضا. اهان همون که اونشب خونتون بودم مادرت راجبش حرف میزد!؟..

من. وای اون شب تاصبح نخواییدم اره خودشونن وقتی تورفتی تازه فهمیدم من عاشقت شده بودم وبه خودم قول دادم وقتی دیدمت بهت بگم چقد دوست دارم عاشقتم اگه خانوادمم راضی نشن من باتو ازدواج میکنم نظرشون برام مهم نیست..

رضا. اماونا پدرمادرتن ایذا..

من. رضا من حق دارم باکسی که عاشقشم ازدواج کنم هیچ وقت دوست نداشتم یکی برام تصمیم بگیره من ازاون پسر خوشم نیاد همونی که توشمال تورستوران دیدیش این پسر همون ارش..

رضا. بایداد اون شب دستامو مشت کردم خیلی عصبانی بودم که اون پسر میخواست عشقمو ازم بگیره صدای خنده ی ایذا روشنیدم بهش نگاه کردم گفت...

من. وای رضا چه بلاهای که بسرشون نیوردم مهمونیشونو ترکوندم خخخخ وای مامان دارم ازخنده میمیرم همه ماجرارو برای رضا تعریف کردم که اونم ازخنده داشت میمرد...

رضا. عجب دختره شیطونی بودی هاخندم بیشتر شد وای این دختر یه تنه همه مردومو سرکار گذاشته بود.بیشتر به حرفاش میخندیدم خیلی خوب تعریف میکرد وقتی داستان مهمونی روتوموم کرد بهم نگاه کرد دستمو گرفت گفت...

من. رضا قول میدی اگه خانوادم باز ازدواجمون راضی نشودن تنهام نزاری وبرای عشقمون بجنگی!؟!...

رضا. ایذا من بهت قول دادم تااخر عمرم کنارت میمونم...

من. ممنون رضای باعشق بهم نگاه کردیم بعد اینکه کلی گفتیمو خندیدیم ساعت پروازمون رسید تو سالون فرودگاه نشستیم بودیم که اعلام پرواز شنیدم بلند شدیم و به سمت هواپیمارفتیم داخله هواپیما کنار هم نشستیم دستامو به دستای رضا گره زدم بهم لبخندی زد منم بهش لبخند زدم نمیدونم چند ساعت خوابیده بودم که بانوازش کسی بیدار شدم...

..رضا. باپشت دستیم صورته ایدارو نوازش کردم خانمی بیدارنمیشی هواپیما نشست به تهران رسیدیم..

من. رسیدیم؟؟ به اطرافم نگاه کردم داشتن از هواپیما پیاده میشدن ماهم پیاده شدیم با اسراره من رضاروبردم خونم میخواست پیشه دوستش بره ولی من نذاشتم بره الانم توخونه ی من داره استراحت میکنه خیلی خوشحالم توخونه ی من خوابیده تواتاق تنهاش گذاشتم منم به اتاقم رفتم.....

باخوشحالی لباسامو توکمدم چیدم ساعته ??? شب بود گوشیمو گرفتم به مامان زنگ زدم بوق بوق سومی الو مامان میخوام باشما حرف بزوم تادوساعت دیگه بیدارین بیایم خونه شما یانه؟؟...

کتابتون. اره دخترم بیداریم میتونی بیای راستی گفتی میایم کی باتو میاد؟؟؟

من. مامان. وقتی بیارمش میفهمین فعلا برم اماده شم خودم همه چیزو براتون تعریف میکنم. کاری نداری پس خدافظ گوشيرو رومیز گذاشتم ازاتاق خارج شدم دیدم رضا توحال داره چای میخوره تعجب کردم کی رفت چای درست کرد توازکی بیداری؟؟؟

رضا. یکم خوابیدم ولی وقتی بیدار شدم دیگه خوابم نبرد چیزی شده؟؟؟

من. اره میخوام تورو الان ببرم خونمون به بابامانم نشونت بدم میای دیگه؟؟

رضا. اره میام خداکنه راضی بشن.

من. خب تو برواماده شو منم برم اماده شم که باهم بریم نترس بابامانم هرچی که من بگم قبول میکنن من دختره ازادیم باخنده ازش دور شدم به اتاقم رفتم ویک مانتوی ابی وشاله ابی وساپورت ابی پوشیدم یکم ارایش کردم خب تموم شد فقط روژلبمو پرنگ کردم خب عالی شد بهتره برم ازاتاق بیرون رفتم وقتی رضارودیدم ی سوتی کشیدم چکارکردی پسر میخوای همه دخترارو بکشی البته اول خودم میکشمشون لبخندی زدم که باعث شد رضا قهه قهه بزنه..

...  
...رضا. توهم دسته کمی ازمن نداری ها بیا بریم وگر نه تاصبح باید بهم تیکه پیرونین خانمی دسته ایدارو گرفتم من میروم سوارشو به سمته خونه پدرمادره ایدا رفتم وای خونشون یک عمارتی بود واسه خودش به ایدا بانگرانی نگاه کردم که ایدا دستمو گرفت گفت...

...من. دسته رضارو گرفتم گفتم این عمارتو میبینی ایناهمه فدای ی تاره موت ولی نگران نباش بیاباهم بریم ببینیم چی میشه باهم ازماشین پیاده شدیم داخله خونمون رفیم مامان بابارو دیدیم سلامی کردم که پدرم بلندشد مامانم بلندشد رضارو معرفی کردم بابامان این رضاس همکلاسیم و وبه رضا نگاه کردم بعد به بابا نگاه کردم گفتم و عشقم مامان بادهن باز نگام میکرد باباهم عینکشو برداشت و به رضا نگاه کرد بعدش به من نگاهی انداخت گفت عشق؟؟ سریع گفتم عشقمه بابا من هیچ وقت رضارو باپول وثروت عوضش نمیکنم اگه شما مخالفت نمیکنی میخوام زنش بشم شده ازاین ثروت هم بخاطرش میگذرم مامان اشکشو پاک کرد وبه طرفم امد گفت باورم نمیشه تو بلخره عشقتو پیدا کردی باتعجب بهش نگاه کردم بعد به پدرم نگاه کردم دیدم به سمته رضارفت وازش پرسید چقد ایدارودوست داری؟؟؟

...رضا. واقعا هنگ کردم یعنی مخالفتی نکردن بخودم امدم گفتم اینقد دوستش دارم که حاضرم جونمو براش بدم...

...محمود. افرین پسر من به عشق اعتقاددارم من خودمم باعشق ازدواج کردم پسر من میخوام بهم قول بدی ازادام مثله چشمات ازش محافظت کنی مبارک باشه...



رضا. باورم همیشه خدا بازم شکرت اشکام ریخت به پدیده ایدا نگاه کردم و بغلش کردم به ایدا نگاه کردم داشت بالبخند اشک میریخت چشمامو بازوبسته کردم و لبخندی تحویلش دادم از بغله پدیده ایدا بیرون امدم و خواستم دستشو ببوسم که نداشت از ته دل خدا روشکر کردم و به سمت ایدارفتم که اون تو بغلم پرید بهش گفتم دیگه ماله همیم صدای صرفه امد دیدیم کتابیون خانم واقا محمود تو بغله هم بالبخند به ما نگاه میکنن به ایدانگاه کردم باهم زیره خنده زدیم...

—  
من. ولم کن بچه موهامو کندی بزار خاطراتمو بنویسم ای ننه موهام باجیغ رضارو صدازدم رضا کمک اخ ولم کن مامان بیا ببین دختر داره کچل میشه...

—  
رضا. باز چیشده مادرو دختر دوباره روسرو کله هم رفتن بیا خوشکله بابا میزاری بوست کنم؟؟

—  
میینا.. نمخوم بلو مامان بوش بده...

...  
من. ای جان باباش زود مامانشو بوس کن

—  
رضا. ای به چشم سریع ایدارو بوسیدم گفتم میینا حالا بوس میدی..

—  
میینان. اهوم بوش کن

—  
من. منو. رضا هر دو مون میینارو بوس کردیم. با عشق به دختر مون نگاه کردیم.....

—  
—  
نویسنده: نازی (m) پایان. ادامه این رمان دخترم که بزرگ شد مینویسه...

...میینا.. وای دانشگاهم دیر شده حالا چکار کنم سریع لباسمو پوشیدم بادوازاتاق امدم بیرون که روی زمینه لیز سُر

خوردم وروی صورتم افتادم خلاصه فرشه روی زمین شدم اخ اخ اخ دماغم مامان اخ...

ایدا. نهج نهج دختر چرا لباساتو پوشیدی کجا شالو کلاه کردی ???

من. مامان. بیادختر تو ازروزمین جمع کن. دیر شد باید برم دانشگاه اخ دماغم...

ایدا. وا حالت خوبه دختر امروز جمعس ها !؟

من. چی. جمع.ه.؟!

ایدا. چته. دختر گوشم کر شد. اره جمعس هرکی هم بهت گفته امروز دانشگاه بدون خواسته سربه سرت بزازه خخخ  
بلخره یکیم تونست تورو سرکار بزازه..

من. لایلا میکشمت منو سرکار میزاری به مامان نگاه کردم نخیر مامان کسی نمیتونه سر به سره میینا بزازه این که سرکارش گذاشته باید تاوانشو پس بده باعصبانیت بلند شدم اخ لایلا گذاشتی ناکار بشم امروز ناکارت میکنم باعصبانیت به اتاقم رفتم مقنعه کج شدمو در اوردم و روی تختم انداختم برات یک نقشه ای بکشم به سمته اینه رفتم وای بینیه خوشکلم قرمز شده بود خدابگم چکار نکنه دختر خوب به اینه نگاه کردم صورته سفیدی داشتم چشمای بازه سبزی دارم بینیم معمولی موهامم خرما بود بگی نگی شبیه مامانم بودم ازاینه دل کندم به سمته تختم رفتم و خودمو روش پرت کردم وبا نقشه های جورباجور برای لایلا دوباره بخواب رفتم نمیدونم چندساعت گذشت تاییدار شدم وای عجب خوابی بود توجام نشستم وا من چرا بامانتو خوابیدم با فکر کردن به یاد امروز صبح افتادم دوباره عصبی شدم گوشیمو برداشتم ساعت ۱۰:۰۰ ظهر بود به لایلا زنگ زدم باسومین بوق گوشیرو برداشت سلام عشقم خوبی تودلم گفتم امروزیک بلای بسرت بیارم لایلا بااین که امروز صبح بامن شوخی کردی ولی بازم ازت ممنونم امم لیلای امروز حال داری بریم دوردور تودلم دعا میکردم فقط قبول کنه اخجون قبول کرد بادستای خودش حکمشو صادر کرد باکلی حرف بلخره گوشیرو قطع کردم روتختم ایستادم باسوت ودست مشغول

شدم بعد این که صدای مامانو شنیدم بخودم امدم ازروتخت پایین امدم وبه سمتة دراتاقم رفتم وازاتاق خارج شدم وبه سمتة دستشوری رفتم.....

داشتم به سمت دستشوری میرفتم که صدای مامانو شنیدم...

ایدا.. دختر توهنوز لباساتو عوض نکردی؟؟..

من.. بخودم نگاه کردم اره مامان حال نداشتم عوضشون کنم..

ایدا.. برو برو مبینا برو عوضش کن..

من.. مامان حالا بزارش بیخی دیگه اوه اوه چشمای مادر وحشی شدن بیتریت مادرت ها .وحشی چیه ازفکر بیرون امدم باشه مامان دعوا که زدن نداره بوس کردن داره بهش نگاه کردم اممم یعنی همون زدن داره اره همون..

ایدا . این چرتو پرتا چیه دختر برو عوض کن اون مانورو توفکر رفتم این دختر اخلاقش چقد شبیه منه .ی.لحظه خندم گرفت خداکنه مثل من نباشه ولی متاسفانه مثله منه لبخندم عمیق تر شد به مبینا نگاه کردم وا این دختر کجا رفت...

من. ای بابا مامانم تو یک عالمه دیگه درحاله سفره کجا میتونه باشه تو عالمه باباس دیگه بهتره برگردم به اتاقم تامامان منو با دیوار یکی نکرده هوف به سمتة اتاقم رفتم مانومو دراوردم روزمین انداختمش شلختم دیگه بزار بعد جمعش میکنم بایک تابو ی نیم شلواری امدم بیرون هرچند بابا ازاین کارم خوشش نییاد ولی وقتی مامان بهش نگاه میکنه اصلا میرن توخیال خودشون منه بدبختم فقط نظاره گرم شانس نداریم ها اگه ی روزی عقده ای شدم همش تقصیره این دونفره هی خدا دوباره باید این راه طولانی برم خاک توسرت مبینا همش دوقدم راه ها بعد میگی طولانی به سمتة دستشوری رفتم مامان اینجا نبود حتما دوباره تواتاقشه داره باعشق لایو میترکونه کاره هرروزشونه هوم دستو صورتو شستم به سمتة اشپز خونه رفتم وصبحونمو باولع خوردم داشتم میخوردم که مامان گفت یواش بخور منم ازترسم لقمه تو گلوم پرید باضربه

ہای مامان نفسم برگشت وای از صبح بدشانسی به سرم امده مامان ترسیدم سرفه ی کردم از جام بلند شدم کہ دوباره صدای مامانو شنیدم....

..ایدا، وا مینا تو کہ چیزی نخوردی کجا؟؟

..من، تودلم گفتم همین دیگہ از صبح دارم از همجا میخورم دماغم کہ ناکار شد الانم داشتم باعزرائل سلام علیک میکردم کہ تحویل نگرفت منو باشوت فرستاد این دنیا از فکر بیرون امدم گفتم نہ مامان سیر شدم ممنون امروز بالیلا میرم دور دور شاید دیر پیام بوس عشقم اوہ ببخشید نمیدونستم ببارضا عشقتونہ مارو عف کنین خواست منو بز نہ کہ بادو از ایشیزخونہ بیرون رفتم باخندہ بہ اتاقم رفتم خب حالا چی پیوشم امم وای من ہمیشہ باانتخاب لباسم مشکل داشتم برعکس مامانم بودم ہوف یک مانتوی سبز کہ یک زنجیرہ طلای باہاش میخورد باجیبای زیب دار بزرگ خوبہ اینو انتخاب میکنم بہترہ مثل مامان لباسمو ست پیوشم ساپورت سبز باشالہ سبز خوبہ بہم میان ارایش کہ لازم ندارم فقط ی روژہ لبہ جیگری زدم وبایک خطہ چشم موہامم باز گذاشتم خب عالی شدم یک لبخندہ شیطانی زدم وکشوی میزہ عسلیمو باز کردم ویک سوسکہ پلاستیکی چندش اور دراوردم وتودستام گرفتمش بہش نگاہ کردم لیلا منتظرہ حملہ ی قلبیت باش

بہ اینہ بخودم نگاہ کردم گفتم کسی کہ منو سرکار میزارہ باید بدونہ بی جواب نمیزارمش لبخندی زدمو سوسکہ پلاستیکی رو توجیبم گذاشتم کیفمو برداشتم وازاتاق بیرون رفتم باصدای بلند گفتم مامی بای من رفتم دیگہ صدای مامانو نشنیدم ازخونہ بیرون امدم بہ سمتہ ماشینم رفتم وسوارش شدم موسیقی روبلند کردم پیش بسوی مردم ازاری بلند خندیدم باماشین ویراژویراژ میرفتم خیلی حال میداد وای اگہ بابام بفہمہ اینجوری ماشینو میرونم منو میکشہ بیخیال فعلا کہ کسی نمیفہمہ وای چہ کیفی میداد بلخرہ بخونہ لیلا رسیدم تک زنگ زدم کہ دیدم دارہ گوشیشو تکون میدہ وبہ سمتم میاد ارہ لبخند بزن ی بلای بسرت بیارم از فکر بیرون امدم کہ لیلا سوارہ ماشینم شد .سلام..

..لیلا، سلام مینا خوبی عشقم..

..من، من ارہ توپہ توپم بالبخند بہش نگاہ میکردم..

..لیلا، مینا چیزہ من امروز صبح فقط خواستم بخندیم همین...

---

من. بخندیم یا بخندی؟؟.

---

لیلا. چه فرقی میکنه مهم نیته منم نیتم توهم بخندی..

---

من. نیت هه باشه منم ی بلای بسرت بیارم بعد بگم نیته از فکر ادمم بیرون باشه حالا که نیتتو خیر بود منم تورو به یک بستنی خوشمزه دعوتت میکنم چطوره؟!

---

..لیلا. وای دمت گرم مینا چندروزه دلم میخواست بستنی بخورم مرسی..

---

من. پس عالی شد بزن بریم دوباره زیگزاگی میروندم بدبخت لیلا به صندلی چسبیده بود این اولیسه سرعتمو تندتر کردم که جیغ این روانی گوشمو کر کرد مجبور شدم اهسته برم چه مرگته گوشم پاره شد..

---

لیلا. جونه لیلا ارومتر برون اینجوری میتروسم توکه میدونی من چقد ترسوهستم...

---

من. اره یادم نبود ببخش باز تودلم حرف زدم از این گذشتم ولی از اون یکی نقشم نمیگذرم باید بفهمه نباید مینارو سرکار گذاشت بلخره به رستوران رسیدیم ماشینو ی جا پارک کردم وباهم داخله رستوران شدیم همه اولش به مانگه کردن بعد به حرفشون ادامه دادن باچشمام دنباله میز خالی میگشتم که دیدم تاوان گوشه میز خالیه دسته لیلا رو گرفتم به سمت اون میزه خالی رفتیم وروش نشستیم جای بدی نبود شیک بود یک گارسون به سمتون امد....

---

- گارسون. ببخشین چی میل دارین؟!

---

من. دوتا بستنی یکی شکولاتی واون یکی وانیلی مرسی . وقتی رفت صفارشو بیاره به لیلا نگاه کردم حواسش به من نبود باگوشیش ورمیرفت حتما دوست پسره جدیدش این دختر هیچ وقت خسته نمیشه برعکسه من ازجنس مذکر متنفرم خیلی خب وقتشه نقشمو عملی کنم خواستم سوسکو بندازم روش ولی گارسن امد بستنی رو رومیز گذاشتو رفت به لیلا نگاه کردم هنوز سرش توگوشیش بود یفکره دیگه ای کردم سوسکو توبستنیش زاشتم وبهش نگاه میکردم خودم مشغوله خوردنه بستنی شدم که دیدم دستشو بدونه نگاه کردن به بستنی بردو قاشق بستنی رو برداشت وبه سمته دهنش برد که ی نگاه به قاشق سوسکی کرد چنان جیغی کشید که گوشه همه کر شد ...

چنان جیغی کشید که گوشه همه روکرکرد منم دستام توگوشم گذاشته بودم چشممام بسته بود ی لبخند رولبم بود دیگه صدای نیومد یک چشممو باز کردم به همه اطراف نگاه کردم دیدم لیلا باخشم بهم ذول زده نه فقط لیلا بلکه همه بهم نگاه میکردن وا چرا همه به من ذول زدن چقداین خنگن لیلا جیغ زد نه من اون یکی چشمموم باز کردم الان همه واضح شدن درست بهشون نگاه کردم دیدم به من نگاه نمیکنن به پشت سریم نگاه میکنن پس من خنگ بودم نه اینا به پشت سر نگاه کردم دیدم ی پسره خوشتیپ تمام صورتش پره بستنی موهای خوشکلشم بستنی شده به دستام نگاه کردم وا بستنی من کو به زمین نگاه کردم چیزی نبود جز یک ظرفه بستنی خالی که روی کفش این اقا افتاده بود محاسباتم درست نیست من داشتم بستنی میخوردم ظرفش کو پس به میز نگاه کردم ظرفه لیلا بود فقط ظرفه من نیست پس نتیجه میگیریم ظرفم روی پای این اقا افتاده دیگه هوراااا مسئله حل شد اینارو بلند باخودم میگفتم همه هم به حرفام گوش میدادن خاک بسرم خودم گوره خودمو کندم سرمو بالا اوردم ورومو به سمته این پسره انگار از دماغ فیل افتاد کردم گفتم امم چیزه من خسارت بستنیمو میخوام چنان چشماشو گرد کرد که داشتم به غلط کردن می افتادم اخه چشماش شبیه ادمای جنی شده بود قرمز شده بودن بادادش به لیلا چسبیدم وای مامان حلالم کن عزرائیل کناره دخترت ایستاده داره جونشو میگیره باحرفی که شنیدم مغزم سوت کشید .چی ..

نیمه. داخل رستوران شدم به رسول گفتم یک لیوان اب بیار حوصله نداشتم به اتاقم برم همونجا داخل رستوران کناره دوتا دختر چندتا میز خالی بود منم نمیدونم چم شده بود حال خوب نبود همونجا نشستم که باجیغ یکی از همون دخترا رو هوا پریدم ولی اون دختر کناریش ظرف بستنی روازترس پشت سرش انداخت وگوشاشو گرفت بستنی هم روصورتم افتاده بود همه لباسمو به گند کشید دختر روانی خوب شد گفتم ظرفایک با ر مصرف باشن چون نظره مشتریا بود که بتونن ظرفارو باخودشون ببرن اینقد عصبانی بودم که دادزدم بسه خانم گوشمون کرکردی بااین حرفم خفه خون گرفت میخواستم پیام سمتش که دیدم این دختر بلند شد وبا خودش حرف میزد یعنی اینم دیونه تراز اون یکی بود به من ینگاهی انداخت وبعده زمین نگاه کردوشروع کرد به محاسبات که چجوری بستنی روی من ریخته به حرفاش توجه کردم داشت

بلند باخودش حرف میزدی هو بلند دادزد مسئله حل شد هوراا بعد بخودش امد باحرفی که زدی بیشتر عصبانیم کرد خیلی دختره پروی بود بستنی روروی من ریخته خجالت نمیکشه بااین حال خسارت بستنیشو ازمن میخواست منم مثل خودش گفتم یازمین اینجارو طی میکشی یانمیزارم ازاینجا بری البته اگه تمیز کنی زودتر میتونی ازاینجا بری باجیغش یک انگشتمو تو گوشم فرو کردم عجب صدای دارن این موجودات....

من. منم باداد گفتم پسره روانی عمران من اینجارو تمیز کنم..

نیما. ببین دختر کوچولو من بهت فرصت دادم اما تونخواستی به همه نگاه کردم دستامو بهم میزدم گفتم همه بیرون اینجا تعطیله نمیخوام کسی اینجا بمونه همه داشتن میرفتن این دختر دیونه هم داشت میرفت که استین مانتوشو گرفتم....

استینشو گرفتم تاهمه برن دوستش داشت باترس بهش نگاه میکرد که گفتم بیرون زود تاینو گفتم زود فلنگو بست نچ نچ عجب دوستی دوستشو تنها گذاشت خیلی خب کسی دیگه ای نبود همه رفته بودن من خیلی وسواسیم اینم زده همه بستنیشو رومن خالی کرده داشت تقلا میکرد سریع بایک حرکت اونو به عقب هول دادم یواش هولش دادم ولی نمیدونم چرا این دختر روزمین پرت شده مینجور داشتم نگاهش میکردم داشت پاشو ماساژ میداد از فرصت استفاده کردم و دره رستورانو قفل کردم کلیدارو هم توجیبیم گذاشتم رو صندلی نشستم و این پامو رواون پام گذاشتم و بانگشت به طی اشاره کردم شروع کن باپز خند نگاهش میکردم ولی مگه تکون میخورد...

من. بیشعور منو روزمین پرت کرد حیف به حرف مامان گوش ندادم ی کلاس کاراتی تکواندوی چیزی برم اخ مینا اگه این کلاسارو رفته بودی الان این دیونه زنجیره ای رو رودیوار اویزونش میکردی هی خدا توکه میدونی عمر از کسی دستور بگیرم پس همینجا میشینم تا زیر پام جنگل امازون سبز شه کور خوندی ببینیم کی میتونه دَوم بیاره هه عمرا بتونی دوم بیاری ی کاری میکنم خودت منو از این رستوران شوت کنی و خودت این رستوران رو طی بکشی از فکر بیرون امدم همینجور روزمین نشستنه بودم ای بابا اینم ازمن بدتر بود یک ساعت نشستم منم که دیونه محاله ی جا بشینم هوف حوصلم داره سرمیره به این خوشکل پسر نگاه کردم که دیدم بروبربه من نگاه میکنه شیطونه میگه ی بستنی دیگه رواون صورتش نقاشی کنم از فکر بیرون امدم گفتم زود درو باز کن برم من خدمت کارت نیستم گرفتی عجا چه ریلکسه ها مامانی کجای که منو از این دیونه نجاتم بدی کلا خوشکل بود ولی چشاش الان خونی بادستام بازی کردم مینا فکر کن چه نقشه ای باید بکشی اهان بلند شدم و مانتوی خاکی شدمو تکون دادم فقط کمی روزمین بستنی ریخته شده بود اگه بخوام این تیکه رومفتی تمیز کنم این روانی برندس بالبختد ازش رد شدم و به طی نگاه کردم اینجارو روسرت خراب میکنم طی رو برداشتم ی

سطلی هم همراهش بود گفتم اینو کجا پر کنم بادت به اشپز خونه اشاره کرد ای بمیر نسلت منقرض شه به سمت اشپز خونه رفتم وای روغن اینجاس براهمین باترس تمام روغنارو توسطل خالی کردم وازاشپز خونه بیرون امد طی روتوسطل گذاشتم واونو دراوردم وبیع چندش اورشده بود اینم چشماشو بسته اخجون بهترین فرصته همه جارو روغنی کردم وای چه کثیف شده بالبخند پیروزمند به همجای رستوران نگاه کردم که دیدم این پسره بادهن باز به همجا نگاه میکنه ایول فکت افتاد نه باعبرده ای که کشید روحم ازجسمم جداشدو روسقف اویزون شد.....

---

نیمه.. بلخره تصمیم گرفت اینجارو تمیز کنه چشممو بستم تا این دختره رونبینم نمیدونم چندساعت بود که حس کردم کارش تموم شد پیروز مندانه به همجا نگاه کردم دهنم ازکاری که کرده باز شد باعصبانیت شدید دادزدم چه بلای بسره رستوران آوردی دختره احمق زود.....

زود دوباره اینجارو تمیز کن فکردی باکارت میتونی ازدستم فرار کنی شده تاشب میزارمت اینجا کارکنی تا اینجارو برق بندازی الانم برو دوباره کارتو شروع کن تا نزدم ناکارت کردم زود باش اینارو باداد میگفتم دیگه برام مهم نبود این دختره سخته کنه یانه من رو کارام حساسم دستامو با عصبانیت به موهام کشیدم دوباره به سمتش برگشتم من میرم وای بحالت اینجارو تمیز نکرده باشی کل خسارته مشتریای چند ساعتو ازت میگیرم فهمیدی به سمته دررفتم وکلیدودراوردم درو باز کردم وخارج شدم ازپشت دروروش قفل کردم وبه سمته خونم حرکت کردم تااین لباسای کثیفمو عوض کنم حالم دیگه داشت از این لباسای کثیف بهم میخورده سریع ماشینو میروندم تا به خونم رسیدم باعصبانیت دروباز کردم وبه سمته اتاقم رفتم لباسای تمیزمو ازکمد دراوردم وبه سمت حموم حرکت کردم دیگه تحمل نداشتم بستنی روی موهام داشت اذیتم میکرد سریع داخل حمام شدم.....

---

من.. اه بیشعور اشغال من پیام رستوراننتو تمیز کنم اینقد با دره قفل شده ور رفتم ای بابا چجوری بازش کنم داشتم میمردم عمران اینجارو تمیز کنم اصلا توکنم نمیره من خودمو اینجوری تصور کنم داشتم خفه میشدم هی اینور اونور میرفتم تا شاید یک دری پنجره ای بازی بینم هوف خدا مثل پرنده ای توقفس بودم که میخواد هرچی زودتر خودشو ازاین قفس ازاد کنه به اشپز خونه رفتم خدایا اینجا درپشتی هست بادو به سمتش رفتم واونو باز کردم وای ازادی خدایا شکره ازاد شدم سریع ازکوچه باریک امدم بیرون ماشینم اونوره خیابون بود بادو به سمتش رفتم حسه کسیوداشتم که از زندان فرار کرده بودوای ازترس داشتم سخته میکردهم باهزار بدبختی خودمو به خونه رسوندم وباسرعت به اتاقم پناه اوردم وای الان میتونم راحت نفس بکشم خودمو روتخت پرت کردم وبه سقف نگاه کردم لبخندی زدم حالا اگه بیینه من نیستم حتما سخته میکنه لبخندم پرنگ تر شد قیافش باحال میشه وای بهترین فرصت ازدستم رفت سوژی خوبی میشد بالبخندعصبانیتشو تصور کردم کم



کم لبخندم تبدیل به قهه شد باصدای موبایلم ساکت شدم به صفحه نگاه کردم ای نامرد همه بدبختیم بخاطر توبود  
دکمه روزدم.. الوو بنال...

—  
—  
لیلا کوفت توادم نمیشی بنال چیه زودبگو پیشد؟؟

—  
من. هیچی بابا از دستش فرار کردم ولی قبل از فرار رستورانشو روغنی کردم همچی روموبه مو برای لیلا تعریف کردم کلی  
هم بهش خندیدیم باتمام شونده حرفامون گوشه رو روی تخت زاشتم ولباسمو بایک تاب وساپرت عوض کردم از اتاقم  
بیرون امدم.....

—  
..نیمه.وقتی حموم کردم سریع لباسمو پوشیدم وازخونه زدم بیرون ترسیدم تنهای بلای سرش بیاد باسرعت رانندگی میکردم  
بلخره به رستوران رسیدم از ماشین پیاده شدم وبه دره رستوران رسیدم وکلیدوچرخوندم داخل رستوران شدم یعنی هنوز  
تمیز نکرده؟؟ دنباش گشتم نبود دره پشتی باز بود همه میزارو باپاهام شوت میکردم لعنتی دررفته اه اه پیدات میکنم...  
خیلی عصبی بودم عصبانیتمو روی میزا خالی کردم دختری احمق بلخره بهم میرسیم....

—  
من. از اتاقم بیرون امدم صدای لای ترکوندن بابا مامانو شنیدم اروم به سمتشون رفتم اوه اوه همدیگرو بغل کردن به چشمای  
هم ذول زدن دیدم اینجوری همیشه یک سرفه ی مصلحتی کردم که بابارضا بااخم بهم نگاه کرد سریع گفتم بگونه خودم  
چیزی ندیدم بااین حرفم مامان ایدا زد زیر خنده باباهم اخمش تبدیل به خنده شد منم مثل بچه های معصوم خودمو نشون  
دادم وییی بابارضا داره میاد منو بزنه...

—  
رضا. گوشه مینارو گرفتم گفتم دیگه نیبم اینجوری بیای میخواستم بخندم ولی این دخترمو من میشناسم لنگه مادرشه  
ولی دلم نیومد اذیتش کنم قیافش شبیه ایدا بود بایک حرکت بغلش کردم من این مادرودختر و باعشق میپرستیدم....

—  
من. وای خدا گوشم درد گرفت ولی بعدش بابام از دلم دراورد و بگلم کرد میگم چرا مامان همش توبغله بابامه نگوعاشق  
جای گرمی که بابام براش آماده میکرد بود هرچند دلم نیومدم از بغله بابا جداشم ولی به مامان نگاه کردم اوه فکر کنم

حسودیش شد بهتره زودتر برم تا مامان منو نکشته بابارو بوس کردم به مامان نگاه کردم گفتم مامان این جای شماست به بابا اشاره کردم که بابا بلند خندید مامانم داشت قرمز میشد منم دیدم اوضاع خیطه الفرار باشنیدن صدای مامان من به اتاقم پناه اوردم ازدور صدای عصبی مامانو میشنیدم وای برام خطو نشون میکشید هی میگفت فقط دستم بهت نرسه باخنده به سمت کتاب درسیم رفتم وقتی سوالارو دیدم خندم تبدیل به اخم شد خدایا این چه سوالای مینویسن خدایش خودشون این سوالارو میفهمن هوف بابدختی مشغوله خوندن جزوه شدم وای خیلی خستم به ساعت نگاه کردم ساعت هفته شبه حوصله نداشتم شام بخورم براهمین به سمت تخته رفتم با فکر به خواب رفتم دیگه نفهمیدم چی شد.. صدای موبایلم گوشمو کر کرد بایک چشم بسته به صفحه موبایل نگاه کردم لیلا بود دکمه روزدم الووو..

---

لیلا. وای توهنوز خوابی زودباش بیدارشو دارم میام زودباش مینا بخدا پنج دقیقه معظم کنی همونجا قالت میزارم هالا خدافظ.

---

..من. ای بابا اول صبحی باید صدای کلاغ بشنوم شانس ندارم غرغرزان از تخته دل کندم و پایین امدم به سمت در رفتم ولی نمیدونم چی شد خوردم بهش اخ اخ پیشونیم همینجور پیشونیمو ماساژ میدادم به سمت دستشوری رفتم سریع دستو صورتو تموشستم بادو ازدست شوری بیرون رفتم سره راه نزدیک بود روزمین لیز بخورم ولی خوشبختانه تعادلمو کنترول کردم به سمت اتاقم پرواز کردم بدون معطلی لباسمو پوشیدم خلاصه رکورده سرعتو شکستم و از اتاق بیرون رفتم مامان داشت برابابا لقمه درست میکرد که من بایک حرکت از دستش قاپیدمش به غرغرای مامان گوش ندادم وبه در خروجی رفتم الانم کناره این کلاغ نشستم چقد حرف میزد وای سرم رفت به سمت کلاس رفتم روی صندلیم نشستم به خبری که شنیدم فکر کردم اخجون استادمون به شهر دیگه ای رفته بادست سوت بلند شدم غر میدادم بچه هاهم بامن همراهی کردن خیلی حال میداد ولی نمیدونم چرا یهو همه موادب شدن و سر جاشون نشستن باسرفه ی یک نفر به در نگاه کردم نه.....

نه بدبخت شدم رفت این اینجا چکار میکنه مامانی این عزرائیل کارو زندگی نداره همش دنباله منه الان کجا فرار کنم این که کناره درباچشمای گرد شده ودهنه باز بهم ذول زده خدا خودت رحم کن خدا بجان خودم دیگه واسه رفتن استاد بیاتی نمیرقصم فقط اینو از اینجا ببر با شنیدن صدای ترسناک این اقا خوشتیپه بخودم امدم...

---

ای بابا ازم خواستن پیام اینجا به بچه ها درس بدم نمیتونستم قبول نکنم تورودرواسی قرار گرفتم مجبور شدم قبول کنم داخله دانشگاه شدم وای صدای جیغو دست از کلاسه جدیدم می امد نفسی گرفتم ووارده کلاس شدم وقتی بچه های کلاس منو دیدن فوری سر جاشون نشستن فقط هنگه این دختر خانمی که پشتش به من بودم داشت غر میداد ماته رقصیدنش

بودم ولی دیدم از کارش دست برداشت منم یک سرفه ای کردم که بزارم بخودش بیاد وقتی چرخید مخم سوت کشید دوباره یاده اون اتفاق شدم عصبی شدم ولی باید تحمل میکردم این اولین روزه بدبختیم بود باید به این دیونه خانم درس بدم توفکر رفتم چنان کلاس جهنمی برات بسازم که خودت از اینجا میزاری میری بخودم ادمم باصدای محکمی گفتم بفرما بشینید که باترس زود رفت سرجاش نشست زیر چشمی بهش نگاه میکردم به همه بچه ها نگاه کردم و خودمو معرفی کردم بنده آقای سهرابی هستم قبل از این که یکی یکی خودتونو معرفی کنید بزارین یک چیزای روبرای شما روشن کنم من روکارم خیلی حساسم و برای خودم قانونی دارم 1. دیر آمدن به کلاس 2. شلوغی تو کلاس 3. بی نظمی و حرفه اضافه نباشه خب حالا یکی یکی معرفی کنید بچه های کلاس یکی یکی خودتونو معرفی کردن جز یک نفر که توفکر بود لبشم انگار حرف میزد بلند گفتم وحواس پرتی تو کلاس نباشه با این دادم بخودش امد و خودشو معرفی کرد دختره خل دیونه بلخره فهمیدم فامیلش سپهری هست پز خند زدم و به سمت تخته رفتم و شروع کردم به درس دادن.....

من. برامن قانون میزاره داشتم باخودم حرف میزدمو فوشش میدادم که با داداش قلبم ایستاد بهش نگاه کردم و خودمو معرفی کردم که با پز خند بهم نگاه کرد و رفت پای تخته عصبی شدم این پز خندش معنی داشت هه پسر حساس افرین دیگه مجبور نیستم خیلی فکر کنم تا نکته ضعف تو پیدا کنم خودت خودت خودت لودادی لبخندی زدم آقای سهرابی کارت تمومه بدبختیات داره شروع میشه بهتر بیشتر روی نقشه هام کار کنم یک نقشه ای برات بکشم که خودت بگی تا عمر دارم دیگه استاد نمیشم از فکر بیرون ادمم و به درسش گوش میدادم نمیخواستم دوباره جلوش سوتی بدم بلخره درسش تموم شد همه داشتن میرفتن منم خودمو بینشون قایم کردم تا زود تر فرار کنم ولی از شاناس بدم منو دید و صدام زد.....

اه داشتم فرار میکردم ها فقط دو قدم مونده بود به سمتش برگشتم خودمو عادی نشون دادم دوستام داشتن نگاه میکردن ولی باصدای آقای سهرابی همه رفتن بیرون فقط منه بدبخت موندم با ترس بهش ذول زدم نکنه میخواد امروز انتقامشو بگیره...

نیما. از عمد بهش ذول زدم تا یکم حرصش بدم بهش گفتم هیچی الان میتونی بری اخیش صورتش داره قرمز میشه با پز خند ازش رد شدم و از کلاس بیرون رفتم من تورو ادمت میکنم دختر روانی با فکر به راهم ادامه دادم من باید برای این دختر نقشه بکشم این دختر باید ازش ترسید نباید دسته کمش گرفت باخستگی زیاد بلخره به خونه رفتم وای اول کاریم چقد خسته شدم از این وررستوران از اینورم درس دادن به این بچه ها باخستگی داخله حموم رفتم ربع ساعت حموم کردم واز حموم بیرون ادمم باهوله داشتم موهامو خشک میکردم همینجور که موهامو خشک میکردم ی چای درست کردم وروی میل لم دادم هوله رو دوره گردنم گذاشتم و دستامو باز کردم وروی میل تکیه دادم سرمو به سمت بالا کردم چشممام بستم به نقشه ی که برای این دختر باید بکشم فکر کردم.....

..من. بیشعور منو سرکار میزاری دارم برات باعصابیت از کلاس بیرون رفتم باعصابیت رانندگی میکردم بابدبختی به خونه رسیدم باعصابیت از مامان رد شدم وبه اتاقم رفتم باعصابیت کیفمو پرت کردم منو مسخره میکنی خیلی خب منم تورو مسخره ی همه عالموادم میکنم حالا بین کی گفتم هنوز عصبی بودم بامشت به بالشتام ضربه میزدم اینقد زدم تا خالی شدم هوف خدا باورکن میخواستم ادم خوبی باشم ولی این بدنت نمیزاره حالشو میگیرم بلخره عصبانیتتم برطرف شد لباسامو عوض کردم از اتاق بیرون رفتم مامان داشت اشپزی میکرد ی سیبی از یخچال دراوردم مامانم چپ چپ بهم نگاه میکرد...

ایدا.. چته چرا اینجوری پکری ???

من. هیچی یکی امروز رواعصابم راه رفت ولی ی روزی حالشو میگرم سیبو باعصابیت گاز گرفتم وباخودم دوباره نقشه کشیدم با فکر از اشپز خونه بیرون رفتم توحال نشستم به TV نگاه کردم ولی حواسم اینجا نبود وقتی بخودم ادمم دیدم کناره بابامان دارم شام میخورم وای زمان کی گذشت اینقد به این استاد فکر کرده بودم سردرد گرفتم یک قرصی خوردم وبه سمتہ اتاقم رفتم وخودمو روی تخت پرت کردم وبه خواب رفتم....

...نیما..داشتم چایمو میخوردم چای به دست کناره پنجره ایستادم وبه فکر رفتم باید به حسابای رستورانم برسیم ولی فکره انتقام از این دختره از ذهنم نمیرفت بایی حالی لیوان چای رو تواشپز خونه گذاشتم و بیرون ادمم حوصله نداشتم شام بخورم به سمتہ اتاقم رفتم وروتختم لم دادم چنددقیقه ای به سقف خیره شده بودم کم کم چشمم بسته شد دیگه نفهمیدم چی شد...

من. باصدای ساعت مبالغه بیدار شدم اه باز این خروس بی محل صداش درامد باچشمای بسته گوشیمو خاموش کردم خواستم دوباره بخوابم ولی دیگه حسش نبود مجبور شدم بیدارشم روتختم سیخ نشستم به اطرافم نگاه کردم وای چقد سرم گیج میره بلندشدم وازتختم پایین ادمم ازاینه رد شدم ولی یک لحظه ترسیدم به اطرافم نگاه کردم حس کردم جن دیدم کسی تواتاقم نبود شک کردم پس من تازه کیو دیدم؟؟دوباره برگشتم و.رد شدم به اینه نگاه کردم وای خدا ازخودم ترسیدم موهام بهم ریخته بود انگار مثل این فیلم وحشیا که ازقبردرمیاد بودم خداروشکر شوهر نداشتم وگرنه اگه منو اینجور میدید حتما بیوه میشدم از حرفم خندم گرفت بالبخت به سمتہ دستشوری رفتم ودستو صورتمو شستم ازدستشوری بیرون امد به سمتہ اشپز خونه رفتم کسی توش نبود فقط صبحونه روی میز چیده شده بود روی میز نشستم ومشغوله خوردنه صبحونه شدم البتہ ازوقته صبحونه گذشته بود الان وقته نهار بود کسی توخونه نبود مامان مثل همیشه سرکارش

بود باباهم سرکار بود منم برای این که حوصلم سر نره بادوستام میرم دور دور گاهی وقتاهم چندتا کلاس تفریحی میرفتم حسش نبود کلاس نقاشی برم بیشتر دوستداشتم باماشین دور دور کنم هی خدا بازم شکر ت کاش یکی رو پیدا میکردم که مثل بابارضاباشه همیشه به عشق مامان بابام حسودیم میشد نامردا منو باکاراشون عقده ای کردن از میزبلندشدم وبه سمته اتاقم رفتم لباسامو از کمده دراوردم وبه حموم رفتم نیم ساعت دوش گرفتم و بیرون امدم اخیش الان احساس سبکی میکنم داشتم موهامو شونه میزدم که مایلیم زنگ خورد به سمتش رفتم لیلا بود.. الوو

—  
لیلا.. الو سلام مبی..

—  
من. کوفتو مبی چندبار گفتم اینجوری صدام نزن..

—  
لیلا. اه بیخیال بابا حوصلم سررفته میای دور دور کنیم؟؟!

—  
من. هوم منم حوصلم سررفته باشه میام فقط من پیام دنبالت یاتومیای؟!..

—  
لیلا. من که ماشینمو دادم تعمیرگاه خودت بیا بوس بوس برم آماده شم فعلا خدافظ..

—  
من. خدافظ گوشيرو رومیز گذاشتم وبه کارم ادامه دادم ارایش همیشگی کردم ولباسامو پوشیدم یک مانتوی سیاه که دکمه های بزرگی بهش میخورد ویک زنجیر طلای دورش بود ویک ساپورته زنجیر طلای ویک شاله سیاه خب عالی شدم موبایلو توکیفم گذاشتم وکیفمو برداشتم از اتاقم بیرون رفتم کفشامو پوشیدم وبه سمته دره خروجی رفتم سواره ماشینه جیگریم شدم خب صدای سیستمو بالا اوردم وراهی خونه لیلا شدم ربع ساعت دمه درشون ترمز کردم بالبخدم سواره ماشینم شد.. سلام خوبی؟؟!

—  
لیلا. سلام اره خوبم زودباش اتیش کن بریم...

من. باشه پس محکم بشین وای باسرعت رانندگی میکردم هی زیگزاگی میرفتم توجای خلوتی رسیدیم گفتم چون خلوته بزار سرعتو بیشتر کنم ولی لایلا ترسیده بود بیخیال شدم داشتم میروندم که یک لحظه ترمز کردم شانس اوردم به ماشینش نزدم این دیگه از کدوم گوری ظاهر شد درست دیده نمیشد شیشه های ماشینش دودی بود باعصابانیت از ماشین پیاده شدم نزدیک بود ماشینه نازنینم بخاطره این موشه کورداغون بشه باعصابانیت دادزدم موشه کور پیاده شو بیینم منه ترسو چه به این حرفا از ماشینش پیاده شد خدایا غلط کردم...

خدایا غلط کردم این چراهمه جا هست نکنه واقعا روح یاعزرائیله خدایا ده تاصلوات میفرستم فقط بزار از شره این خلاص شم وهمچی خواب باشه ترسیده بودم ولی الکی خودمو پسره شجاع نشون میدادم باصدای که می لرزید گفتم عه استاد شما این میدونستم از ترسم بود ولی چه کنم وقته سیاست بود هرچی بود استادم بود وگرنه حالشو میگرفتم میترسیدم بهم نمره بد بده پس بهتره برم توکاره سیاست بعد به حسابش میرسم اممم. استاد واقعا شرمنده تقصیره من بود لبخندی زدم بدبخت باتعجب بهم نگاه میکرد حق داشت یک دقیقه پیش داشتم لات بازی درمی اوردم با فکر شیطانی توسرم سیاست بخرج میدادم کاری نداری استاد من دیرم شده باید برم به بیمارستان برسم اخه مادره دوستم توبیمارستانه بدونه این که حرفاشو بشنوم سریع فلنگو بستم واونو توهنگ گذاشتم سوار ماشین شدم باسرعت ماشنو از جاش کندم ولی توراها این لایلا اعصابمو بهم ریخت همش قهه قهه میزد کلافم کرد بود گفتم چه مرگته میخندی ????

..لایلا. خخخخ وای مینا خیلی قیافت خنده دار بود تو این حرفارو میزدی داشتم شاخ درمیوردم خخخخ وای نمردمو خانمو بادب دیدم باورکن فقط این مرد ادمت میکنه خخخ اخ مامان دل درد گرفتم خخخ هوف...

من. مرگ زهره مار به من میخندی فکردی اینقد خرم بدونه نقشه کارامو پیش ببرم فقط نگاه کن بعدا چجوری باکارام مریضش میکنم روانیش میکنم امروزو چون حال نداشتم ازش گذشتم جوری رفتار کردم که وقتی مخفیانه اذیتش کنم هیچ وقت بهم شک نکنه گرفتی. به لایلا نگاه کردم بادهن باز بهم ذول زده بود گفتم چته ???

لایلا. واقعا تودیگه کی هستی دختره عجب دختره شیطونی هستی ها...

..من..باپز خندبهبش نگاه کردم گفتم من که مثل تو خنگ نیستم همه چیزه من بابرنامس توفکر رفتم فقط تاپس فردا صبر کن براش نقشه های کشیدم که عمرا فکر کنه من اون نقشه هارو چیدم از فکر بیرون امدم ودوباره مشغوله دوردور زدنو اذیت کردنه پسرا شدیم.....

—  
نیمما.. برام عجیب بود این دختر تازه داشت لوتی حرف میزد خیابونو روسرش گذاشته بود یهو متحول شد ازاین روبه این روشد چه خانم باشخصیتی شد نه خوشم امدبلخره فهمید نباید بامرد جماعت در بی افته خیلی زوددربارش قضاوت کردم بنظر دختره خوبی شده پس بهتره بیخیاله انتقام شم هرچند سخته ولی قیافش معصوم شده بود دلم براش سوخت هی بیخیالش حالا یک بار اشتباه کرد منم بخشیدمش هوف توراه رستوران بودم دیگه این دختر ازذهنم بیرون کردم به حسابای رستوران مشغول شدم.....

نمیدونم چقد گذشت که احساسه گردن درد گرفتم باخستگی زیاد ازجام بلند شدم وازاتاق کارم بیرون امدم بقیه ی حسابارو به آقای مرادی سپردم توراه برگشت به خونه موسیقی ملایمی گذاشتم خوشبختانه جاده خلوت بود برای همین ربع ساعت دمه دره خونه رسیدم ماشینو توپارکینگ پارک کردم وداخله خونم شدم کلیدارو توجا کلیدی گذاشتمو به سمته اتاقم رفتم وازکمد لباسای تمیز دراوردم وراهی حموم شدم یک دوشه ده دقیقه ای گرفتم وازحموم بیرون امدم وای که چقد خستم نانداشتم دیگه راه برم بابی حالی به سمته اتاقم رفتم وخودمو روی تخت رها کردم وازخستگی زیاد به خواب عمیقی رفتم...

—  
..من.. وای چقد حال داد اینقد مردم ازاری کردیم وهمه پسرارو سرکار گذاشتیم که ازخنده دلدرد گرفته بودیم واقعا خیلی حال داد خیلی بهمون خوش گذشته بود وای که چقد دور دور کردیم به ساعت که نگاه کردم اه ازنهالم افتاد تازه به یاده بابا افتادم وای بدبخت شدم رفت سریع لیلارو به خونش رسوندم وخودمم راهی خونه شدم وقتی رسیدم چراغای خونه خاموش بودن وای پاورچین پاورچین راه میرفتم که صدای بابامو شنیدم وییی بدبخت شدم به بابا نگاه کردم داشت به سمته من میومد نمیدونم چرا روویبره رفتم سرمو پایین انداختم صداشو شنیدم گفت..

—  
..رضا.. تااین وقته شب کجبودی هان نمیگی دلواپست میشیم اون گوشیتو چرا جواب نمیدی؟؟..

—  
..من.. ببخش بابای گوشیم شارژ نداشت لمبو گاز گرفتم دوباره سرمو پایین انداختم....

رضا. اخه دخترم اینوقته شب دختر باید بیرون باشه؟؟ تاچند دقیقه پیش مادرت ازنگرانی داشت میمرد بزور بهش گفتم بره استراحت کنه به مبینا نگاه کردم دلم واسه دختره خوشکلم سوخت داشت مثله گنجیشک میلرزید فکرکنم زیاده روی کردم بازوهای ظریفشو گرفتم گفتم دیگه بخونه دیر نیا باشه باسرتکوندن بهم جواب داد اونو بغل کردم وقتی ازبغلم بیرون کشیدمش پیشونیشو بوسیدم خداروشکر که سالمی عزیزم بالبخند بهش شبخیر گفتم وازپیشش رفتم....

---

من. وای خدا بخیر گذشت باخوشحای به سمته اتاقم رفتم ازکارم شرمنده بودم ولی چه میشه کرد زمان ازدستم دررفته بود باخستگی زیاد داخله اتاقم رفتم ولباسامو دراوردم وروی زمین پرت کردم خب حوصله ندارم جمعشون کنم چه کنم شلختو بینظم بیخیال بعد جمع میکنم فعلا خستم به تختم نگاه کردم وروش پریدم نمیدونم چقد گذشت که بخواب رفتم...

---

نیما. خیلی حال میده اول صبحی ورزش کنی داشتم ورزش میکردم وبه کسانی که شلخته بودن فکر کردم حالم ازادمای خوابالو شلخته بهم میخوره اصلا فکر دن بهشون اعصابمو خراب میکنه وای بیخیالش بادو به سمته خونه رفتم.....

---

بادو به سمته خونه رفتم هوف به نفس نفس افتاده بودم بلخره رسیدم وای خداخیلی خسته شدم فوری داخله خونه شدم ولباسای ورزشی رو دراوردم وتوسبده لباسای چرکین انداختم ربع ساعت دوش گرفتم وازحموم بیرون امدم یک لیوان اب خوردم وروی میز نشستم به موبایلم نگاه کردم چیزی توش نبود بجز مسکال تبلیغاتی بیخیالش شدم خیلی خب امروز باید برم کلاس به ساعت نگاه کردم دوساعت دیگه باید برم باقای مرادی زنگ زدم گفتم امروز شاید نیام خودت به کارا برس لباسمو پوشیدم وبه سمته دانشگاه حرکت کردم زودتر برم بهتر من هیچ وقت دوست نداشتم دیرجای برم خیلی خب بلخره به دانشگاه رسیدم به سمته کلاسم داشتم میرفتم که ی دختر بهم برخوردکرد...

---

من. اه بازم دانشگاه امروز حوصله نداشتم خیلی پکر بودم نمیدونم چرا خلم دیگه همه کارام بی معنیه هی خدا شفاعتمو ازتو میخوام...

---

لیلا. الهی آمین خخخخ.

---

من. خاک تو سرم توچرا گوش وایستادی؟؟..



لیلا، واقعا خلی توماشینه من بلند دعا میکنی میخوای نشنوم خخخ نه جدی جدی دیونه ای...

من، کوفت دیونه خودتی زودبیا بریم کلاس وگرنه این پسره مارو میکشه بابی حالی ازماشین پیاده شدم هی خدا امروز چم شده مریض که نشدم پس چم شده همینجور باخودم حرف میزدم که این لیلا استین ماتومو باخودش میکشه ای بابا ولمکن دیونه مثله بچه ها داری استینمو میکشی ای بابا اعصاب ندارم لیلا مزمن همینجا خوردت میکنم اونوقت این استادمون باخاکندازش میاد جمعت میکنه اخه خیلی وسواسیه خخخخخ میترسه کفشاش ناراحت بشن که کثیف شدن بااین حرفم واقعاخندم گرفت به لیلا نگاه کردم داشت ازعصبانیت منفجر میشد ویییی اوضاع خطریه بادو به سمته کلاس رفتم خندم تا سره دانشگاه شنیده میشد به پشت سرم نگاه کردم فقط یک پارچه قرمز کم بود لیلا خیلی وحشی شده بودبازم میخندیدم خواستم به جلو نگاه کنم که نمیدونم چی شد یک متر به عقب پرت شدم ای ننه ای بابادماغم ای کمرم ای تمامه تنم کبود شده چشما بسته بود. ای بمیرین که اینجادیوار گذاشتین ای توروحتون خواستم بازم فوش بدم ولی گفتم واسه من اف داره یک چشممو باز کردم چراهمه مردم برعکسن اون چشمموباز کردم یا ابلفضل یاخدا چرااستاد برعکسه لیلارودیدم که گفت بلند شو دختر خودت روزمین خوابیدی هوم من کجا خوابیدم لیلا دستمو گرفت وگذاشت سرجام بشینم چه جالب الان دیگه برعکس نیستن استادو دیدم هنگه منه وا این چرا اینجاست لیلا دمه گوشم گفت دیونه توبه استاد برخوردار کردی ویییی بدبخت شدم توفکر رفتم نه بابا بدبختی کجا بود یک فرصت طلای برام محیا شد سریع رفتم تو نقش به لیلا نگاه کردم گفتم نه لیلاجان چیزیم نیست لیلاازحرفم دهنش باز موند منم بادرد بلند شدم حالا وقته بازی هست دستمو روسرم گذاشتم وکناره استاد ایستادم لباسام خاکی شده بودن استاد معذرت حواسم نبود بهش نزدیک شدم منو میبخشی استاد باجوابش خودمو توبغلش پرت کردم مثلا غش کردم باچشمای بسته صدای جیغ این لیلادیونه روشنیدم همینطور این اقاوسواسی ای توروحت به صورتتم سیلی میزد.....

شیطونه میگه چشمامو باز کنم یک سیلی محکم مهمونش کنم بیشعور بلندم کن منو بیردکتر من که میدونم دار حرصشو سرمن خالی میکنه خواستم بیدار بشم که اززمین کنده شدم اخیش بلخره نقشم داره خوب پیش میره روانی میمردی ازهمون اول منو بلند میکردی لامصب بغلش عجب جای گرمی بود ها همینجور مثل مُرده ها بودم منو توی ماشینی سوار کردن این لیلاهم داشت باگریه هاش گوشمو کر میکرد یک چشممو اروم باز کردم فقط لیلارودیدم این اقاوسواسی فکرکنم رانندگی میکرد منو نمیدید به لیلا نگاه کردم قیافش خنده دار بود ولی این خنگه نباید بهش چیزی بگم وگرنه لوم میده بهتر همینجور بزارم یکم اشک بریزه چشماش یکم به شستشو نیاز داشت.....

نیما.. واقعا هنگ کردم این دختره یهو چشید تو بغله من افتا همه جاش خاکی بود فعلا تو این وضعیت نمیتونستم به فکره تمیز یو نظافت باشم سریع این دختره بلند کردم وبه سمت ماشینم بردم تند رانندگی میکردم صدای دوستش رواعصاب بود همش گریه میکرد بیشتر منو دستپاچه میکرد واقعا ترسیده بودم چرا این دختر از حال رفت بهش نگاه کردم هنوز بیهوش بود دوباره حواسمو به رانندگی دادم به سرعت به سمت بیمارستان رفتم بلخره رسیدیم سریع از ماشین پریدم و این دختره بلند کردم داخله بیمارستان شدم که چندتا پرستار دورم جمع شدن و خانم سپهری روباخودشون بردن واقعا حالم خوب نبود تاحالا اینجوری برام اتفاق نیوفتاده بود من بیرون بودم ولی دوستش باهاش بود توصالن بخش منتظر بودم.....

..من. اخ دیونه ها بهم سرم زدن روانیا چه محکم سوزنو تودستم میزاشتن ها اینم منو باگریه هاش کر کرد وقتی شنیدم پرستار رفت بیرون چشمامو باز کردم ای مرگ ای بمیری کرشدم ازدانشگاه تاینجا گریه میکنی لیلا بادهن باز بهم نگاه میکرد چیه نکنه فکری واقعا دارم میمیرم...

..لیلا. روانی دیونه حیف اشکام به خاطره تو ریختم یعنی همش فیلم بود !!! من خر فکرم واقعا حالت بد شده نگو تویه مارمولک همه روسرکار گذاشته بودی استادو بگو از ترس داشت پس می افتاد دختری روانی نگفتی از ترس یهو سخته کنه.....

..من. خندم گرفت عزیزم این تازه اولش توهم به گریه ادامه بده که بهمون شک نکنه میخوام بدجور سکتش بدم صدای باز شده درامد سریع تو حالته کما رفتم....

نیما. وارده اتاق شدم دیدم هنوز بیدار نشده از دوستش پرسیدم بیدار شد یانه که زد زیره گریه گفت حالش خیلی بده دیگه داشتم سخته میکردم اخه چرا اینجوری شد دستامو روی موهام کشیدم وبهش نگاه کردم هی خدا از اتاق بیرون رفتم...

..من. ایول لیلا هم کارش درسته وقتی آقای وسواس رفت منو لیلا ریز خندیدم....

وای لیلا من اینو ادم میکنم حالا ببین بهتره بهش بگی بیدار شده میترسم سخته کنه فقط سوتی ندی ها.

لیلا. ایش باشه خودم کارمو بلام...

---

من. منتظر موندم تا بفهمم اگه استاد بیینه من بیدار شدم چکار میکنه توفکر بودم که در باز شد چشمم داشت از حدقه بیرون میزد این چرا اینجوری امدن که شهید نشده بودم ای بابا ملت خل شدن ها...

---

نیما. باورم نمیشه یعنی حالش خب شد سریع به اتاقش رفتم تا ببینم سالمه حالا این همه ترسو هیجان براچی بود نمیدونم فقط اینکه خوشبختانه چیزیش نشده بود هوف خداروشکر بخودم امدم احم احم گتمو مرتب کردم و خیلی مغرورانه بهش گفتم حالتون خوب شده ???

---

من. تودلم گفتم خوب بودولی اینکارام لازم بود براین که ماتوم خاکی بود اینم وسواس توبغش افتادم اولین نقشم به موفقیت رسید بخودم امدم و صدامو گرفته نشون دادم بله استاد خوبم ببخشین از کارو درس افتادین باورکنین نمیدونم چرا اینجوری شد خودمم نفهمیدم به لیلا نگاه کردم همچین نگاهش کردم که اون نیششو بست روانی داشت ریز میخندید به استاد نگاه کردم انگار توفکر بود ای بابا اینم توحالو هوای خودش بود الکی سرفه کردم تا بخودش بیاد میشه کمکم کنین بتونم بشینم این دختره احمق خواست بیاد که از نگاه خشمگینم گفت...

---

لیلا ببخش مبینا مامانم بهم زنگ زده بود باید برم کاری ندارم عزیزم....

---

من. تودلم گفتم کوفتو عزیزم همچین عزیزمی گفت که خودم باورم شد واقعا عزیزشم بالبخدم مصنوعی گفتم نه عزیزم ببخش تورو توزحمت انداختم میتونی بری وقتی رفت از پشت سره استاد برام خطونشون میکشید بلخره یک مزاحم کم شد اینم ماته حرکاتم بود شانس نداریم همه از من فرارین هی خدا بهش گفتم استاد معذرت شما میتونین برین حال خوب شده خودم یک تاکسی میگیرم میرم خونه زیرچشمی بهش نگاه کردم حواسم به کارم نبود ای بابا این چرا نمیره خواستم از تخت بیام پایین نمیدونم چیشد که تعادلمو ازدست دادم ولی این اقاوسواسه منو گرفت خداروشکر اگه می افتادم حتما صورتم خراب میشد توبغله این استاد بودم بدک نبود حسه جالبی بود ولی بیخیالش این الان دشمنه منه یعنی کارم هنوز باهاش تموم نشده از بغش بیرون امدم وا این چرا چشمش بستس.....

---



نیما. داشتم عصبی میشدم ملت چقد دیونه شدن الان به مغزشون نمیرسه فکرکنن شاید شوهرش باشن سریع به طرفش رفتم واونو ازماشین بیرون اوردم یک باره دیگه بگو چی زر زدی هاا جرعت داری دوباره تکرارش کن وقتی تکرارش کرد یک مشت تو دهنش زدم که باعث شد دهنش خونی بشه داشتم اینو میزدم که اون یکی بهم حمله کرد ویک مشت به صورتم زد ازاینورم این دختر جیغ جیغ میکرد که سرش داد زدم بروتو ماشین خیلی این سوسولارو زدم که باعث شد ازدستم فرار کنن وقتی فرار کردن به سمت ماشین رفتم وسوارش شدم این دختر هم همش گریه میکرد به مستقیم خیره شدم وخونه روی لبمو پاک کردم گفتم الان براچی گریه میکنین؟؟

---

من مردک روانی این همه مردموزنده شدم تا سالم بمونه ومن بدبخت دسته اینا نیوفتم به گریه افتاده بودم چون واقعا برای خودم ترسیده بودم بدرک بزار همو بکشن ولی به من اسیبی نرسه.....

ازفکر بیرون امدم گفتم خب ترسیدم شما اون بنده خداهارو بکشی خونشون گردنه هردومون بی افته نمیدونستم چی میگفتم بهش نگاه کردم لبش خونی بود خودبخود دستمال کاغذی رو از جعبه دراوردم ولبشو پاک کردم به چشماش نگاه کردم نمیدونم چرا نفسم بند امد دستم هنوز رولبش بود حرارت نفساش به دستم میخورد که باعث میشد خودمم گرمم بشه بخودم امدم وسرجام نشستم سرم پایین بود دختره روانی چرا ماتت برده بود الان فکر میکنه تو ندید بدیدی ای خدا چقد خنگ بازی درمیارم خداروشکر ماشین حرکت کرد زیرچشمی بهش نگاه کردم اخماش توهم رفته بود هوف بلخره به خونم رسیدیم خواستم پیاده شم ولی نمیتونستم بدونه تشکر برم بهش نگاه کردم گفتم ممنون استاد ببخشید شمارو تودردسر انداختم باحرفش جاخوردم.....

---

نیما. ماته این دختره بودم اصلا دردی حس نمیکردم نمیدونم چیشد که دستشو ازلبم برداشت وسرجاش نشست وسربرزیر شد ماشینو روشن کردم وبه راهمون ادامه دادم توفکر رفتم نباید بدونه فکر ترمز میکردم یاده متلکای این پسرا افتادم اخم کردم نمیدونم چقد گذشت که به خونه ی این دختر رسیدیم ازم تشکر کرد ولی نمیخواستم منو استاد صدا کنه گفتم نیما صدام کنین دیدم باتعجب بهم نگاه میکرد گفتم اینجوری راحت.....

---

من. پس اسمش نیما بود هه خیلی خوبه باصدای گرفتم گفتم بازم ممنون نیما جون خخخخ تو خماری گذاشتمش وازش جدا شدم داخله خونه رفتم پشت در موندم یکم که گذشت گازه ماشینو گرفتو رفت خندم گرفت مرداچقد بی جنبین خوبه اینم یک نقطه ضعفه دیگه بالبخند داخله خونه شدم.....

---

نیما. وقتی اینجوری صدام زد هنگ کردم واقعا نمیدونستم چکار کنم من چرا اینجوری شدم اصلا کی رفت خدای من از فکر بیرون امدم و ماشینو روشن کردم تورا همراهش بفکر این دختره بودم اسمش چی بود دوستش صداس میزد مینا اره این اسمش بود وقتی بخونه رسیدم تازه یادم افتاد کتم خاکی شده بود تمام صحنه های امروز مثل فیلم از ذهنم میگذشتن وای خدا چرا این دختر همش تو ذهنم بیخیال نیما برو حموم کن از ذهنم میره نیم ساعتی حموم کردم واقعا هم از ذهنم رفت وقتی بیرون امدم یک لیوان چای برای خودم ریختم و روی کانافه نشستم و به فکر رفتم امروز بخاطر این دختر نشد درس بدم پس به حسابای رستوران میرسم.....

---

من. ای بابا لیلیا میگم این رو اسمش حساسه بخدا خودش بهم گفت اسمش نیماس وای خدا خودش داره تمامه نکته ضعفاشو بهم میده بدونه این که خودش متوجه بشه خخخخخ پسره مغرور و سواسی خل خخخ

---

..لیلا. مینا گناه داره دختر اخرش برات در دسر میشه ها خودت میگی بخاطر این تو دعوا کرد بیخیالش این یرگی تو کفشش هست...

---

من. نه بابا پسره خنگتر از اونیه که توفکر میکنی بعدش من بیکارم و اذیت کردنه این بشر برام سرگرمیه خوبیه باکلی خندیدن به استادمون بلخر تلفنو قطع کردم.....

---

هی خدا چقد خندیدیم هوف ساعتو دیدم وای ???: شب بود میگم چرا خوابم میاد نگو وقته خوابمه اخه من زود میخوابم بیخیال به تختم نگاه کردم و خودمو پرت کردم وای من عاشق تختم بودم یعنی عشقم بالشتو تختم هستن عروسکه بزرگمو بغل کردم و خواب عمیقی رفتم....

---

نیما.. ای بابا چشمم سوخت اینقد این برگه هارو حساب کردم گردنمو ماساژ دادم به ساعت دستم نگاه کردم چی ساعت ???: چقد زمان زود میگذره برگه ها رومرتب کردم و توی پوشه ای گذاشتم و اونارو به اتاقم بردم و توی کیفم گذاشتمشون خیلی خب اینم از حسابا خیلی گشتم بود از اتاقم بیرون رفتم و به سمتش اشپز خونه حرکت کردم دره یخچالو باز کردم پیتزای دیروزو دراوردم و مشغوله خوردن شدم اخیش داشتم از گشنگی میمردم دستو صورتو شستم و به سمتش اتاقم رفتم و خودمو روی تخت رها کردم و خوابیدم.....

---

من. ساعت ؟:؟ ظهر بیدار شدم خیلی خوابم میاد میخواستم دوباره بخوابم ولی صدای موبایلم گوشمو کر کرد به صفحه نگاه کردم عکسه لیلاخروسه بی محل بود دکمه روزدم الوو....

لیلا. الو سلام دختر چقد میخوابی بیدار شو حوصلم سررفته ...

من. به من چه حوصلت سررفته مگه من دلقتم لیلا میام درخونت میزمنت ها||

..لیلا. خخخ توکه دلکی ولی جدی نیای دور دور کنیم بابا ولکن اون تختو همش چسبیدی بهش....

من. به تختم فوش نده که من روتختم غیرت دارم....

..لیلا. خاک توسرت ادم نیستی مردم روعشقشو حساسن این روتختش خخخخ ولکن این حرفارو میگم این پنج شنبه من مهمونی گرفتم یعنی نامزدی خواهرمه باباهم اجازه داد تمام دوستاواستادارو دعوت کنم این استادم دعوت کردم نمیدونم میاد یانه امروز بیا باهم بریم بازار لباس بخریم چطوره ؟؟؟

..من. استادم دعوته وای پنج شنبه شب چی میشه اوکی میام وقتی آماده شدم اس میدم موبایلمو قطع کردم وازتخت پریدم پایین وبه سمته دره اتاقم پرواز کردم کسی بیرون نبود به سمت دستشوری رفتم وقتی دستو صورتمو شستم به اینه بخودم نگاه کردم لبخندی زدم ایول خداکنه بیاد اره حتما میادخودش گفت بینظم نیست ای جانمی جان برات نقشه های دارم بارقص ازدستشوری بیرون ادمم وبه سمته اشپز خونه حرکت کردم روی میز نشستم ومشغوله خوردن شدم...

نیما. ای بابا کلی کارسرم ریخت به این خانم بهادری قول دادم به مهمونیشون میام کاش قول نمیدادم بیخیال میرم تبریک میگمو میام نمیخوام تاخره شب اونجا بمونم حالا کوتاپنج شنبه فعلا به کارم برسم....

من. وای چند ساعت تو بازار داریم میچرخیم هیچی پیدانکردم چشمم به یک مغاز افتاد وای لیلاناونجارو بریم اون مغازه روبینیم به سمت مغازه رفتیم ویک لباسه شب خیلی قشنگو پرو کردم ازسینه یکم باز بود وهمش باسنگای قشنگی دست کارشده بود واقعا عالی بود انگارواسه من دوخته بودن حتی لیلانا گفت خیلی بهت میاد باشه پس همینو میخرم خلاصه کلی خرید کردیم و غذا خوردیم الانم خسته دارم بخونه حرکت میکنم....

وای بلخره به خونه رسیدم سریع داخله خونه شدم و خریدامو بردم به اتاقم وخودمو همینجوری روتخت پرت کردم و خوابیدم...

---

نیمه. چند ساعتی توتختم غلت میزدم چرا خوابم نمیاد ای بابا اینقد توافکار غرق شدم تا خوابم برد....

---

من. چند روزی از خرید کردنمون میگذشت الان روزه پنج شنبس موهامو طلای رنگ کردم از بابا مامان اجازه گرفتم وبه ارایشگاه رفتم الانم این خانم داره باموهای بدبختم کشتی میگیره. ای نمیری لیلانا منو وادار به ارایشگارفتن کردی بلخره این خانم روانی دست از سرم برداشت باحرفش به اینه نگاه کردم وبعد به پشتته سرم نگاه کردم کسی پشت سرم نبود یعنی این دختر من بودم دهنم باز موند واو چکار کردی خانم ارایشگر دستت طلا کلی این خانمه ازم عکس گرفت واسه نمونه کاراش ای بابا فکرم معروف شدم ها! تو این دنیا هر کس واسه خودش کار میکنه بیخیال زدم از ارایشگاه بیرون رفتم وسواره ماشین شدم توراه کلی مزاحم داشتم ولی با سرعت رانندگی میکردم بیشعورا بی جنبه ها براهمین کشورمون هنوز از نظره فکری عقبه برای این ملت متاسفم هی خدا به این پسرا عقل بده به ما هم پول بیخیال بابا رفتی تو کاره سیاست اهنگو بچسب صدای سیستمو بالا بردم تابه خونه این لیلانا خله رسیدم هوف بلخره کناره دره ویلایشون ماشینو پارک کردم و داخل شدم صداشو شنیدم اوه اوه چه عصبی به اینامرونهی میکرد با سرعت ازمین رد شد روانی خروس با این حرفم توجاش ایستاد وبه من نگاه میکرد باشک بهم نگاه می کرد بعد توبغلم پرید...

---

لیلانا. میناتوی دختر چه ماه شدی وای باورم نمیشه خیلی خوشکل شدی دسته ارایشگرو باید از طلا ساخت بین از تو چی ساخته....

---

من. نخیرم من خوشکل بودم ولی چشم بسیرت میخواست که تو نداشتی الانم بروکنار میخوام لباسامو عوض کنم کجا باید برم؟؟؟...



لیلا بیاتواتاقه من برو....

من لباسامو عوض کردم وازاتاق بیرون امدیم منو لیلا روی یکی ازصندلی ها نشستیم یکی ازاستادای جوان به من پيله کرد ای بابا حیف که اینجا مهمونیه دوستمه وگرنه حالیش میکردم داشتتم ازدستش دیونه میشدم همش میگفت ازمن خوشش امده چندروزی میخواد بامن دوست بشه واسه اشنای به لیلا گفتم توبرو پنج دقیقه دیگه صدام کن لیلاهم باخنده ازمن جدادش چند دقیقه گذشت تامنو صدازد ای نمیری دختر که هرچی میکشم ازدست تو میکشم....

..لیلا.خخخخ بده اینقد برات خاستگارجمع کردم خخخخ..

من.میخواستم جوابشو بدم ولی چشمم به استادنیما خورد عجب تیکه ای شده....

لیلا.وای راست میگی مینا بیا بریم پیشش....

نیما. دوتا دختر پیشم امدن این یکی خانم بهادری بود اون یکی برام اشنا بود ولی نشناختمش میخواستم هرچه زودتر تبریک بگو برم ولی باصدای استاد مولای هنگ کردم داشت خانم سپهری روصدا میزد یعنی این دختر میناس؟؟؟بهش نگاه کردم اره خودشه اخمام رفت توهم یعنی بااین لباسا کناره مولای چشم هیز نشسته بود وقتی ازپیشم رفتن دیگه تصمیم گرفتم تااخرشب اینجا باشم یک جای ازصندلی ها خالی بوداونجا نشستم وبه اونا نگاه کردم باصدای دی جی که میگفت اهنگه رقص دونفره میزاریم به مینا خیره شدم که بااین مولای به وسطه رقص رفتن داشتتم عصبی میشدم چراغاروخاموش کردن فقط نوره کمی بود باعصبانیت ازجام بلند شدم وبه سمته مینارفتم....

به سمته مینا رفتم ودستشو ازدسته این استاد مولای هیز بیرون کشیدم وبه مولای گفتم ببخشید آقای مولای خانم سپهری به من قول دادن که امشبو بامن برقصن دسته مینا تودستم بود بهش نگاه کردم هنگ کارم بود ازاقای مولای فاصله گرفتم ومینارو بخودم چسبوندم توگوشش گفتم به نفعته چیزی نگی وگرنه بد میبینی...

من. من کی بهش قول دادم این توهم زده شیطونه میگه الان سره هردوشونو بکوبم بهم ولی لال شدم همون بهتر از دسته این کنه استاد مولای راحت بشم خودش کلی خلاصه نیما منو یکم دورتر از این مولای برد دیدم رفت روی میزی نشست بیخیالش بخودم امدم وا این چرا منو بخودش چسبونده خواستم ازش جدابشم که صداشو دمه گوشم شنیدم داشتم عصبی میشدم این چی زر میزد هرچی خواستم خودمو از بغلش بیرون بکشم نشود لامصب چه قدرتی داشت منم دمه گوشم گفتم ولم کن تا نزدم ناکارت کردم اوه این همه جرعت از من بعید بود ولی واسه امتحان خوب بود شاید ترسید بابا ترس کجا بود این که داره میخنده کوفت نخند ولم کن اصلا برو بایکی دیگه برقص بهش نگاه کردم دیدم بالبختد بهم نگاه میکنه ای بابا این حتما ی چیزی خورده وگرنه این مرد مغرور بود چیشد اینجوری شد؟؟؟

نیما. از تهدیداش خندم گرفت اخه جوجه چرا الکی تهدید میکنی خخخ از فکر بیرون امدم دیدم بهم ذول زده نمیتونستم چشممو از زیبایش ببندم خودبخود لبمو رولبش گذاشتم وشروع کردم به بوسیدنش اصلا کارم دسته خودم نبود بهش نگاه کردم اشکش درآمده بود خدای من چرا من اینجوری کردم دستم از کمرش برداشتم میخواستم ازکاری که کردم عذرخواهی کنم ولی با سرعت از پیشم رفت ومنو اونجا تنها گذاشت باعصبانیت دستامو به موهام کشیدم لعنتی من چکار کردم به در نگاه کردم دیدم استاد مولای بیرون رفت بیخیالش شدم به سمت باغ رفتم توجای خلوته تاریکی بودم که صدای شنیدم بیخیال زدم ولی این صدا خیلی اشنا بود به سمت صدا رفتم دیدم مولای به مینا التماس میکنه که اونو برسونه.....

من. بیشعور روانی فکرده من کیم که به این راحتی بزارم یک پسر منو بیوسه نمیدونم واسه چی گریه گرفت بیشعور لابد فکرده من از اون دوست دختراشم وای سرم درد میکنه حیف حال نداشتم نقشه بکشم یعنی تمام نقشه هام بهم ریخت لباسامو پوشیدم واز لیلای عذرخواهی کردم وبه خواهرش تبریک گفتم. به سمت درخروجی داشتم میرفتم که این استاد جلوم ظاهر شد خیلی التماس کرد منم حوصله رانندگی نداشتم بزور قبول کردم وسواره ماشینش شدم استاد بود منم بهش اعتماد کردم توراہ ادرس خونه روبهش دادم ولی نمیدونم چرا داره راهو اشتباه میره آقای مولای دارین راهو اشتباه میرین صدای قفله دره ماشین گذاشت بیشتر بترسم باجیغ بهش میگفتم وایسته ولی باپشته دست تودهنم زد به هق هق افتادم بالتماس بهش گفتم واسه باون لبخند چندش اورش داشتم سکنه میکردم منو بجای پرتی برده بود خداروازه دل صدامیزدم ماشینشو توجای خاموش کرد وبه سرعت پیاده شد منوهم بزور پیادم کرد داشتم از حال میرفتم دوباره باگریه التماس میکردم منو کشون کشون میبرد که.....

نیما. دختره ی دیونه چرا سواره ماشینش شد همه راهو دنبالشون میرفتم بیشرف میدونستم نقشه ای داره اشغال چه جای پرتی روانتخاب کرده مینارودیدم داشت بهش التماس میکرد دیگه خون جلو چشممو گرفته بود فوری ازماشین پیاده شدم وباسرعت خودمو بهشون رسوندم دسته رومینارو گرفتم...

دسته مینارو گرفتم که باعث شد هر دوشون بهم نگاه کنن بایک حرکت مینارو پشت سرم گذاشتم وبقه ی این عوضی رو گرفتم داشتی چکار میکردی عوضی روزمین انداختمش که باعث شد نشسته عقب عقب میرفت باپام به شکمش زدم گفتم داشتی چه غلطی میکردی صداشو شنیدم گفت....

—  
مولای.. بین این طعمه ی منه دخالت نکن...

—  
نیما. توچی زر. زدی طعمه ی تو داری گنده ترازدهنت حرف میزنی دوباره بالگد به شکمش زدم که باعث شد دادش بره هوا که طعمه توی هاا بازم زدمش اینقد عصبی بودم مینا به کمرم چسبیده بود مردیکه احمق مثلا تواستاده جامعه هستی عوضی امثال تو جامعه رو خراب کردن دوباره زدمش که باعث شد ازدهنش خون بیاد کثافت اشغال سزای تو مرگه خواستم بزمنش ولی مینا جلومو گرفت نداشت بزمنش بروکنار مینا این باید ادم شه برو کنار...

—  
مینا.. خداروشکر فرشته ی نجاتم امد ازترسم به کمره نیما چسبیدم داشت این عوضی رو میکشت که جلوشو گرفتم اینکارو نکن خواهش میکنم بیازاینجا بریم خیلی ترسیده بودم ازترس بخودم میلرزیدم کته نیمارو گرفته بودم بهش التماس میکردم اشکام هی میریخت این مولای هم نقشه زمین شده بود خدایا این کابوسو ازمن دور کن دستای نیما دوره کمرم حلقه شد منو انگار بغل کرده بود همینجور منو توماشینش گذاشت وبه سمته ماشین مولای رفت وکیفمو ازتوماشین آورد خواست سواره ماشینش بشه که این مولای پشت سرش امد جیغ زدم مواظب باش ولی اخه نیمادرامد نمیدونم چی شد نیمادوباره مشغوله کتک زدن مولای شد دیگه داشتیم سخته میکردم به هق هق افتادم صدام گرفته بود چنددقیقه بعد نیما سواره ماشین شد ازچیزی که دیدم داشتم میمردم کتک خونی بود اشکموپاک کردم درست بهش نگاه کردم چشماشوازدرد بسته بود باصدای لرزوم گفتم حالت خوب نیست زدم زیره گریه بهم نگاه کردلبخنده کمرنگی زد وماشینو به حرکت درآورد نمیدونم چقد گذشت که ترمز کرد صداشو شنیدم گفت...

—  
نیما.. میتونی رانندگی کنی ???..

من. اره میتونم سریع جامونو جابه جا کردیم هنوز چشمام بارونی بود. ولی تمام قدرتمو جمع رانندگی کردم وباسرعت به سمت بیمارستان رانندگی کردم به نیما نگاه کردم داشت توخونش غرق میشد بلخره به بیمارستان رسیدیم بادورفتم وبا چندتا پرستار امدم که نیما رو بابرنگار بردن منم همراهشون میرفتم باگریه بهشون التماس میکردم که نجاتش بدن پرستارا بزور اروم کردن منو تویک اتاق بردن وبهم سرم زدن یکم حالم خوب شده بود چند ساعتی پشت دره اتاق عمل بودم به ساعت نگاه کردم وبیرون رفتم داخله ماشین شدم موبایلمو از کیفم دراوردم وبه مامان بابازنگ زدم بهشون گفتم امشب پیشه دوستم میمونم نمیخواستم نگرانشون کنم گوشيرو قطع کردم وازماشین پیاده شدم به سمت بیمارستان رفتم....

وقتی داخله بیمارستان شدم صدای پیچ پیچ پرستارارو شنیدم که میگفتن گناه داشت جونه خیلی خوشکلی بود ولی عمرش تواین دنیا نبود مردم چقد بیفکر شدن جونه مردم مُرد هیچ کس ازخانوادش نیومدن فقط یک دختر باهاش بود با منم دیگه نشنیدم چی گفتن دنیاروسرم سیاهی رفت دیگه نفهمیدم چیشد وقتی بیدار شدم نور بود همجا سفید من کجام سرم درد میکرد خواستم دستمو روسرم بزارم که باعث شد اخم در بیاد سرم به دستم گذاشتن من تویبیمارستان چکار میکنم یکم که فکر کردم یاده نیما افتادم باگریه وجیغ بیمارسانو روسرم گذاشته بودم دوتا پرستار به سمتم آمدن ومنو اروم کردن دوباره بیهوشم کردن...

..نیما. چشمامو باز کردم تویک اتاقی بودم اخ درد داشتم به پهلو نگاه کردم بادرد بزور توجام نشستم چرا کسی پیشم نیست درواز شد ویک پرستار آمد تو سرمو چک کرد ازش پرسیدم همراهم کجاس؟؟...

پرستار. کدوم همراه نکنه اون دخترو میگی؟؟!

نیما.اره یک دختر همراهم بود چرا اینجا نیست؟؟

پرستار.اون دختر بیمارستانو روسرش گذاشته بود نمیدونم بهو چش شد که روزمین افتاد فکرکنم فشارش افتاده بود..

نیما. الان کجاس حالش خوبه؟!

پرستار. وقتی بیدار شد دوباره بیمارستانو روسرش گذاشت مجبور شدیم بیهوشش کنیم همسرتون خیلی نگرانتون بودن

...

نیمایم. لبخندی زدم بهش گفتم اره همسرم خیلی عاشق منه براهمین هی غش میکنه به پرستاره نگاه کردم چپ چپ نگاه میکرد شنیدم گفت زنش داره ازغصه میمیره این اقا میخنده چون زنش بخاطرش غش میکنه باحرص ازپیشم رفت هی خدا نتونستم ازتختم پایین بیام براهمین دوباره خوابیدم وملافه رو تااخر روسرم کشیدم...

من. ای بمیرین همش منو توکما میبرین وقتی ازتخت پایین امدم باسرگیجه به دررسیدم ودرو باز کردم این پرستاره همش میگفت برواستراحت کن اما من فقط میگفتم نیمارو کجا بردین خواهش میکنم بزارین برای باره اخر اونو ببینم بابی حوصلگی پرستاره منو به اتاق نیمای برد ومنو تواتاق تنها گذاشت منم وقتی دیدم ملافه روسرشه هق هقم بیشتر شد وسرمو روی سینش گذاشتم چرازودرفتی حیفه تونیست استاد به این خوشتیپی خوشکلی وسواسی مهربونی زیرخاک بره اینارو باگریه میگفتم وقتی بخودم امدم حس کردم قفسه ی سینش بالا پایین میشه درست دقت کردم قلبشم میزنه سرمو بالا اوردم جیغ زدم ملافه ازسرش برداشته بود چشماشم به من نگاه میکردن لبشم میخندید بهش گفتم تونمردی؟؟؟.

نیمایم. تازه داشت خوابم میبرد که صدای گریه ی میناروشنیدم چرا داشت این حرفارو میزد میخواستم ارومش کنم ولی خودش اروم شد خندم گرفت روحرکاتش مات شده بودم سرشو بالاورد وقتی منو دید جیغ کشید باحرف اخرش بیشتر خندم گرفت میخواستی بمیرم سربزیر شد میخواستم اذیتش کنم براهمین گفتم راستی حرفات خیلی قشنگ بودن میشه دوباره تکرارشون کنی خیلی به دلم نشستن خخخ اوه.اوه این دختر خجالتم میکشه صورتش قرمز شده بود یک شعر قدیماز کلاه قرمزی شنیده بودم که میگفت ((سرتو بالاکن سربناز منو نگاه کن سربناز)).بااین شعر لبخندی زد وبامشت به بازوم زد بیشتر خندم گرفت خودمو سرجام درست کردم ونشسته بهش خیره شدم گفتم توبه من بدهکاری ها....

من. اره ممنون که نجاتم دادی ایشالا یروز جبران کنم باحرفش هنگ کردم.....

نیمایم..دیرنشوده الان جبران کن لبخندی زدم وکشیدمش روی پام نشوندمش هنوز هنگ بود گفتم جبران کن.....

من. وقتی منو کشید تعادل مو از دست دادم و باعث شد روی پاش بشینم با حرفی که زد هنگ کرده بودم تمام صورت مو انالیزم میکرد به لبم خیره شد بعد به چشمام منظور شو گرفتم واقعا بهش مدیون بودم منم به لبش خیره شدم داشت بهم نزدیک می شد ولی انگار. از واکنشم ترسید برای همین من فاصله روتوموم کردم و تمام وجودم اتیش گرفت بزور لبشو از لبم برداشت انگار سیر نشده بود با چشمای خمار دوباره به لبم نزدیک شد و یک گاز کوچیکی از لبم گرفت با صدای باز شدن در بخودمون آمدیم.....

وقتی دکتر آمد من بلند شدم میخواستم یکم از تخت دور شم ولی نیما دستمو محکم گرفته و به دکتر جواب میداد منم هرچی میخواستم دستامو از حصاره دستاش بکشم نمیشد از تقلا دست برداشتم و به دکتر نگاه میکردم دکتر گفته تا چند روز اقایما مهمونشونه به نیما نگاه کردم با اخم به دکتر نگاه میکرد با صدای مغرورانه به دکتر گفت.....

نیما. آقای دکتر بند کاملا حال خوب شده نیازی نیست چند روز اینجا بمونم همین امروز میخوام مرخص شم من حالم خوبه..

دکتر- شما الان فکر میکنید حالتون خوبه چون الان بدنتون بهش مسکن تزریق شده وقتی اثرشون بره کاملا به حرفم میرسین شما دوروز اینجا بمون نگران نباشین وقتی خوب شدین میتونین برین خب من برم باید به مریضای دیگه سر بزوم.....

من. به نیما نگاه کردم اخماش توهم بود و به در خیره شده بود نزدیکش شدم گفتم نگران نباش هر روز کمپوت گیلاس برات میارم جیگرت حال بیاد ولی بعد پولشو ازت میگیرم خخخخ بهم نگاه کرد اخماش محوشدن الان چشماش شیطانی بودن دوباره منو کشید گفت....

نیما. منو مسخره میکنی مگه میزارم از اینجا بری تو تا آخر بامن میمونی لپشو گاز گرفتم که باعث شد قرمز شه خندم گرفت فکر کردی میتونی از دستم راحت شی همین کمپوتو دونگی حساب میکنیم با حرفام هنگ کرده بود ابرو هامو بالا پاین کردم.. که گفت...

من. اونوقت چی به بابامان بگم من نمیتونم اینجا بمونم باحرفش جاخوردم ...

—

نیما. همین الان بهشون زنگ بزن بگو بیان اینجا...

—

من. چی بهشون بگم نمیخوام نگران بشن باکلی حرف بلخره به مامان بابازنگ زدم اولش بابا خیلی نگران شد ولی گفتم چیزی نیست اینجا بیاین خودتون میفهمین یک ساعتی منتظره بابا مامان شدیم خیلی دلشوره داشتم چون دیشب حقیقتو به بابا نگفته بودم ازواکنششون میترسیدم باصدای باز شدن در بابارو دیدم بعد مامان امد تو که منو بغل کرد بااسترس به نیما نگاه کردم وبعد به بابا که باخم داشت به نیما نگاه میکرد باصدای مامان که گفت....

—

ایدا. اینجا چخبره مینا این پسر کیه؟؟؟

—

من. مامان من ادامشو نیما تعریف کرد...

—

نیما. وقتی هنچیزو تعریف کردم بااسترس گفتم آقای سپهری من من به دخترتون علاقمندم ودوست ندارم به غیرازاون به زنه دیگه ای فکر کنم سرم پایین بود حس کردم آقای سپهری پیشه من ایستادن سرمو بالا اوردم دیدم بالبخند بهم نگاه میکرد گفت....

—

رضا. شماکه بهم علاقه دارین من دیگه چی دارم بگم فقط میگم تاخر مواظب عشقت باش مبارک باشه پسرمن ایداکنارم امد وبه هم لبخند زدیم توهم یادته؟؟؟!

—

ایدا..اره انگارهمین دیروز بود اشکمو پاک کردم باورم نمیشه میناهم عشقشو پیدا کرده.....

—

من. خداروشکر راضی شدن بالبخند هردوشونو بغل کردم به نیما نگاه کردم تودلم گفتم بازی هنوز تموم نشده اقایما  
خخخخ....

—  
یک ماه بعد....

من خانم موهامو کندی اشکم داشت درمیومد روانی پول میگیره ارایش کنه یا کچل کنه بلخره دست از سرم برداشت  
خداروشکر زیردسته این زن داشتم جون میدادم هوف باصدای مامان که گفت

—  
ایدا.. نیما امده زود بیا عروس نباید تو عروسیش ناراحت باشه بخند مامان قربونت بره بیا بالبخند پیشه نیما برو...

—  
من. مامانو بوسیدم و بیرون رفتم به نیما نگاه کردم بادهن باز بهم نگاه میکرد خندم گرفت بخودش امدودره ماشینو برام  
باز کرد پیشم نشست گفت....

—  
نیما. چه خوشگل شدی امشب وای مبینا باورم نمیشه تو الان ماله منی....

—  
من. میخوای یک سیلی مهمونت کنم تا باور کنی. خخخخ خلاصه باکلی خندودعوا بلخره روسفره نشستم برای باره سوم گفتم  
باجازه ی بزرگترا بله صدای کل ودست امد همه بهم تبریک گفتن هرکسی بهم هدیه داد الانم چراغا خاموش منو نیما  
وسط داریم میرقصیم بهش نگاه کردم ولبخندی زدم...

—  
نیما. لب مبینارو بوسیدم گفتم اینبار مزه ی روژلبت خوشمزه تر بود البته به مزه ی روژای دیگتم میرسم....

—  
من. از حرفش خندم گرفت خلاصه عروسی تموم شد به خونه ی مشترکمون رسیدیم داخله اتاقمون شدیم من خودمو به  
اون راه زدم دستام داشت میلرزید به نیما نگاه کردم بالبخند داشت بهم نگاه میکرد گفت....



نیما، اگه نمیخوای انجامش نمیدیم....

—

من، دلم لرزید بهش گفتم انجامش میدیم چند ساعتی از دنیای دخترنم خداحافظی کردم و تو بغل نیما خوابیدم.....

—(((چندسال بعد)))—

—

من، پویا مگه دستم بهت نرسه....

— پایان —

## رمان های پیشنهادی دیگر :

- [دانلود رمان ساعت های خواب رفته از تبلور و ساغر](#)
- [بررسی پیدایش رمان در ادبیات فارسی](#)
- [دانلود رمان شیدایی از فهیمه رحیمی](#)
- [دانلود رمان تردید از زهرا کریمی](#)
- [دانلود رمان قرار انتقام از صبا سادات جمالی](#)
- [دانلود رمان ساحل آرامش از منیر مهریزی مقدم](#)
- [دانلود رمان اتوبوس از فهیمه رحیمی](#)
- [دانلود رمان من یا اون از zahra.sh.ir](#)